

# تنقید روحانیت مرتجع

(بخشی از آراء و افکار علی محقق نسب)

[Ketabton.com](http://Ketabton.com)

به نام آفریده کار بی همتا



# تنقید روحانیت مرتجع

(بخشی از آراء و افکار علی محقق نسب)

به کوشش مصطفی عمرزی

## مشخصات کتاب

نام: تنقید روحانیت مرتجع  
(بخشی از آراء و افکار علی محقق نسب)

گردآورنده: مصطفی عمرزی

زبان: دری افغانی

تایپ و دیزاین: م.ع

شمار صفحات: ۱۲۱

نوبت چاپ: اول

ناشر: گردآورنده (م.ع)

سال: ۱۳۹۹ ش

تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

در این کتاب:

- ۱- تنقید روحانیت مرتجع.....۱
- ۲- ارتداد در اسلام.....۱۰
- ۳- متن بیانیه ی علی محقق نسب در اعتراض به قانون احوال  
شخصیه ی شیعیان افغانستان.....۴۳
- ۴- تروریزم یا طاعون جهاد؟.....۵۳
- ۵- شبکه ی اهل بیت یا شبکه ی نفاق؟.....۶۸
- ۶- فرو افتادن کاخ ولایت جهان در برابر مظلومیت مهاجران  
افغان.....۸۴
- ۷- رساله عملیه توضیح المسائل قرآنی.....۱۰۷
- ۸- تصاویر علی محقق نسب.....۱۱۰
- ۹- معرفی مصطفی عمرزی.....۱۱۷

## - تنقید روحانیت مرتجع

- (مقدمه)

تحول زمان، یک اصل است. در این اصل، تمام ابعاد زنده گی انسانی، تغییر می کنند. تغییرات اگر مثبت باشند، تعالی را تضمین می کنند. برعکس (منفی) گرایش هایی را می آفریند که بدترین آن ها به باور من «تحجر» است.

جامعه ی افغانی در یک سده ی پسین، دایماً متحول شده، اما این چرخش همواره مثبت نبوده است. در نخستین برعکس آن (ارتجاع سقوی) گرایش به گذشته، تحجر را با تمام کمال آن به نمایش گذاشت. پس از هفت ثور نیز گونه ای از تحجری رونما شد که با الگوگیری از تجربیات خونین روسی، کشور را در تحجری غرق کرد که حالا به نام داعش، نسخه ی دیگر یافته است.

در حدود بیست سال پسین، هرچند در زمینه ی متنوع گرایش های مدنی که بهترین و پسندیده ترین آن ها تبارز بسیار مثبت زنان و دختران افغان در عرصه های مختلف است و آنان با ذهنیت سازی های موجه، منطقی و فرهنگی، از شان خویش دفاع کرده اند/ می کنند، نمونه های مختلف تحجر که از سقوی اول و دوم تا هفت و هشت ثور و نمونه های طالبانی و داعشی نیز الهام می گیرند و تحجر فرهنگی با گرایش به مثنوی هفتاد من کاغذ ارزش های به اصطلاح خراسانی- فارسی که در متن آن ها حجم دل بسته گی های چند مجنون که در نهایت دشواری های اجتماعی صد ها سال قبل، حیثیت خود را در گرو مداحی گذاشته بودند و با بدترین نوع جعلیات (شاهنامه ها) ذهنیت های گنده را برجا می گذاشتند، این پدیده را با منظر کریه آن همچنان در جلو ما قرار می دهند.

گستره‌ی کوچک فکری ما که متأسفانه پس از رژیم‌های ایدئالوژیک، از تنوع یافته‌های جهانی فرهنگ (مردمان و کشور‌های آزاد) بسیار محروم می‌شود، در بند آن از گذشته، بیشتر در حوزه‌ی فرهنگ‌های به اصطلاح سنتی و دینی، مردم ما را مشغول می‌کند تا نتوانیم زنجیرهای تحجر را از دست و پای خویش برای همیشه دور کنیم.

افق‌های فکری ما که از تنوع سوژه‌های فرهنگی-انسانی، بیرون مرزی و آزاد، بسیار گسترده نشده‌اند، گذشته‌ی فکری ما را که مقید در اوهام سنن و رسوم است، تابو می‌سازند تا حتی دینی به عظمت، بی‌آلایشی و صراحت اسلام را که با تاکید همسویی با زمان (تفسیر روز) همیشه دگم، کلیشه و گذشته را نفی کرده، در چنبره‌ی اوهامی داشته باشیم که وقتی به یک عالم مسلمان مراجعه می‌کنید و در سوگ یک از دست رفته، تمنای رهنمایی دارید، می‌بینید که آن چه به نام عنعنه و بال شماسست و یکی از بدترین رسوم این سرزمین، یعنی مُرده خواری (عادت تهیه‌ی غذا پس از فوت) از سوی او رد می‌شود، تعجب می‌کنید که چرا به نام اسلامی، سال هاست مردم را در تنگنای اوهام و خرافات، خورد کرده‌اند؟ رسیدن به همین ذهنیت، شمار را دچار تردید می‌کند و از همین جاست که نوع نگرش، اصل تحول را در پی می‌آورد. چنین است که از قرن‌ها به این سو، انسان در تنازع حیات، جلو رفته و با مکتوب ساختن ایده‌ها، ذهنیت‌های تمدن‌ساز را به وجود آورده است.

در افغانستان ما، نهضت مشروطیت را می‌توان جریانی شمرد که تحول را اصل کاری خویش می‌شمرد. این ذهنیت را می‌توان



اساس باور های مثبت افغانی نیز دانست که تا کنون مردم ما را به همسویی با کارون تمدن، تحریک، تشویق و حریص می کند.

تا کوتای شوم هفت ثور، در یکی از بهترین همسویی های حاکمیت های سیاسی با پذیرش خلق مردم، هر چند نگرش جدی و انتقادی بر به اصطلاح ارزش های فرهنگی و دینی رونما نشد، اما وجود حکومت های قانونمدار و قانونمند که امر توسعه ی معارف و تحصیلات عالی را اصل حکومتداری می دانستند، گونه هایی از فرهنگ مدارا و تحمل دین و اجتماع را به وجود آورده بودند. در حالی که همه مصروف گرایش های خود بودند، گریبان گیری ایدیالوژیک تا زمانی که دچار سایه ی جنگ سرد می شویم و مقدمات تعدی خارجی فراهم می شوند، مردم ما را در آرامش هایی در بر می گیرند که رجوع به سالیان آخرین سلطنت و اولین جمهوریت، نمونه های فراوان دارد. یک زن یا یک دختر تحصیل کرده، هنرمند، سیاستگر، ورزشکار، نظامی و داکتر افغان با سر و صورت آراسته ی شهری در کنار یک زن یا یک دختر دیگر، هر چند با تمام ظواهر تحجر دینی و فرهنگی اش (چادری و بی سواد) اما همدیگر را تحمل می کردند.

در تحولات فکری سالیان پسین، در تنوع آن، گسست از گذشته، بیشتر در جانبی ست که مردم دوست دارند آراسته از آلوده گی های قرون وسطایی باشند. با وجودی که صدای عرصه ی سیاسی زیاد است و گروهک هایی با داعیه هایی ضد افغانی، هیاهو می کنند، اما جامعه ی افغانی با نگرش معتدل، آهسته آهسته در محور شهر ها و شهرک هایی که در قلب ولایات، اما هسته های روشنفکری استند، دوست دارد در تمام امور، از جمله دین و مذهب متحول شود. همین حالا مراجعه به مرکز رادیکال دینی نیز

گفته های زیاد دارند که چه گونه یک ملای مرتجع دیروزی که برای تلویزیون به نام حرام، خط و نشان می کشید، با راه اندازی یک وب سایت (رسانه ی چند بُعدی) که در آن خودش را با فلم و ویدیو عرضه می کند، از اسرائیلیات سخن می گوید و ضمن رد بسیاری از تلقیات اجتماعی که از مراسم عروسی تا مُرده داری، اکثراً اسلامی وانمود می شوند، از حقوق اسلامی زنان صحبت می کند و می پذیرد که باید حضور اجتماعی داشته باشند؛ هر چند کُل این تحول را نمی توان وابسته به تحول دینی دانست، زیرا منطق پدیده های بشری به گونه ای ست که وقتی سهولت ایجاد کنند، جا می افتند، اما می توان تصور کرد که وقتی یک ملای مرتجع متوجه می شود در دنیای مجازی، به راحتی فرامرزی می شود، از تمام برداشت هایی صرف نظر می کند که اکثراً هرگز منشه ی قرآنی ندارند. توجه کنید که حلال و حرام در قرآن، صراحت دارند. اگر یک ملای مرتجع از حرفش در قبال حرام بودن تصویر می گذرد، باور کنید که او می دانست قبلاً بر اساس قرآن، موضع نداشته است. بل تحجر بوده که او را تحریک می کرده برای حفظ موقعیت، در حالی که می توانسته با نوسازی آن، خود را بهتر حفظ کند و از چشم توده هایی نیافتد که در هر تحول مدنی، فقط با منطق، دلیل و عقل می پذیرد، عقب را نگه می دارد و از متن آن، خودش را به نام مرجعی تابو می سازد که چون اهل دینیات است، حق دارد از گردن مردم بگیرد! فکر کنید که اگر تمام مردم، آن چه بنیادگرایان می گویند را فرا بگیرند، چیزی به نام طبقه ی ملا یا روحانی باقی می ماند؟ همین مورد شبهه می سازد که جلوگیری از تنقید روحانیت مرتجع، بسیار سیاسی ست؛ زیرا گروهی که سال

تنقید روحانیت مرتجع / ۵

هاست از این طریق استفاده کرده اند، معمولی می شوند. همین حالا شدت تنازع که جنگ های خانمان سوز و بنیاد برافکن را برای ما تحفه می دهند، بیشتر به این دلیل اند که یک جانب مذهبی، منافع دارد. اگر تلویزیون را حلال ساختند، مذاکره با غیر مسلمان را نیز حلال می سازند!

در میانه های دهه ی هشتاد شمسی، گرفتاری یک عالم افغان که ظاهراً شیعه وانمود می شد، اما بعداً در شمار روحانیت روشنفکر و آگاه احترام می شود، خبرساز شد. در آن زمان با بقایای انجمن ژورنالیستان افغانستان که یک دفتر محقر را در تعمیر کرایه یی بنگاه انتشارات میوند، یافته بود، همچنان درگیر همکاری مانده بودم. روزی یک جوان فرهنگی هزاره که در مانده گی اش آشکار بود، به ما مراجعه کرد و ضمن تبیین موضع گرفتاری علی محقق نسب، از ما خواستار همکاری شد. او تعریف می کرد که آقای علی محقق نسب، به دلیل توطئه ی شیخ آصف محسنی - که خلاف ظاهر، بعداً از افغان ستیزان به در آمد - گرفتار شده است. حالا که به حجم فعالیت های افغان های هزاره تبار می نگرم و به کیفیت، معیاری بودی و اصالت های آن توجه می کنم، بیش از همه این ملاحظه به وجود می آید که آنان با سطح بلند آگاهی، هرگز خاموش نخواهند ماند، اما زمانی که علی محقق نسب را گرفتار کردند، نه فقط زمینه ی وسیع شبکه های اجتماعی وجود نداشت، بل تمام امور در بست در اختیار جناح هایی بودند که چون حزب وحدت هم بسیار مایل نبود علی محقق نسب را که عملاً در برابر سیاست های مغرضانه ی ایران، قرار گرفته بود، کمک کنند. از همان زمان تاکنون بسیاری از فعالان غیر پشتون که به محور ملی / افغانی رو می آورند، رجوع به پشتون های راس قدرت یا

فرهنگی را ملجا و پناهگاه می دانند. چند سال قبل در غایله ی تحریک ضد استادان پوهنتون کابل که عملاً ایرانی بود، تلویزیون ژوندون، صدای اعتراض غیر پشتون ها را نیز پخش می کرد. عدم وضاحت ماجرا و اصرار به تکفیر علی محقق نسب، ما را هم درمانده ساخته بود که چه بگوییم؟ در چنین اوضاع و احوال، اما آقای محقق نسب از لطف تکنوکراتان پشتون برکنار نماند و فشار حامیان بین المللی دولت که روی آزادی های بیان و اندیشه تاکید می کردند، او را نجات دادند.

سال ها پس از رهایی علی محقق نسب، اما در جریان متحول فکری، پنهان نماند که روشنگری های او نه فقط ضد اسلامی نبودند، بل با تفاسیر دلخواه و به صلاح جامعه ی اسلامی افغانستان، تمام افغان های شیعه و سنی را در بر می گرفتند.

علی محقق نسب که به عالم ریفورمیست و روشن نگر معروف شده، از آن عالمان افغان نیز است که با روحانیت مرتجع (طبقات نسبی و شجره یی چون سادات) مشکل دارند. در واقع یکی از عوامل اصلی گرفتاری علی محقق نسب، درافتادن او با محور هایی بود که در سالیان پسین، به شدت مردم را حساس ساخته اند.

پس از حوادث ناگوار جنگ های داخلی که حزب وحدت اسلامی به رهبری مرحوم عبدالعلی مزاری را در کابل نابود کردند، نشانه های واضح دیده می شدند که جامعه ی هزاره ی افغانستان، دیگر مایل نیستند رهبر و رئیس سادات داشته باشند.

در واقع بخشی از روحانیت سادات شیعه در افغانستان، از بدترین دشمنان ما و از نوکرترین های ولایت فقیه ایران استند. در جریان جنگ های داخلی، شیخ آصف محنسی، مستقیم و غیر مستقیم از

## ۷ / تنقید روحانیت مرتجع

خشونت‌هایی سخن می‌گفت که گویا جانب مزاری، سادات را می‌کشد. مرحوم عبدالعلی مزاری در یک سخنرانی تلویزیونی به این موضوع اشاره کرده و همچنان از ساداتی گفته که برخلاف تصور محسنی، در کنارش بودند.

اعتراض جمعی بر رهبریت‌های روحانی، شامل افغان‌هایی نیز می‌شود که در هر دو طرف شیعه و سنی، یکی در پای گیلانی‌ها و مجددی‌ها و دیگری در پای سادات شیعه، مانده‌اند.

عموماً استفاده از مزیت باورهای خرافی، گروه‌هایی را زاده که به وسیله‌ی آن‌ها سرمایه‌ها را در محدوده‌ی خانواده‌گی خودشان جذب می‌کنند و زنده‌گی مرفه می‌سازند. از همین جا هم می‌توان پی‌برد که ارتداد و تکفیر دینی که از سوی گروه‌هایی مطرح می‌شوند، به چه منظور اند؟ شکستن تابو‌ها - به هر نوعی که باشند - شکستن حدود انحصارات نیز است.

حالا که این مجموعه را تقدیم می‌کنم، همچنان در عجبم که چه گونه در انحصار گروه‌ها مانده‌ایم؟ این انحصار اگر شبیه گذشته، کاملاً مشرف به زنده‌گی ما نباشد، اما باورهای آن‌ها ما را مقید می‌سازند به افراد و اشخاصی تمکین کنیم که در موارد بسیار، به مراتب از ما کمتر اند. عموماً رشد در خانواده‌های بسیار دارا که همه چیز را به راحتی به دست می‌آورند، بیش از همه نفس‌شان را فعال می‌سازد. در افغانستان، بی‌سوادترین افراد، افزون بر طبقه‌ی نادار که فرصت ندارند، سرمایه‌داران استند. در این میان، فرزندان طبقات روحانیت مرتجع که مفت می‌خورند، با تکیه بر تابوهای اعتقادی، جای پانیز دارند تا در هر شرایطی با تضمین، سوء استفاده کنند.

در جریان آزادی های سالیان پسین، کمتر رونما شده که به خصوص افراد وابسته به روحانیت مرتجع که اکثراً سادات اهل تشیعه استند، جانب منافع ملی ایران را نگرفته باشند. از حوزه ی به اصطلاح علمیه ی شیخ آصف محنسی تا سخنرانی های سید علی جاوید که در آن ها استدلال می کرد: «افغانستان، ایران شرقی می باشد!» در موارد مختلف، نشانه های آشکار وابسته گی هایی دیده می شوند که در نبود تنقید روحانیت مرتجع، شاید محقق نسب های دیگر افغان را نیز در تله ی سیاسی گرفتار سازند.

با در نظر داشت منافع و اولویت های افغان ها، تنقید عرصه ی روحانیت مرتجع را یک اصل می دانم. در این کتاب در همین مورد پرداخته ام. لطف این کتاب در این است که روحانیت مرتجع را با نگرش بر جریان های فاسد مذهبی، تبیین می کند.

علی محقق نسب، تالیفات و تخلیقات فراوان دارد، اما باور کنید که گیر آوردن آثار این عالم روشنفکر افغان که ظاهراً شیعه است، در کشوری که با مجوز وزارت اطلاعات و فرهنگ، کتاب «ما همه افغان نیستیم!» منتشر می کنند، آسان نیست. تقریباً اکثر کتاب فروشی های داخلی را جست و کرده ام که کتب ایرانی را نیز وارد و می فروشند، اما در تمام آن ها یک کتاب علی محقق نسب، یافت نمی شود. همین مورد به تنهایی ظن زیاد ایجاد می کند که چه گونه فضای آزادی های بیان، رسانه و فرهنگ ما در انحصار گرو ها و افرادی ست که بیش از همه علیه منافع ملی ما تلاش می کنند.

در گزیده هایی که به مشکل از علی محقق نسب یافته ام و همه مجازی اند، نشانه های آشکار روشنگری هایی هم به چشم می

تفقد روحانیت مرتجع / ۹

خورند که در هر دو زمینه ی فرهنگی و سیاسی، از اولویت های ما به شمار می روند.

امیدوارم خواننده گان افغان این کتاب، تحت تاثیر ظواهر، قرار نگیرند! چنین نگرش که با عادت برداشت دینی ما توأم است، می تواند جلو درک حقایقی را بگیرد که یک عالم افغان، ریسک کرده تا آن ها از هاله ی توهم، دروغ، تبلیغات و خوانش یک طرفه، بیرون شوند.

در دین زده گی های جامعه ی ما، موارد دل آزار بسیار اند. شاید در یک تجمع اطرافى / روستایی، مجبور شوید خلاف میل تان اقامه ی نماز کنید، اما همان تجمع مرتجع و دین زده، از کنار بچه بازی، دزدی، عقب مانده گی، گرسنه گی، فقر، احتیاج و صدها موردی می گذرد که از تعدی پاکستانی های مسلمان تا رهروان ولایت فقیه و عربستانی های سعودی، سال هاست کشور ما را در تازعی نگه داشته اند که به نام اسلامی، اما سیاسی - فرهنگی ترین نسخه های خارجی را تحمیل می کنند.

محال است کمک های توسعه یی و زیربنایی آن کشور های اسلامی را جذب کنید که پولدار استند، اما همان ها هر قدر که دل تان بخواهد، برای تان مسجد، زیارت، تکیه خانه و ذهنیت سفر به زیارت های خارجی را می سازند.

مصطفی عمرزی

۱۳۹۹/۱/۷ ش

کابل - افغانستان

## - ارتداد در اسلام

مسأله‌ی ارتداد، از مسایل مهمی است که در علوم مختلف، مانند تفسیر، کلام و تاریخ مورد گفت و گو قرار گرفته و کرانه‌های متفاوت یافته و ابعاد خطرناکی پیدا کرده است. این مسأله از جانب فقیهان شیعه با توسل به روایات نقل شده از امامان، تحت عناوین فقهی مطرح شده و در اکثر کتب فقهی، مذکور گشته است. ارتداد به عنوان یک حربه‌ی سیاسی - مذهبی و وسیله‌ی سرکوب و خشونت در اختیار حاکمان ستم پیشه قرار گرفته، از یک سو مانع ترقی و تکامل علمی جامعه گردیده و از سوی دیگر نخبگانی را از جامعه‌ی مسلمان گرفته است.

مسأله‌ی ارتداد در طول تاریخ اسلام به عنوان شمشیر بُرنده در اختیار قدرت‌های استبدادی بوده که علیه دانشمندان، اصلاح طلبان و منتقدان نظام حاکم به کار رفته و ناهنجاری‌های اجتماعی، سیاسی، مذهبی و فجایع داخلی را به وجود آورده است. در باره‌ی ارتداد و آثار و پی آمدهای آن، سوال‌های جدی و اساسی مطرح است که تاکنون به صورت صحیح و منطقی پاسخ نگرفته است. برخی از آن سوال‌ها عبارت اند از:

- ارتداد چیست؟ آیا ارتداد جنبه‌ی فکری و اعتقادی دارد یا جنبه‌ی سیاسی و اجتماعی؟

- عنوان ارتداد با آیات قرآن مقدس، نظیر «لا اکراه فی الدین»، «لکم دینکم ولی دین» و «من شأن فلیؤمن و من شأن فلیکفر» و «انا هدیناه النجدین اما شاکراً و اما کفوراً»، چه گونه سازگار است؟



تنقید روحانیت مرتجع / ۱۱

- احکام ارتداد با تکلیف مالایطاق همسویی دارد و قابل جمع است؟
- احکام ارتداد با مسلمت اصول و مبانی دینی اسلام سازگار است؟
- احکام ارتداد با یافته‌های عقلی نظیر آزادی فکر و آزادی بیان چه نسبتی دارد؟
- آیا احکام ارتداد و آثار آن با قواعد حقوقی و اسناد الزام‌آور بین‌المللی و حقوق بشر سازگار است؟
- آیا در زمان حیات رسول خدا، مجازات ارتداد به معنای مصطلح فقهی آن «ارتداد فکری و عقیدتی» اجرا شده و رسول گرامی اسلام، کسی را به جرم ارتداد عقیدتی، مجازات کرده است؟
- احکام ارتداد با مواد قوانین اساسی کشور های اسلامی که آزادی بیان و آزادی عقیده را شعار می‌دهند، سازگاری دارد؟
- آیا دستگاه قضایی یا عالمان مذهبی حق دارند که شخصی را به جرم ارتداد، تحت تعقیب قرار دهند؟
- آیا ارتداد، اصولاً جرم است؟ آیا عناصر جرم در عنوان ارتداد موجود است و...؟
- از آن جا که عنوان ارتداد، در تاریخ اسلام همچون حرب‌های در اختیار سلاطین، زورمداران و تزویرگران بوده و مورد سوء استفاده قرار گرفته و باعث سرکوب متفکران و حقیقت‌جویان گشته است، جامعه‌ی جوان و تحصیل کرده‌ی ما، نیاز شدید به شناخت این حرب‌های کهنه و فرسوده دارد تا دیگر باره در قرن بیست و یکم گرفتار آن نشوند و سود جویان مذهبی و سیاسی نتوانند از این وسیله‌ی خشونت و سرکوب استفاده کنند.

مطالعه و تحقیق در ابعاد وجودی و آثار فقهی و تبعات سیاسی ارتداد و مستندات دینی آن می‌تواند مفید و کارساز باشد و جامعه را با خصوصیات آن آشنا کند و در نهایت راه سؤ استفاده از این عنوان فقهی را مسدود کند.

مقاله‌ی حاضر می‌کوشد «ارتداد» یا «مرتدشدن» یا «بی‌دین شدن» را معرفی کرده، تا جایی که گنجایش دارد و فرصت تحقیق و بررسی مسیر می‌شود، ناگفته‌هایش را بازگوید و ناصواب گفته‌هایش را بنمایاند و سؤ استفاده‌ها و سؤ فتواها و سؤ عنوان‌هایش را برملا کند. باشد که جامعه‌ی در حال رشد و تعالی ما، با اسلام آزادی بخش، مترقی، پیشرو، انسان‌ساز، انسان دوست، صلح طلب، تمدن پذیر و منطق‌گرا آشنا شود و بداند که اسلام واقعی، غیر از اسلام واعظ و مجاهد است! باید دریابند و لمس کنند که روضه‌خوان‌های زنانه و تفنگ‌سالاران بی‌سواد، دین را مطابق با افکار محلی و منافع شخصی خود تفسیر می‌کنند و مردم عوام از سرناچاری و ناآگاهی، پی روضه‌خوان‌ها و واعظ‌ها و ملاهای متحجر روان اند و اسلامی را می‌آموزند که از قعر چاه جهل و بی‌خردی به در آمده و از عقب مانده‌ترین و ارتجاعی‌ترین اندیشه‌ها تغذیه می‌کند و در نهایت دست آوردی جز ارتجاع، فقر، بی‌سوادی، تبعیض و فساد ندارد.

در تاریخ اسلام، عنوان ارتداد، مورد سؤ استفاده قرار گرفته و عالمان و فرزنانگان بی‌شماری از سوی برخی عالم‌نماها به ارتداد متهم شده‌اند. حتی برخی از فرق اسلامی، یکدیگر را مرتد شمرده‌اند. نمونه‌ای از آن تکفیرها را می‌توانید در کتاب طهارت، مبحث نجاست کفار و سنیان ناصبی بخوانید که چه گونه عالمان

تفقد روحانیت مرتجع / ۱۳

سودجوی شیعه، پیروان مکتب اهل سنت را به عنوان ناصبی، کافر و نجس دانسته‌اند یا تکفیرهایی که توسط جمعی از عالمان کوته نظر اهل سنت نسبت به جامعه‌ی شیعه، صورت گرفته است.

اینک جملاتی از دو نفر از فقیهان اهل سنت در مورد تکفیر پیروان مکتب تشیع را مطالعه کرده، خود قضاوت کنید:

«قال فی جواب من سأله عن السبب فی وجوب مقاتلة الشيعة و جواز قتلهم: اعلم اسعدك الله ان هؤلاء الكفرة و البغاة الفجرة جمعوا بين اصناف الكفر والبغى و العناد و انواع الفسق و الزندقه و الالحاد و من توقف فی كفرهم و الحادهم و وجوب قتلهم و جواز قتلهم فهو كافر مثلهم. و سبب وجوب قتلهم و جواز قتلهم البغى و الكفر معاً، اما البغى فانهم خرجوا عن طاعة الامام خلدالله ملكه الى يوم القيامة و قد قال الله تعالى: «فقاتلوا التى تبغى حتى تفىء الى امرالله» و الامر للوجوب فىبغى للمسلمين اذا دعاهم الامام الى قتال هؤلاء الباغين الملعونين على لسان سيد المرسلين ان لايتأخروا عنه بل يجب عليهم ان يعينوه و يقاتلوهم معه، فيجب قتل هؤلاء الاشرار الكفار تابوا اولم يتوبوا ثم حكم باسترقاق نسائهم و ذرائعهم.»<sup>۱</sup>  
این عالمان اهل سنت می‌گویند:

«شیعیان کافر و متمرّد، انواع کفر و تمرد و کینه توزی و فسق و زندقه و الحاد را دور خود جمع کرده‌اند. کسی که در کفر شیعیان و الحاد شان و وجوب قتال با آنان و جواز قتل شان تردید کند، او نیز مانند شیعیان کافر است. علت وجوب قتال با آنان و جواز قتل شان سرکشی و کفر باهم است؛ اما سرکش و بغی به این جهت‌اند که از اطاعت امام خارج شده‌اند. خداوند می‌فرماید: «با آنان جنگ کنید تا به امر خدا گردن بگذارند» و سیغهی امر مذکور در آیت شریفه برای وجوب است. پس برای مسلمانان سزاوار است

تنقید روحانیت مرتجع / ۱۴

که هرگاه امام شان، به جنگ شیعیان متمرّد و لعن شده به زبان رسول خدا، دعوت کند، تأخیر نکنند، بل که بر آنان واجب است که امام و سلطان را یاری رسانند و همراه امام با شیعیان بجنگند... پس واجب است قتل این کفار شرور. فرقی ندارد که توبه بکنند یا نکنند. سپس حکم به اسارت زنان و فرزندان شان می‌شود.» مسله‌ی ارتداد در کتب فقهی، عمدتاً در کتاب‌های طهارت، حدود و زکات، مورد گفت‌وگو قرار گرفته است. در بحث ارتداد، توجه به مطالب آتی، راهگشا و هدایتگر است:

۱) مبحث ارتداد از مباحث دشوار فقه است و هیچ یک از فقیهان شیعه و سنی بر آن اتفاق نظر ندارند. یعنی مبحث ارتداد، هم در میان فقیهان شیعه، مورد اختلاف است و هم در میان فقیهان اهل سنت.

۲) اشکالات و شبهات گوناگون فقهی، کلامی و حقوقی بر آن وارد آمده است.

۳) عالمان و فقیهان مسلمان، حین برشمردن فرق اسلامی، مرتدان را از فرق اسلامی به شمار آورده‌اند. مانند شهرستانی در «ملل و نحل»، فرقه‌های مجسمه، مشبهه و خوارج را با آن که محکوم به ارتداد هستند، در شمار فرقه‌های اسلامی، مذکور داشته است.

۴) ارتداد، احکام متفاوت دارد. در بعضی موارد، توبه‌ی شخص مرتد، پذیرفته می‌شود و در بعضی موارد، توبه‌ی اش پذیرفته نمی‌شود.

نجاست بدن، محرومیت از ارث، جدایی از همسر و مصادره‌ی اموال مرتد، از دیگر احکام ارتداد است. این احکام متفاوت از کجا آمده و از کدام دلیل و برهان، استفاده شده است؟

تنقید روحانیت مرتجع / ۱۵

۵) اصل اولی در باب ارتداد، براءت است. یعنی اصل حرمت ترتیب آثار ارتداد می‌باشد و هیچ کس یا هیچ مقامی حق ندارد شخصی را متهم به ارتداد کرده، آثار ارتداد را جاری کند؛ الی ماخرج بالدلیل.

اینک مبحث ارتداد را تحت عناوین زیر، طبقه بندی کرده، مورد کند و کاو، قرار می‌دهیم:

- تعریف ارتداد

- ارتداد از دیدگاه قرآن

- ارتداد از دیدگاه روایات

- ارتداد از دیدگاه فقیهان

- تقاضای قانونی شدن ارتداد

راغب اصفهانی در کتاب «المفردات فی اللفاظ القرآن» می‌گوید: «الارتداد و الرده الرجوع فی الطریق الذی جاء منه لکن الرده تختص بالكفر و الارتداد يستعمل فيه و فی غیره قال الله تعالی: «ان الذین ارتدوا علی ادبارهم» و قال: «یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه» و هو الرجوع من الاسلام الی الکفر و كذلك، من یرتد منکم عن دینه فیمت و هو کافر.»

راغب اصفهانی، معتقد است که منظور از ارتداد و بازگشت به عقب، برگشت از اسلام به کفر است.

احمد بن محمد المقرئ در «المصباح المنیر» می‌گوید: «ارتداد الشخص رد نفسه الی الکفر و الاسم الردة.»

طریحی در مجمع البیان گفته است: «المرتد من ارتد عن الاسلام الی الکفر و هو نوعان فطری و ملی.. و الردة بالكسر و التشدید اسم من الارتداد، و اصحاب الردة علی ما نقل کانوا علی صنفین: صنف ارتدوا عن الدین و کانو طائفتین احدهما اصحاب مسیلمة و الاخری

ارتدوا عن الاسلام و عادوا الی ما كانوا علیه فی الجاهلیه... و النصف  
الثانی لم یرتد و اعن الایمان و لكن انکروا فرض الزکوة و زعموا ان  
«خذ من امالهم» خطاب خاص بزمانه (ص).

«مرتد کسی است که از اسلام به کفر برگشته باشد. مرتد بر دو  
قسم است: مرتد فطری و مرتد ملی... و کلمه رَدَّه با کسر و تشدید،  
اسم ارتداد است.

اصحاب رده بر اساس آن چه که نقل شده، به دو قسم بوده‌اند:  
گروهی که از دین برگشته‌اند. آنان دو طایفه بودند. طایفه اول،  
اصحاب مسیلمه‌ی کذاب بودند و طایفه دوم، کسانی بودند که  
از اسلام برگشته و به رفتار زمان جاهلیت خود پیوسته‌اند. گروهی  
هم کسانی بودند که از دین و ایمان برنگشته بودند، اما وجوب  
زکات را منکر شده بودند و اعتقاد داشتند که این خطاب قرآن  
«خذ من اموالهم صدقه»، اختصاص به زمان رسول خدا داشته است.  
آیت‌الله موسوی اردبیلی می‌گوید: «به نظر ما «ارتداد در قرآن» با  
«ارتداد در روایات» متفاوت است.»

ارتداد در زمان پیامبر که آیات قرآن، ناظر به آن است، با ارتداد  
در زمان امام باقر و صادق و رضا(ع) که روایات ناظر به آن است،  
تفاوت دارد.

ارتداد در صدر اسلام، ارتداد و بازگشت از دین بود. یک شخص  
مسلمان پس از گرایش به اسلام، مشرک یا مسیحی یا یهودی  
می‌شد، در آن دوره، ارتداد فکری مطرح نبود. ارتدادها معمولاً با  
انگیزه‌ی سیاسی یا اقتصادی یا قومی به همراه بودند. مثلاً برخی از  
اشخاص در برابر وجوب زکات مقاومت کرده و برای آن که  
زکات نپردازند، از اسلام برمی‌گشتند (نظیر برگشت از گروه یا

تنقید روحانیت مرتجع / ۱۷

حزب یا اتحادیه و...) یا به خاطر خلافتی که مرتکب شده بودند، باید قصاص می شدند؛ اما برای آن که از حکم قصاص بگریزند، از دین خارج می شدند. یا رئیس قوم یا قبیله‌ای به یکی از دو انگیزه‌ی فوق یا انگیزه‌ی دیگر، از اسلام خارج می شد. بنا بر این، همه‌ی افراد قبیله به تبعیت از او از اسلام روگردان می شدند. قبایل بنو حنفیه، بنو مدلیج و بنو اسد، به خاطر خروج رئیس قبیله از دین، همگی از دایره‌ی اسلام، خارج شده بودند. ۲

ابو حمار، رئیس بنو مدلیج، پس از آن که مسلمان شد، ادعای نبوت کرد و از اسلام خارج شد و افراد قبیله به پیروی از او مرتد شدند.

مسيلمه‌ی کذاب، رئیس بنو حنفیه، با ادعای نبوت از دین خارج شد و همه‌ی افراد قبیله به تبعیت از او مرتد شدند. بعضی از افراد هم برای فرار از جهاد مرتد می شدند. به عنوان نمونه، پیامبر اکرم، عبدالله بن جحش را به فرماندهی گروهی برای سریه‌ای اعزام کرد، ولی به او دستور داد حکم مأموریت را در فلان نقطه مطالعه کن و به هر آن چه در آن نامه آمده عمل کن! عبدالله در مکان مورد نظر، نامه را باز کرد. او مأمور شده بود به اطراف مکه برود، اما اطرافیان خود را برای رفتن مجبور نسازد. هر کی مایل بود با او برود و هر کی مایل نبود، باز گردد. عبدالله، اعلام کرد که هر کی آماده‌ی شهادت است، همراه من حرکت کند. از هفت یا نه یا دوازده نفری که همراهش بودند، جز دو نفر، با نام‌های سعد بن ابی وقاص و ربیع که بازگشتند، بقیه او را همراهی نمودند. ۳ وقتی آن دو بازگشتند، آیت مبارک سوره‌ی بقره نازل شد که در بخش آیات، مذکور خواهد شد.

در زمان ابوبکر نیز هفت طایفه زکات ندادند و مرتد شدند. یک طایفه هم در زمان عمر مرتد شدند. جریان از این قرار بود که شخصی به نام «جبله» از اعیان و اشراف، لباس احرامی نفیسی خریداری کرده و به مسجد الحرام آمده بود. پس از طواف که در گوشه‌ای از مسجد نشسته بود، یک عربی بیابانی، هنگام عبور از کنار او، بی توجهی کرده و لباسش را آلوده و کثیف می‌کند. جبله، ناراحت شد و با چوبی که در دستش بود، چند ضربه به او می‌زند. عرب بیابانی چیزی نگفت و رفت، ولی پس از طواف، با خلیفه عمر بن خطاب رو به رو شد و به او شکایت کرد. خلیف، جبله را احضار کرد و ماجرا را جویا شد و او اقرار کرد که با چوب دستی‌اش چند ضربه بر او وارد کرده است. مرد عرب، خواستار قصاص شد و هرچه جبله از او خواست که از قصاص صرف نظر کند و در مقابل پولی از او دریافت کند، نپذیرفت. خلیفه نیز حاضر نشد از قصاص صرف نظر کند، مگر آن که مرد عرب رضایت دهد و از اجرای قصاص چشم‌پوشد. جبله که به سختی ناراحت شده بود، از مرد عرب برای اجرای قصاص، چند روز مهلت گرفت. او از این مهلت استفاده می‌کند و برای گریز از حکم قصاص، به شامات می‌رود و می‌گوید: «من دینی را که در آن، یک مرد عرب بیابان گرد، جز به قصاص من راضی نمی‌شود، نمی‌خواهم!» بدین وسیله از اسلام روگردان می‌شود.

نمونه‌ی دیگر: روزی پیامبر اکرم (ص) هنگام موعظه‌ی مردم، از منافقی نام برد. شخصی پشت سر پیامبر گفت: اگر سخن پیامبر صحیح باشد، من از خر پست ترم. مردی به نام عامر، این سخن را شنید و به او گفت: سخن پیامبر درست است و تو واقعاً از خر



تنفید روحانیت مرتجع / ۱۹

پست تری. عامر نزد پیامبر آمده، ماجرا را تعریف کرد. پیامبر او را خواست و از او نیز ماجرا را سوال کرد، ولی آن شخص، گفته‌ی عامر را انکار کرد. پیامبر از آنان خواست بر سخن خویش سوگند یاد کنند. آن مرد به دروغ قسم یاد کرد که من پُشت سر پیامبر، چنین سخنی نگفته‌ام. عامر برای سوگند برخواست و پس از آن دعا کرد که پروردگارا! اگر او چنین سخنی را بر زبان رانده، مرا تأیید کن! پیامبر و اصحاب آمین گفتند. جبریل آمد. آیه‌ای نازل شد و عامر را تأیید کرد و کذب آن شخص برملا شد. او پس از رسوایی، اقرار کرد، ولی توبه نیز می‌کند و پیامبر، توبه‌اش را پذیرفت. ۵.

خلاصه‌ی سخن آن که ارتداد در صدر اسلام، مواردی از آن قبیل بوده است. در هیچ یک از آیات ارتداد، احکام ارتداد بیان نشده و تنها سخن از وعید عذاب آخرت است. بنا بر این در پاسخ به پرسش کسانی که می‌گویند: احکام ارتداد که در فقه مطرح است، از کدام یک از آیات استفاده می‌شود؟ می‌گوییم: در احکام ارتداد، از روایات استفاده می‌شود، نه از آیات قرآن.

سر(رمز) این که احکام ارتداد در قرآن بیان نشده، ظاهراً همان نکته‌ای است که یاد آورد شدیم که ارتداد در قرآن، غیر از ارتداد در روایات است.

ارتداد در صدر اسلام، ارتداد فکری نبوده، بل که ارتداد سیاسی، اقتصادی، قومی یا قبیله‌یی بوده است. ۶

از گفتار آیت‌الله موسوی اردبیلی، چند نکته قابل دریافت است:  
(۱) در احکام ارتداد از قرآن مقدس، استفاده نمی‌شود. بل که از روایات، بهره‌برده می‌شود. مثل این که گویا مسلمانان، دو نوع دین یا دو گونه متن دینی داشته باشند.

۲) ارتدادی که در قرآن مطرح شده، عنوان سیاسی، اقتصادی و اجتماعی داشته است؛ نه اعتقادی و فکری. بنا بر این، سازندگان روایت از مشابهت لفظی استفاده کرده، احکام جدیدی را در مفهوم واژه‌ی ارتداد جا داده‌اند و به منظور رفع حاجات خود بدان متوسل شده، مخالفان خود را سرکوب کرده‌اند؛ و الی معنا و مفهوم ارتداد در روایات، غیر از مفهوم آن در آیات قرآن است. ۳) ارتداد مذکور در قرآن، آثار سیاسی و اجتماعی داشته و محل به نظم جامعه بوده است. در عین حال، به عنوان عمل مجرمانه تلقی نشده و کسی به اتهام ارتداد به مجازات‌های سخت و خشن و خود ساخته‌ی راویان، محکوم نشده است.

مطاله و بررسی آیات در قرآن مقدس، هفت آیت از مسأله‌ی ارتداد گفت و گو کرده و احکامی را مقرر داشته و هوشدارهای لازم را داده‌اند.

ما آیات شریفه‌ی مربوطه را با دقت مورد مطالعه قرار می‌دهیم و دیدگاه قرآن مقدس را در باره‌ی ارتداد به دست می‌آوریم. آت آیات شریف عبارت اند از:

۱- آیت ۲۱۷، سوره‌ی بقره: «و لا یزالون یقاتلونکم حتی یردو کم عن دینکم ان استطاعوا و من یرتد منکم عن دینه فیمت و هو کافر فاولئکک حبطت اعمالهم فی الدنیا و الاخره و اولئکک اصحاب النار هم فیها خالدون.»

همواره با شما در حال جنگ خواهند بود تا شما را از دین تان بازگردانند و کسی که از شما مسلمانان از دین خویش بازگردد و بمیرد، کافر است. چنین اشخاصی اعمال شان در دنیا و آخرت

تفکید روحانیت مرتجع / ۲۱

باطل می‌شود. آنان اصحاب آتش و همیشه در آن جا خواهند داشت.

می‌گویند: شأن نزول این آیت، ماجرای عبدالله جحش است که به سریره‌ای در اطراف مکه اعزام شد. پس موضع آیت شریفه، ارتباطی با ارتداد فکری و عقیدتی ندارد.

۲- آیت ۲۱، سوره‌ی مائده: «یا قوم ادخلوا الارض المقدسه‌ التی کتب الله لکم و لا تردوا علی ادبارکم فتنقلبوا خاسرین.»  
ای بنی اسرائیل! به سرزمین مقدس که خداوند برای شما قرار داده است، وارد شوید و به سرزمین مصر برنگردید که گرفتار خسران می‌شوید.

این آیت مبارک، مربوط به قوم موسی است. وقتی که دستور ورود به سرزمین مقدس به آنان داده شد، آنان تمرّد کردند. آیت مبارک، آنان را از بازگشت به وطن سابق‌شان برحذر می‌دارد. بنا بر این، این معنای ارتداد اصلاً ارتباطی به بازگشت از ایمان و عقیده ندارد. بل که سخن از بازگشت به وطن و سرزمین آبا و اجدادی است.

۳- آیت ۵۴، سوره‌ی مائده: «یا ایهاالذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یأتی الله بقوم یحبهم و یحبونه اذله‌ علی المؤمنین اعزه‌ علی الکافرین یجاهدون فی سبیل الله و لا یخافون لومه‌ لانهم ذلک فضل الله یؤتیه من یشأ و لا اله و الا الله واسع علیم.»

در این آیت نیز سخن از ارتداد فکری و عقیدتی نیست. بل که منظور این است که اگر شما از جامعه‌ی مسلمانان خارج شوید، خداوند، مردمانی را می‌آورد که خدا را دوست بدارند و در راه خدا جهاد و مبارزه کنند و از هیچ سرزنشی نترسند...

۴- آیت ۱۰۶، سوره‌ی نحل: «من کفر بالله من بعد ایمانه‌ الا من

اکره و قلبه مطمئن بالایمان و لاکن من شرح بالكفر صدراً فقلیهم غضب من الله و لهم عذاب عظیم.»

آیت شریف در باره‌ی یاسر، سمیه، عمار و بعضی دیگر از اصحاب و یاران پیامبر است که پس از هجرت آن حضرت به مدینه، از جانب مشرکان مکه دستگیر شده، مورد آزار و شکنجه قرار گرفتند. عمار نتوانست در برابر شکنجه‌ها تحمل کند و به خواست شکنجه‌گران که سب رسول خدا و ستایش از بت‌های مشرکان بود، تن داد. وقتی که آزاد شد، به مدینه، خدمت رسول خدا، رسید و ماجرا را تعریف کرد. حضرت پرسید: زمانی که دشنام دادی در قلبت چه گذشت؟ عرض کرد: قلباً ناراحت بودم. آیت شریفه نازل شد و او را تبرئه کرد. این آیت هم مربوط به ارتداد فکری و عقیدتی نیست. یعنی اگر کسی نسبت به بعضی از عقاید اسلامی شک کند و یا اعتقاد غیر اسلامی پیدا کند، آیت مورد نظر، شامل موضوع نمی‌شود.

۶- آیت ۸۶، سوره‌ی آل عمران: «کیف یهدی الله قوماً کفروا بعد ایمانهم و شهدوا ان الرسول حق جائهم البیتات والله لا یهدی القوم الظالمین.»

چه گونه خداوند، قومی را هدایت کند که بعد از ایمان آوردن و شهادت دادن به حقانیت رسول و این که رسول خدا با دلایل و بینات به سوی آنان آمده، کفر بورزند؟ خداوند، مردمان ظالم را هدایت نمی‌کند.

۷- آیت ۱۳۷، سوره‌ی نسا: «ان الذین آمنوا ثم کفروا هم آمنوا ثم کفروا ثمازادوا کفراً لم یکن الله لیغفر لهم و لا لیهدیهم سبیلاً شرالمنافقین بان لهم عذاباً الیماً.»

تفکید روحانیت مرتجع / ۲۳

مقصود از آیت شریفه، این است که جمعی از مسلمانی را بازیچه قرار داده‌اند و با تشکیل حزب، گروه و دسته، روزی مسلمان می‌شوند و بعد کافر و دوباره مسلمان می‌شوند و بعداً بار دیگر کفر می‌ورزند. چنین رفتاری، ارتداد سیاسی است، نه فکری و اعتقادی.

۷- آیت ۷۴، سوره‌ی توبه: «یحلفون بالله ما قالوا ولقد قالوا کلمة الکفر و کفروا و بعد اسلامهم و هموا بمالم ینالوا و مانقموا الا ان اغنیهم الله و رسوله من فضله فان یتوبوا بک خیراً لهم وان یتوبوا یعذبهم الله عذاباً الیماً فی الدنیا و الآخرة و مالهم فی الارض من ولی و لایضر.»

آیت مبارک، مربوط به ماجرای عامر و شخصی است که پشت سر رسول خدا، بدگویی کرده بود و سرانجام با نزول این آیت، دروغش آشکار شد و خود نیز اعتراف کرد که قبلاً توضیح داده شد.

از مطالعه‌ی آن آیات شریفه‌ی قرآن، مطالب زیر، قابل استنتاج است:

- ۱- در قرآن مقدس، آیتی که به طور اجمال یا تفصیل احکام ارتداد و حد ارتداد را بیان کند، وجود ندارد. بل که ارتدادها در صدر اسلام و هنگام نزول قرآن، معمولاً دارای انگیزه‌های سیاسی، مادی یا فرقه‌یی بودند که به صورت دسته جمعی صورت می‌گرفته‌اند. ارتداد در آن ایام، حالت اجتماعی، حزبی و گروهی داشته که از لحاظ نظم اجتماعی، اخلاقی و تشکیلاتی شکننده و خطرناک بود؛ لذا چنان حرکاتی، ممنوع اعلام شده و حرام تلقی می‌شدند.
- ۲- ارتدادهای صدر اسلام نوعاً به منظور تضعیف دین یا فرار از مجازات و یا نپرداختن مالیات و زکات و مانند این‌ها صورت

می گرفته است؛ لذا ارتداد فکری و عقیدتی و این که صرفاً حالت اندیشه و عقیده داشته باشد و شخصی بدون انگیزه‌ی بیرونی و تنها به منظور اقناع ذهن، از دین منصرف شده باشد، در قرآن مورد توجه قرار نگرفته و احکامی در این مورد، صادر نگشته است. ۳- در تاریخ صدر اسلام، کسی را سراغ نداریم که حد ارتداد بر او، جاری شده باشد.

۴- در صدر اسلام، تمام انواع ارتداد، قابل استتابه بوده و مرتد به طور مطلق قابل عفو و بخشش بوده است. گرچه برخی احتمال داده اند که در صدر اسلام، عنوان مرتد فطری، متصور نبوده، چرا که همه‌ی مرتدان آن روز، سابقه‌ی کفری داشته‌اند.

به هر حال، اگر ما باشیم و آیات قرآن مقدس، چنین استنباط می‌شود که قرآن، آزادی عقیده و اندیشه را به عنوان یک اصل پذیرفته و خود را پرچمدار آزادی فکری و اعتقادی معرفی و همواره تفکر و تعقل را سرلوحه‌ی کار خود قرار داده و مردم را دعوت به تفکر و تعقل کرده است.

قرآن مقدس در یک آیت، خطاب به مشرکان و کفار قریش می‌گوید: «لکم دینک ولی دین» و در جای دیگر می‌گوید: «لا اکراه فی الدین» و در آیت دیگر مقرر می‌دارد: «من شا فلیؤمن ومن شأ فلیکفر» و در آیت دیگر مقرر می‌دارد: «انا هدیناه النجدین اما شاکراً و اما کفوراً». این آیات مبارک، آزادی عقیده، ایمان، فکر و اندیشه را تضمین و بارها اعلام داشته است. بر این اساس، اگر آیات ارتداد، شامل ارتداد فکری و عقیدتی شوند و یا بیانگر حد ارتداد باشند، در متن قرآن، تناقض پدیدار می‌شود. درست است که ارتداد از دیدگاه قرآن، حرام است، ولی جرم، قابل مجازات و

## تفقد روحانیت مرتجع / ۲۵

اجبار و اکراه و تهدید نیست؛ مانند کذب یا ربا یا خودکشی که حرام تلقی می‌شوند، اما جرم محسوب نمی‌شوند. فی‌المثل اگر کسی دروغ گفت، قابل تعقیب قضایی نیست، مگر در موارد خاص، مانند شهادت دروغ یا قسم دروغ که از موضع بحث خارج است.

در نهایت می‌توان گفت که اگر آیات مبارک قرآن، شامل ارتداد فکری و عقیدتی شوند و برای چنین ارتدادی نیز وعده‌ی عذاب در آخرت بدهند، باز هم از دیدگاه قرآن، ارتداد فکری و عقیدتی، جرم تلقی نمی‌شود و قابل مجازات دنیوی نیست. اینک باید ارتداد را با عینک روایات بنگریم و اقسام آن را شناسایی کنیم.

در فقه امامیه که بر آمده از روایات است، مرتد را بر دو گروه، طبقه بندی کرده‌اند: مرتد فطری و مرتد ملی. هر کدام را دارای احکام جداگانه نیز قلمداد کرده‌اند؛ ولی در فقه اهل سنت، تفاوتی بین مرتد ملی و مرتد فطری، از لحاظ حکم و آثار جزایی، قایل نشده‌اند.

مرتد فطری و مرتد ملی، نه از آیات قرآن و نه از روایات مستفاد شده، بل که از اختراعات و صناعات عالمان فقه است. آثاری که بر اصطلاح مرتد فطری و مرتد ملی، مترتب ساخته‌اند نیز فاقد دلیل معتبر بوده، از صحت و اتقاق کافی، برخوردار نیست. در تعریف واژه‌های فقهی ارتداد و تعیین مصداق آن‌ها اختلافات بسیار وجود دارد. برخی گفته‌اند: هر کس پدر و مادرش یا یکی از آنان هنگام انعقاد نطفه‌ی او مسلمان باشند و این فرزند متولد شود و بعداً از اسلام رو بگرداند، «مرتد فطری» است و هر کس پدر و

مادرش هنگام انعقاد نطفه‌ی وی کافر باشند و او متولد شود، سپس مسلمان شده دوباره کافر شود «مرتد ملی» است.

برخی دیگر، اسلام والدین را در حین تولد فرزند، ملاک قرار داده و گفته‌اند: اگر شخصی در خانواده‌ی مسلمان متولد شود و سپس از اسلام برگردد، چنین شخصی «مرتد فطری» است و مسلمان بودن پدر و مادر در حین انعقاد نطفه، به تنهایی کفایت نمی‌کند. برخی دیگر، مسلمان بودن شخص را هنگام بلوغ شرط دانسته‌اند و گفته‌اند: مرتد فطری کسی است که تا زمان بلوغ مسلمان باشد و بعد از بلوغ از اسلام برگردد، ولی اگر قبل از بلوغ کافر شود و کفرش تا زمان بلوغ ادامه پیدا کند، سپس مسلمان شود و بار دیگر کافر شود، مرتد فطری نیست.

جمعی گفته‌اند که مسلمان آماری بودن پدر و مادر، کفایت نمی‌کند. بل که پدر و مادر می‌بایست از حین انعقاد نطفه‌ی فرزند مسلمان باشند و مسلمان بودن شان تا زمان بلوغ فرزند ادامه داشته باشد و نیز پدر و مادر عارف به احکام دین و عامل به آن‌ها باشند و در محیط اسلامی نیز سکونت داشته باشند. در این صورت، اگر فرزندشان بعد از رسیدن به سن بلوغ، کافر شود، مصداق «مرتد فطری» قرار خواهند گرفت؛ ولی در صورتی که شرایط بالا، جمع نباشد، ارتداد فطری، تحقق پیدا نمی‌کند. فقیهان شیعه در تعریف مرتد و اقسام و انواع آن، گفت و گوهای بسیار کرده‌اند؛ ولی آن چه معروف و مشهور و در عین حال روشن است، دو گروه از مرتدان می‌باشند که از لحاظ موضوع و مصداق، قابل درک و فهم و اطمینان می‌باشند:



۱- کسی که پدر و مادرش هنگام انعقاد نطفه‌ی وی، مسلمان باشند و تا زمان بلوغ او مسلمان باقی بمانند و فرزند نیز تا زمان بلوغ مسلمان باشد و سپس از اسلام برگردد، به اتفاق همه‌ی عالمان شیعه، مرتد فطری است.

۲- کسی که از پدر و مادر غیر مسلمان متولد شود و تا زمان بلوغ، به کفر خود باقی بماند و پدر و مادرش نیز تا آن هنگام کافر باشند، اگر پس از سن بلوغ مسلمان و دوباره کافر شود، به اتفاق همه‌ی علماء، مرتد ملی می‌باشد.

با این همه، از دیدگاه این قلم، تفاوتی بین مرتد فطری و ملی وجود ندارد و تفاوت‌های مذکور در کتب فقهی، فاقد دلیل معتبر است. مع‌ذلک، مسأله‌ی مزبور را مورد گفت و گو قرار می‌دهیم تا نتیجه‌ی حاصله را گزارش کنیم.

در باب ارتداد، روایات زیادی مذکور گشته که اکثر آن‌ها ناظر به ارتداد فطری و پی آمدها و مجازات آن است. برخی از فقیهان، حدود یازده روایت را در باب ارتداد، مورد بحث قرار داده و برخی دیگر به ذکر هشت روایت، بسنده کرده‌اند. در بین این روایات، تنها یک روایت صحیح و یک روایت موثقه وجود دارد، اما بقیه‌ی روایات یا ضعیف و یا مجعول هستند. اینک به تعدادی از این روایات، توجه کنید.

روایت اول: «محمد بن الحسن باسناده عن الحسين بن سعيد قال: قرأت بخط رجل الى ابي الحسن الرضاء: رجل ولد على الاسلام ثم كفروا شرك و خرج عن الاسلام، هل يستتاب او يقتل ولا يستتاب؟ فكتب (ع) يقتل.»<sup>۹</sup>

حسین بن سعید می‌گوید: در مکتوبی خواندم که به امام رضا نوشته شده بود: مردی در یک خانواده‌ی مسلمان متولد، سپس

کافر و مشرک و از اسلام خارج شده، آیا توبه داده می‌شود یا کشته می‌شود؟ امام رضا نوشت: کشته می‌شود. در ادامه‌ی روایت آمده: «فاما المرأة اذا ارتدت فانها لا تقتل علی کل حال، بل تخلد فی السجن ان لم تتب.»

زن مرتد به هیچ حال کشته نمی‌شود، بل که محکوم به زندان ابد می‌شود؛ در صورتی که توبه نکند. این روایت از لحاظ سند صحیح است و از عمده ترین دلایل باب ارتاد می‌باشد. فقیهان گفته اند: برای به دست آوردن ملاک و معیار «مرتد فطری» باید به جمله‌ی «ولد علی الاسلام»، توجه شود.

گرچه فقیهان شیعه در مورد این جمله و مصادق آن گفت و گو و جدال بسیار کرده اند، ولی قدر متقین از مصادق این جمله کسی است که در خانواده‌ی مسلمان و در محیط اسلامی به وجود آمده باشد و پس از رسیدن به بلوغ، اظهار کفر و بازگشت از اسلام کرده باشد. بنا بر این، کسانی که صراحتاً اظهار کفر نکرده و یا از عقیده‌ی الحادی خود تبلیغ نکرده و اقرار جدی و صریح بر ارتداد خود نکرده باشد، مصادق مرتد واقع نمی‌شود و هیچ کس حق ندارد به او افترای کفر و الحاد وارد کند. کلماتی همچون «کفر و اشرك و خرج عن الاسلام»، بیانگر تصمیم جدی، صریح و قاطع است. شخص مرتد باید بدون تردید و حتی بدون توجیه، عقیده‌ی اسلامی خود را از دست داده باشد؛ زیرا عقیده یک امر باطنی است و کسی جز خود شخص نمی‌داند. کسی که شهادت را بر زبان جاری و تا وقتی که اظهار بازگشت از اسلام نکند، ما وظیفه داریم او را مسلمان بدانیم؛ حتی اگر در دل خود تردیدهایی داشته باشد و یا مطالبی را بر زبان بیاورد که به نظر ما صحیح نباشد. بل

تفقد روحانیت مرتجع / ۲۹

که جایز نیست که از او سوال شود که به اسلام یا فلان مسأله‌ی اسلامی عقیده دارد یا خیر؟ قرآن کریم می‌گوید: «ولال تقولوا لمن القی الیکم السلام، لست مومنأ.» ۱۰

به کسی که به شما سلام می‌کند، نگویید که مسلمان نیستی! بنا به مراتب، از روایت مورد نظر بهره می‌شود کسی که حداقل واجد دو شرط باشد، مرتد فطری محسوب می‌شود:

اولاً در یک خانواده‌ی مسلمان به وجود آمده باشد. علی‌هذا مسلمان بودن یکی از والدین کفایت نمی‌کند. ثانیاً علاوه بر بی‌اعتقادی، آن را صراحتاً ابراز و اعلام کرده باشد؛ هرچند این روایت از لحاظ سند بی‌اشکال است، ولی مفاد روایت به سه علت مردود است:

علت اول آن که این روایت برخلاف قرآن است؛ زیرا در قرآن برای ارتداد مجازاتی مقرر نشده و تفاوتی بین مجازات زن و مرد نیز قایل نشده است.

علت دوم آن که حکم قتل مرتد فطری یا عدم استتابه‌ی او که در یک خانواده‌ی مسلمان به وجود آمده، یک حکم جبری است و عین تکلیف به مالایطاق می‌باشد؛ چرا که متولد شدن در یک خانواده‌ی مسلمان، یک امر اختیاری نیست. پس چه گونه مجازاتی را تحمل کند و یا تشدید مجازاتی را بپذیرد که از قدرت و توانش خارج باشد؟

علت سوم آن که مفاد این روایت، مغایر با سیره‌ی رسول خداست؛ زیرا رسول اعظم اسلام، هیچ مرتدی را مجازات یا اعدام نکرده است.

عمار ساباتنی از امام صادق نقل می‌کند: «نکھسمعت ابا عبدالله (ع) یقول: کل مسلم بین مسلمین ارتد عن الاسلام و جحد محمد (ع)

نبوتّه و کذبّه، فان دمه مباح لمن سمع ذلك منه و امرأته باینه منه و یقسم ماله علی ورثته و تعدد امراته عدّه المتوفی عنها زوجها و علی الامام ان یقتله ولا یستتبه» ۱۱

از امام صادق شنیدم که گفت: هر مسلمانی که در میان دو مسلمان (پدر و مادر) یا جامعه‌ی اسلامی متولد شود و از اسلام برگردد و نبوت نبی را انکار و تکذیب کند، پس هر آینه خون او مباح است برای کسی که از او بشنود و از روزی که مرتد می‌شود، همسرش از او جدا و به وی نزدیک نمی‌شود و مالش بر ورثه‌اش تقسیم و زوجه‌اش عده‌ی وفات نگه می‌دارد و بر امام است که او را به قتل برساند و توبه‌اش ندهد. در این روایت، چند مطلب، قابل توجه و دقت است:

- ۱- آیا واژه‌ی «بین مسلمین» با صیغه‌ی جمع قرائت شود یا تنثیه؟
- ۲- آیا واژه‌ی «مسلمین» بدون «ال» صحیح است یا غلط؟
- ۳- آیا منظور از جمله‌ی «حجد و کذب» شک و تردید است یا به طور یقین اعتقاداتش را از دست بدهد؟
- ۴- جمله‌ی «فان دمه مباح لمن سمع ذلك منه» یعنی هر کسی که مستقیماً ارتداد شخص را بشنود، می‌تواند او را بکشد، یک نوع بی‌احتیاطی در برابر جان مردم است. این جمله برخلاف قاعده‌ی نظم است. این جمله مغایر با عقل، تجربه و تمدن بشری است. این جمله برخلاف حقوق بشر است. این جمله مغایر با حقوق اولیه‌ی متهم که دفاع از خود در یک محکمه صالحه باشد نیز می‌باشد.
- ۵- صدر و ذیل این روایت متناقض است؛ زیرا در صدر آن آمده که هر کس می‌تواند مرتد را بکشد و در ذیل آن آمده که امام باید او را بکشد و توبه‌اش ندهد.

تفکید روحانیت مرتجع / ۳۱

۶- این روایت برخلاف قرآن مقدس می باشد و دارای احکام من در آوردی از قبیل کشتن مرتد، جدایی همسرش، تقسیم اموالش و... که تمام این احکام جعلی و غیر دینی می باشد.

۷- سند این روایت هم ضعیف است؛ علی هذا قابل استناد نیست. «عن امیرالمؤمنین (ع) امر بقتل المرتد و قال: من ولد علی الاسلام فبدل دینه قتل و لم یستتب» ۱۲

امام علی، دستور به قتل مرتد داد و فرمود: هر کس مسلمان متولد شود، سپس دین خود را تبدیل کند، کشته می شود و توبه داده نمی شود. این روایت نیز بر خلاف قرآن و مرسل است. ضعیف السند و از کتاب ضعیف «دعائم الاسلام» نقل شده است. شاید ناظر به اوضاع سیاسی زمان امام علی باشد که مرتدان خوارج، مشکلاتی را برای جامعه‌ی اسلامی و حکومت امام علی، پدید آورده بودند.

«عن فضیل بن یسار، عن ابی عبد الله (۱۴) ان رجلاً من المسلمین تنصر، فأتی به امیر المؤمنین، فاستتابه فابی علیه، فقبض علی شعره ثم قال: طثوا یا عباد الله فوطیء حتی مات (فوطئوا حتی مات).» ۱۳ فضیل بن یسار از امام صادق نقل می کند که فرمود: مردی از مسلمان ها نصرانی شد. پس او را نزد امیرالمؤمنین آوردند. آنگاه توبه اش داد، ولی او از قبول توبه امتناع ورزید. پس مویش را گرفته گفت: ای بنده گان خدا! لگد کوبش کنید. پس او را لگد کوب کردند تا مرد. این روایت برخلاف فتوای مشهور و روایات سابق الذکر است که توبه‌ی مرتد فطری پذیرفته می شود یا او را توبه دادند، ولی توبه نکرد. این روایت برخلاف قرآن است که مرتد را محکوم به قتل دانسته است. این روایت، قتل غیر متعارف (بالگد کوب) و همراه با شکنجه را به امام علی (ع) نسبت داده که

افترا و بدعت است. این روایت، ضعیف‌السند نیز می‌باشد. بنا بر این، قابل استناد نیست.

«عن ابی عبدالله: فی الصبی یختار الشریک و هو بین ابویه، قال: لا یترک و ذاک اذا کان احد ابویه نصرانیا.»

از امام صادق (ع) در مورد کودکی که با پدر و مادرش زندگی می‌کرد و شرک را اختیار کرده بود، سوال شد: حضرت فرمود: رها نمی‌شود و این زمانی است که یکی از والدینش نصرانی و دیگری مسلمان باشد. در این روایت علاوه بر مخالفت با قرآن، چند نکته‌ی دیگر نیز قابل ذکر است:

۱- مجازات قتل یا رها نشدن در مورد شخص نابالغ بر خلاف عدالت و مسلمات دین است.

۲- این روایت از لحاظ سند به جهت قاسم بن سلیمان مجهول، ضعیف است.

۳- این که فرزند، تابع اشرف والدین است، یک سخن مشهور و بی اساس است. به علاوه آن که برخلاف قواعد حقوق جزای اسلامی است؛ زیرا قانون جزا باید به نفع متهم تفسیر شود و یا تفسیری پذیرفته شود که مجازات را تخفیف می‌دهد؛ نه این که تشدید کند. علی‌هذا در موضوع روایت فوق، فرزند تابع پدر یا مادر مسلمان دانسته شده و این تفسیر، مجازات را تشدید می‌کند؛ لذا صحیح نیست.

۴- این روایت برخلاف قاعده‌ی مشهور و مسلم مجازات اسلامی است که می‌گوید: «تدرء الحدود بالشبهات». یعنی حدود و مجازات‌ها با اندک شبه‌ای منتفی می‌شود. علی‌هذا در موضوع

روایت، فرزند باید تابع پدر یا مادر غیر مسلمان محسوب شود تا از قتل نفس، جلوگیری شود.

«عن علی بن جعفر عن اخیه الی الحسن قال: سألته عن مسلم تنصر، قال: یقتل ولا یستتاب. قلت: فنصرانی اسلم ثم ارتد. قال: یستتاب فان رجع و الا قتل.» ۱۵

علی بن جعفر از برادرش ابوالحسن، نقل می کند که از او در مورد مسلمانی که مسیحی شده است، سوال کردم. فرمود: کشته می شود و توبه داده نمی شود. گفتم: پس مسیحی اگر مسلمان شود و سپس از اسلام برگردد؟ گفت: توبه داده می شود. اگر توبه کرد و به اسلام بازگشت، که هیچ. اگر توبه نکرد کشته می شود. این روایت از لحاظ سند بی اشکال است و در بردارنده حکم مرتد فطری و ملی نیز هست که این تفاوت، خود محل نقد و نظر می باشد.

در باب ارتداد، روایات متعددی را نقل کرده اند که مهمترین آنها همین چند روایت است که از باب نمونه ذکر شد.

اینک نگاه کلی بر مفاد تمامی روایات می کنیم و عقیده‌ی خود را مذکور می سازیم. نقد و نظر در باره‌ی روایات باب ارتداد، علاوه بر آن چه که در ذیل هر روایت گفته آمد، مطالبی دیگر را نیز می توان فهرست وار بیان داشت:

۱- این روایات، مخالف قرآن و مخالف سیره‌ی رسول خدا می باشند؛ لذا قابل استناد و اعتماد نمی باشند.

۲- این روایات از لحاظ سند و منبع صدور، مورد تردید جدی هستند.

۳- این روایات برخلاف عقل و قواعد حقوق بشر در مورد آزادی عقیده می باشند.

۴- این روایات برخلاف قوانین اساسی کشور های اسلامی هستند که آزادی عقیده را ثبت و شعار می دهند.

۵- این روایات برخلاف صریح آیات قرآن در مورد آزادی مذهبی است که می گوید: «لا اکراه فی الدین» و «من شأن فلیثومن و من شأ فلیکفر» و «و ما علی الرسول الا البلاغ» و «انت مذکر لست علیهم بمصیطر» و «الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه».

۶- این روایات- در مورد مرتد فطری- دارای حکم جبری هستند؛ چرا که مجازات قتل و عدم استتابه را به امری مترتب ساخته که در اختیار متهم یا مجرم نیست (تولد در یک خانواده ی مسلمان).

۷- ارتداد در صدر اسلام و زمان رسول خدا، با این که جنبه ی اجتماعی، سیاسی و بی نظمی داشته و مرتدان تعمد داشتند که با ارتداد خود شکست و ضعف را به جامعه ی اسلامی تحمیل کنند و همین امر باعث مجرمانه شدن عمل شان می گشته است و معنای جرم، جز اخلال به نظم چیز دیگر نیست، مع ذلک رسول عظیم الشأن اسلام، آن را جرم ندانسته، مجازاتی را علیه مرتدان اعمال نکرده و قرآن مقدس نیز مجرمانه بودن ارتداد را مقرر نداشته است. پس علمای اعلام، این احکام شدید و غلاظ را از کجا استنباط کرده اند؟

۸- دینداری یک مسئولیتی فردی و شخصی است، لذا پاسخ گویی آن نیز برعهده ی خود فرد در برابر خداوند می باشد. بدین لحاظ نفیاً و اثباتاً به دیگران مربوط نمی شود.

۹- اگر ارتداد در زمان های قدیم، آثار سیاسی و اجتماعی داشته و می توانسته شکست یا پیروزی جمعی را پدید بیاورد، امروزه هیچ اثر سیاسی و اجتماعی ندارد. علی هذا اگر فردی مرتد شود، جامعه



و مردم، هیچ عکس‌العملی ندارند. بنا بر این، اگر فرضاً ارتداد در برخی از مقطع‌های تاریخ اسلام، حالت جرمی داشته است، امروزه قطعاً یک عمل مجرمانه تلقی نمی‌شود.

۱۰- طرفداران حد ارتداد، جز چند روایت ضعیف و مجعول، مستندی از کتاب و عقل ندارند. واضح است که احراز صحت روایت و احراز صدور آن‌ها امری بسیار مشکل است. موجبات ارتداد دین نیز مقوله‌ی تشکیکی است. کسی که شهادتین را حتا با اکراه بر زبان جاری می‌کند، مسلمان است. کسی که به احکام دین عمل می‌کند، او نیز مسلمان است. کسی که عابد و زاهد و شب‌زنده دار «صائماً بالنهار و قائماً باللیل» باشد نیز مسلمان است. از طرف دیگر، دین اسلام یک سلسله قواع و احکام می‌باشد که ریشه در وحی و الهام دارد.

مکتب اسلام، دارای ابعاد مادی، معنوی، اخلاقی، عبادی، سیاسی، اجتماعی و حقوقی است. حال باید دید و به دقت نظر کرد که تردید و انکار کدام بُعد از ابعاد اسلام یا کدام بخش از بخش‌های مختلف آن، موجب ارتداد می‌شود.

آن چه که در میان فقیهان معروف و مشهور است و در هر کوی و برزنی شنیده می‌شود، این است که انکار ضروری دین باعث ارتداد می‌شود.

ضروری دین چیست؟ فقیهان معظم در هیچ بُعد از ابعاد ارتداد و مسایل مربوط به آن اتفاق نظر ندارند. البته واضح است یک مسأله‌ای که مستند به قرآن مقدس نباشد و در قرآن، عنوان‌های مرتد فطری و ملی نیامده باشد، عنوان ضروری دین نیامده باشد و... مورد اختلاف خواهد بود. بدین ترتیب، مسأله‌ی ضروری دین نیز مورد اختلاف فقیهان است. برخی گفته‌اند که علم شخص

انکار کننده، ملاک و معیار است. چنان چه شخصی علم به وجوب فعلی امری داشته باشد و در عین حال آن را انکار کند یا بگوید قبولش ندارم، ضروری را انکار کرده است، ولی مقدس اردبیلی، این امر را انکار ضروری نمی‌داند. برخی دیگر گفته‌اند: حکمی را که همه می‌دانند از اسلام است؛ حتا کفار همجواز مسلمانان نیز می‌دانند که آن مسأله از اسلام است. یعنی چیزی که همه‌ی مردم به وضوح و بدون نیاز به استدلال بدانند که جزء اسلام است. اگر کسی چنین حکمی را انکار کند، ضروری دین را انکار کرده است. در این تعریف، ضروری دین یعنی امر بدیهی دین. جمعی گفته‌اند: امری که مورد اتفاق تمامی فرق اسلامی باشد. یعنی مسلمانان در آن امر اجماع داشته باشند، ولی باید گفت که انکار چنین امری، معمولاً انکار اجماع محسوب می‌شود، نه انکار ضروری.

به هر حال، معنای دوم را می‌توان در تعریف ضروری، مورد پذیرش قرار داد و گفت که ضروری دین، یعنی امری که به طور بدیهی، فطری و جبلی از دین دانسته شود و هر کس اعم از عالم و جاهل، آن را جزء احکام اسلامی بداند. بر این اساس، امامت امامان شیعه، غیبت امام زمان، رجعت ائمه‌ی اهل بیت، اعتبار سنت، حجیت اعمال اصحاب و خلفا، حجیت فتوای فقیهان و... ضروری دین محسوب نمی‌شوند؛ چرا منکر ضروری، کافر است؟

آیت‌الله موسوی اردبیلی در ذیل عنوان بالا نوشته است: «همه می‌دانند که زکات واجب است، چنان که فردی گمان کند، زکات برای جوامع گذشته لازم بود، ولی امروزه مالیات جایگزین آن شده و مردم دو نوع بدیهی به دولت اسلامی ندارند. یعنی یکی

به نام زکات و دیگری مالیات. و دولت وظیفه دارد فقرای جامعه را اداره کند. بنا بر این، مصرفی برای زکات باقی نمی ماند. فردی که از وجوب زکات، اطلاع دارد، ولی با چنین شبه‌ای، حالا آن را انکار کند، مرتد است یا نه؟ اگر مرتد و کافر است، دلیلش چیست؟ اگر مرتد نیست، آیا با کلمات فقها، سازگار است یا نه؟ این که کسی پاسخ دهد: چون منکر ضروری است، پس کافر است، مصادره به مطلوب است. چون اعتقاد به ضروری دین، جزء اعتقادات نیست. از این رو فقها، دو گروه شده‌اند: یک گروه معتقدند چون انکار ضروری دین به انکار و تکذیب پیامبر می‌انجامد، کافر است... پس ملاک تکذیب، پیامبر است، نه انکار ضروری. گروه دیگر معتقدند یک شخص به مجرد انکار ضروری، مرتد است. تصویر این مطلب آن است که کسی بگوید: این که همه می‌گویند پیامبر چنین فرموده، به نظر من آن‌ها مراد پیامبر را متوجه نشده‌اند. من فهمیده‌ام که مراد پیامبر از تشریح زکات، این است که هرگاه مالیات دیگری بر شما واجب نبود، زکات واجب است.

چنان فردی، وجوب زکات را انکار می‌کند، اما معتقد است که پیامبر در شرایط امروز، آن را واجب نمی‌داند. پس تکذیب پیامبر رخ نداده است.» (مجله‌ی حکومت اسلامی، شماره‌ی ۱۴، ص ۹۵) مثال دیگر، این که اکثر فقیهان شیعه، خمس ارباح مکاسب را هم واجب می‌دانند و هم پرداخت آن را به مجتهد لازم یا واجب می‌شمارند. در حالی که جمع دیگر فقیهان، خمس ارباح مکاسب را در زمام غیبت واجب نمی‌دانند و عده‌ی دیگر، پرداخت آن را به مجتهد جایز نمی‌دانند. بل که می‌گویند یا به سادات داده شود، یا دفن یا نزد امینی به امانت گذاشته شود و... برخی معتقد اند که

تنقید روحانیت مرتجع / ۳۸

خمس اموال یک ملت، جایز نیست تا به خارج از کشور ارسال یا در اختیار مراجع اجنبی، قرار گیرد و... واضح است که چنین فتواهایی نه تنها موجب ارتداد و فسق نیست، بل که سبب آگاهی مردم می شود و باعث رشد و ترقی علم خواهد شد.

شیخ مفید (۴۱۳.ق.) می گوید: «من استحل المیتة او الدم او لحم الخنزیر عن هو مولود عن فطرة فقد ارتد بذلك عن الدین و وجب علیه القتل باجماع المسلمین.» ۱۵

کسی که میتة یا خون یا گوشت خوک را حلال بداند و مسلمان زاده باشد، با این کار حقیقتاً مرتد می شود و قتل او به اجماع مسلمین واجب است.

شهید ثانی در مسالک الافهام می گوید: «ارتداد من ولد علی الاسلام بان انعقد حال اسلام احد ابویه...» ۱۶

ارتداد کسی که به اسلام متولد شده و نطفه اش در حال مسلمان بودن یکی از والدینش منعقد شده، تحقق پیدا می کند و ارتداد، بدترین انواع کفر است.

شیخ طوسی (۴۶۰.ق.) نوشته است: «من استحل المیتة او الدم او لحم الخنزیر ممن هو مولود علی فطرة الاسلام فقد ارتد بذلك عن الدین و وجب علیه القتل بالاجماع.» ۱۷

قاضی ابن براج می نویسد: «اذا كان المرتد مولوداً علی فطرة الاسلام وجب قتله من غیر استتابة...» ۱۸

اگر مرتد، مسلمان زاده باشد، قتلش واجب است و دعوت به توبه نیز نمی شود.

ابن حمزه می گوید: «من يستحل شيئاً من المحرمات و هو مولود علی فطرة الاسلام فقد ارتد و لزم قتله.» ۱۹

کسی که چیزی از محرّمات را حلال بدانده، در حالی که خودش مسلمان زاده باشد، مرتد محسوب می‌شود و قتلش لازم است.

محقق حلی (۶۷۶.ق.) می‌گوید: «من استحل شیئاً من المحرمات المجمع علیها کالمتیة والدم والربا و لحم الخنزیر ممن ولد علی الفطرة یقتل و ان ارتکب ذلك لا مستحلاً عزر.» ۲۰

کسی که چیزی از محرّمات اجماعی را حلال بدانده، مانند میتّه، خون، ربا و گوشت خوگ، از کسانی که مسلمان زاده باشد، کشته می‌شود و اگر مرتکب آن عمل حرام شود، تعزیر می‌شود.

صاحب جواهر، اعتبار اسلام پدر و مادر یا یکی از آنان هنگام انعقاد نطفه را به شهید ثانی نسبت می‌دهد که از علامه حلی در قواعد پیروی کرده و اضافه می‌کند: «و بالجمله فلا خلاف و لا اشکال فی فطریة من انعقد و ولد و وصف الاسلام عند بلوغه و ابواه مسلمان، بل او احدهما و لو الام ثم ارتد حتی لو ارتد ابواه بعد الانعقاد، نعم لو انعقد منهما کافرین لم یکن فطریاً و این اسلم ابواه او احدهما عند الولاده...» ۲۱

محقق حلی در جای دیگر می‌گوید: «الاول من ولد علی الاسلام و هذا لا یقبل اسلامه لو رجع و یتحتم قتله.» ۲۲

کسی که در یک خانواده‌ی مسلمان، متولد شده است، اگر دوباره به اسلام برگردد، پذیرفته نمی‌شود. بل که قتلش حتمی و الزامی است. یعنی حتماً باید کشته شود و هیچ راه دیگری نیست.

این که شایع کرده‌اند فقیهان، احکام شریعت را از منابع دینی استخراج و استنباط می‌کنند، کلیت ندارد. بل که اکثر فقیهان یا مراجع محترم تقلید، با تقلید از یکدیگر و یا تقلید از عالمان مشهور سابق فتوا می‌دهند و اکثر شان حال و حوصله‌ی تحقیق و بررسی را ندارند و تعداد زیادشان، استعداد و توانایی کافی هم ندارند. بل

که صرفاً به منظور جمع آوری خمس و وجوه شرعی دیگر، خود را به عنوان مجتهد و مرجع تقلید اعلام می کنند.

من نمونه های بسیار دارم تا جهت اثبات ادعای خود بیاورم. از جمله اسنادی که در این مقاله ارائه می کنم، همین فتواهایی است که جهت احکام ارتداد یا طبقه بندی ارتداد به فطری و ملی یا تفکیک ارتداد زن و مرد و امثال این ها صادر و احکام ناصحیح و نادرستی را در کتاب های خود نوشته اند.

چنانی که ملاحظه شد، فقیهان محترم، در مورد احکام ارتداد و جواز قتل مرتد و امثال این ها هیچ دلیلی از کتاب مقدس یعنی قرآن کریم ندارند. بل که قرآن اصولاً ارتداد را جرم نمی داند و هیچ نوع مجازاتی را برای آن مقرر نداشته و با صراحت اعلام داشته که «لا اکراه فی الدین». آن محترمان از سنت صحیحه نیز دلیلی بر فتوهای خود ندارند. بل که به گروهی از روایات ضعیف و مجعول استناد کرده، احکام بسیار سنگین و دور از انصاف را برای مرتد در نظر گرفته و ثابت شده قلمداد کرده اند.

آن محترمان از عقل و خرد بشری نیز کمک نگرفته و فتوهای شان برخلاف عقل می باشند. با این همه، بسیاری از آن محترمان، ادعای اجماع نیز کرده اند. در حالی که در مسأله ی ارتداد و ابعاد آن، نه در میان عالمان شیعه و نه در میان عالمان سنی، اجماعی تحقق نیافته است. بل که جمعی از عالمان مقلد و مجذوب شهرت عالمان قدیم، به مجرد این که فتوایی را در کتاب فلان عالم مشهور دیده اند، بلافاصله ادعای اجماع کرده اند و عالمان زمان ما نیز به علت ارتجاع فکری و وابستگی روانی به عالمان قدیم، مطلبی را نفهمیده به تقلید از قدیمیان، فتوا داده اند. این عزیزان وقتی که نام شیخ

طوسی، شیخ مفید، علامه حلی، محقق حلی و مانند این‌ها را می‌شنوند، خیال می‌کنند که چه اعجوبه‌هایی بوده‌اند. در حالی که همان بزرگان هم چندان دقتی در فتوهای خود نداشته‌اند.

به هر حال، به علت این که فتوای فقیهان در مورد ارتداد و احکام آن مستند به دلیل صحیح و معتبر نمی‌باشند و برخلاف قرآن مقدس نیز می‌باشند، لذا از نظر این قلم، تمام احکام جزایی ارتداد، اعم از قتل، زندان، طلاق، تقسیم ارث و غیره باطل است و قوانینی که در بعضی از کشورها بر اساس فتوهای سُست و روایات مجعول به تصویب رسیده‌اند، فاقد ارزش حقوقی و شرعی می‌باشند. بنا بر این، پیش نهاد می‌کنم:

به منظور جلوگیری از تعصبات کور مذهبی و به منظور جلوگیری از سوء استفاده از عناوین عالم، مجتهد، پیشوا و مرجعیت دینی و به منظور حفظ آزادی عقیده و اندیشه و به منظور آرامش و آسایش جامعه‌ی علمی و فرهنگی کشور و به منظور ترویج روحیه‌ی دگراندیشی و دگرپذیری و به منظور شکستن شمشیر کهنه و زنگ‌زده‌ی تکفیر و تفسیق، ارتداد، قانونی شود و قوانین افغانستان اجازه دهند و اعلام کنند که مردم مسلمان از روی عشق، علاقه و ایمان، به دینداری خود ادامه دهند و کسی تحت هیچ شرایطی حق اجبار، اکراه و تهدید را نداشته باشد.

واضح است که ارتداد، یک عمل حرام و مذموم می‌باشد، ولی جرم نیست. علی‌هذا پیش نهاد ما این است که صفت جرمی ارتداد باید رسماً و قانوناً حذف شود تا تیغ برنده از دست زنگی‌مست گرفته شود.

تمام مردم افغانستان و فرزندان وطن می‌دانند که در طول تاریخ و به خصوص در دو دهه‌ی اخیر، در جنگ‌های مذهبی، داخلی و

تنظیمی، از عنوان تکفیر و ارتداد، چه سو استفاده‌هایی که نشده و چه فجایی که در کشور پدید نیامده است. هنوز هم در افغانستان، پاکستان، عراق، لبنان و... هزاران نفر در خصومت‌های مذهبی، در اثر فتوای غیر اسلامی و غیر انسانی برخی از عالم‌نماهای مسلمان، به کام مرگ می‌روند و خانواده‌هایی به نابودی کشیده می‌شوند و فرزندان یتیم می‌شوند و زنانی بی‌سرپرست می‌مانند! چرا خود را به دست خود نابود می‌کنیم؟ چرا هر روز به بهانه‌های واهی و احکام ناصحیح مذهبی، برای جامعه و مردم خود، مشکلات به وجود می‌آوریم؟ چرا این آیت قرآن شریف را نمی‌خوانیم «لکم دینکم ولی دین»؟ چرا نمی‌گوییم: «لا اکراه فی الدین»؟ چرا مردم را با زور به طرف بهشت می‌بریم؟ و... به هر صورت، قانونی شدن ارتداد می‌تواند جامعه‌ی ما را مسلمان واقعی بسازد و از مفسد اجتماعی و خصومت‌های مذهبی و سوء استفاده‌های دینی نجات دهد. بیایید با ایمان قلبی مسلمان باشیم، نه با زور طالبانی!



## - متن بیانیه ی علی محقق نسب در اعتراض به قانون احوال شخصیه ی شیعیان افغانستان

بسم الله الرحمن الرحيم

و به نستعين

ملت شریف افغانستان و به خصوص مردم متدین و بزرگوار شیعه ی افغانستان، با درود و تحیت به شما، اعلام می کنم:

قانون احوال شخصیه ی شیعیان افغانستان که تهیه، تنظیم و تحقق آن توسط جمعی از دانشجویان با استعداد و پُرتلاش مردم ما در دانشکده رضوی مشهد، انجام شده بود، با دخالت برخی از مسؤولان و سیاست بازان ایرانی، به عنوان یک کادوی حقوقی-سیاسی، به منظور دخالت در امور شیعیان افغانستان، در تصاحب شورای علمای شیعه قرار گرفته و به صورت سیاسی و سفارشی و بدون بحث و بررسی در مجلس، به تصویب رسانده شده و بلافاصله به امضای آقای کرزی، رسیده است. این قانون، جامعه ی ما را به قرون وسطی برمی گرداند و به کلی آرامش و آسایش و آزادی خانواده های ما را از بین می برد و اراده و اختیار زندگی خانوادگی ما را در تملک دولتمردان طالبانی قرار می دهد. به این بهانه که خواهران و مادران ما بدون اجازه ی شوهر، به بازار یا مدرسه یا اداره رفته اند، هر روز باید در اداره ی پولیس حاضر شوند و از گناه ناکرده ی خود دفاع کنند و یا مانند یک اسیر در اختیار شوهرانی باشند که چندان با رحم و مروت نمی باشند.

آنانی که این قانون را به این صورت قرون وسطایی تهیه کرده اند و از طریق شورای علمای که یک نهاد مساله دار است، به مجلس

داده اند و با شیوه ی سیاسی و معاملاتی، به تصویب رسانده اند، اهداف زیر را داشته اند:

هدف اول، مشارکت دادن محسنی ها در امور شیعیان افغانستان است که سال ها بود به اثر خیانت و جنایت و فساد، از جامعه ی شیعه، به خصوص جامعه ی هزاره، رانده شده بود و حتی با ساختن مدرسه ی چند میلیون دالری هم نتوانسته بودند مفسد او را بپوشانند. اینک می خواهند با نام و عنوان قانون احوال شخصیه ی شیعیان، این فرد درباری و فاسد را به جامعه ی شیعیان برگردانند و قانون احوال شخصیه ی مردم تشیع را که حق مسلم و قانونی شان است، از دست او و با افکار جاهلانه و عقب مانده اش در اختیار ما قرار دهند تا شاید این جنازه ی سیاسی، دوباره زنده شود.

هدف دوم، پیدا کردن شریک جرم برای خود شان است. چون خود با مقررات و معاهدات بین المللی و حقوق بشری و دموکراسی مشکل دارند، با ارسال این قانون به افغانستان، می خواهند شریک جرم پیدا کنند.

هدف سوم، فرودست قرار دادن افغانستان است؛ زیرا افغانستان در مدت کوتاه حضور جامعه ی جهانی، در زمینه ی حقوق بشر و حقوق زنان و آزادی بیان و... پیش رفت های قابل توجه داشته و به مراتب بالاتر از ایران قرار گرفته است. به عنوان مثال، در افغانستان، زنان می توانند برای ریاست جمهوری کانداید شوند، ولی در ایران امکان ندارد و یا در افغانستان، زنان به راحتی وزیر و قاضی و فرمانده می شوند، اما در ایران چنین نیست. علی هذا، برخی از مغرضان و هدفمندان می خواسته اند که با تقدیم این

قانون عصر جاهلیت، افغانستان را در زمینه های دموکراسی و حقوق بشر، عقب مانده تر از ایران معرفی کنند.

این قانون، علاوه بر اهداف سیاسی که مذکور شد، از لحاظ حقوقی و شرعی نیز مخدوش است و برخی مواد آن، ارزش حقوقی و شرعی ندارد که اجمالاً بر آن ایرادها و نارسایی ها اشاره می کنم و تفصیل سخن را به فرصت آینده می گذارم.

(۱) این که برخی به نام عالم، اصرار دارند که سن بلوغ در دختران ۹ سال قمری و در پسران ۱۵ سال قمری است، یک عقیده ی نادرست می باشد و تنها نظریه ی برخی از علمای شیعه ی ایرانی است و دانشمندان هیچ یک از مذاهب اسلامی، آن را قبول ندارند. مضافاً آن که این نظریه، فاقد دلیل معتبر شرعی نیز می باشد. همچنان این دیدگاه برخلاف طبیعت متنوع بشری هم می تواند باشد. مثلاً انسانی که در شمال روسیه یا فنلاند یا ناروی زندگی می کند، به لحاظ سردی محیط، با کسی که در یک کشور گرم، مانند عربستان زندگی می کند، از لحاظ سن بلوغ، متفاوت است. صرف نظر از هر گفت و گوی دیگر، مساله ی بلوغ، یک امر شرعی نیست، بل که یک مساله ی طبیعی و عرفی است؛ لذا شریعت نمی تواند با دستور و فرمان، کسی را بالغ و یا بلوغ کسی را سلب کند. یعنی بلوغ و رشد، مسایل طبیعی و عرفی هستند که در جوامع مختلف و کشور های مختلف، متفاوت می باشند. مثلاً در کشور گرم عربستان، ممکن است فردی در ۱۵ سالگی بالغ شود، اما در کشور های سرد، مانند افغانستان، در آن سن بالغ نمی شود. یا در جوامع عشایری و چوپانی، یک پسر ۱۵-۱۶ ساله، دارای رشد لازم برای اداره ی زندگی عشایری و چوپانی می شود و در نتیجه مسؤلیت هایی را می پذیرد، اما در محیط های شهری و صنعتی

هرگز نمی تواند از فهم و درایت و کفایت اداره ی زندگی، برخوردار شود. برهان این سخن این است که تمام عاقلان و کارشناسان جهان، توافق کرده اند که فرزندان اعم از پسر و دختر تا سن ۱۸ سالگی، فاقد مسؤلیت های قانونی باشند یا هستند. بدیهی است که رفتار عقلا، خود حجت شرعی است؛ چرا که عقل، یکی از منابع مهم شریعت است. پس در مسایل اجتماعی، نظیر رای دادن، ازدواج، کار، مسؤلیت های مدنی و کیفری باید سن قانونی ۱۸ سال مراعات شود و اما در مسایل خصوصی، نظیر عبادات می توانند از سنین پایین تر آغاز کنند. بنا به مراتب، آن چه را که برخی از نمایندگان محترم تلاش کرده اند و سن ازدواج را اصلاح و از ۹ سال به ۱۶ سال ارتقا داده اند، کار مفید و مشروعی را انجام داده اند.

۲) این که در ماده ی ۱۳۳ قانون مورد نظر، حق بیرون رفتن زنان از منزل را مشروط به اجازه ی شوهر، مقرر داشته اند، بی نهایت قرون وسطایی است و این ماده نه تنها خلاف حقوق بشر، بل که اسارت بار و ذلت آفرین است. این ماده که به گردن شرع نیز گذاشته شده، برای زنان ما تیشه ی استبداد و زنجیر اسارت است و می تواند راه و روند طبیعی زندگی را مختل کند. این ماده از جهت حقوقی و شرعی نیز دارای اشکالات زیر است:

نخست آن که فاقد دلیل معتبر است؛ چرا که قرآن، کتاب آسمانی و دینی مسلمین، چنین دستوری را نداده است و عقل خدادادی که حجت باطنی و چراغ راهنمای ذاتی آدمی است نیز چنین اسارتی را مجاز نمی داند. تنها مسند این فتوای نا صحیح، روایات ضعیف

و بلکه جعلی است. به اضافه این که روایات مربوطه، ناظر به وضعیت اجتماعی آن روز/ گذشته می باشد.

این ماده برخلاف مقررات و معاهدات بین المللی است که دولت افغانستان، آن ها را قبول کرده. پس به دستور قرآن (اوفوا بالعقود) باید به تعهد خود وفادار باشد. واضح است که نقض قرارداد، جایز نیست.

این ماده برخلاف شرایط قرارداد ازدواج است؛ زیرا همه می دانند که تمام قراردادها از جمله قرارداد ازدواج، دارای یک دسته شرایط ضمن عقد می باشد که تخلف از آن شرایط، موجب فسخ نکاح یا ابطال یا تعلیق قرارداد می شود. این شرایط بر دو گونه هستند.

گونه ی اول، آن شرایطی هستند که هنگام قرارداد ازدواج با توافق طرفین، ضمن عقد تصریح می شوند. مانند مقدار مهر، اختیار سکونت، حق طلاق و...

گونه ی دوم، شرایطی هستند که در ضمن عقد تصریح نمی شوند، ولی عقد مبنی بر آن ها واقع می شود. مانند اموری که در عرف جامعه پذیرفته است و از مسلمات عرفی و فرهنگی جامعه، محسوب می شوند. مانند کار در منزل، تهیه ی مخارج، بکارت و... از باب مثال در عرف کشور های اسلامی، پذیرفته شده است که کار منزل بر عهده ی زن و تهیه ی مخارج زندگی بر عهده ی مرد است. اگر کسی در کشور های اسلامی ازدواج کند، قرارداد ازدواج مبنی بر این شرایط واقع می شود. چنان که اگر کسی در اروپا ازدواج کند، قرارداد ازدواج مبنی بر این شرایط واقع نمی شود. یا اگر فردی در کشور های اسلامی با دختر خانه (دختری که شوهر نکرده) ازدواج کند، عقد ازدواج مبنی بر شرط باکره بودن

واقع می شود. اگر بعد از عروسی معلوم شود که باکره نبوده، شوهر حق دارد قرارداد ازدواج را فسخ کند. حال اگر یکی از طرفین ازدواج، عرف پذیرفته شده ی جامعه را قبول نداشته باشد، باید قبل از ایجاد قرارداد، موضوع را بیان کند و توافق طرف مقابل را به دست آورد.

بنا به مراتب، در زمان فعلی و در کشور های اسلامی، به خصوص در افغانستان، عرف مسلم و پذیرفته شده ی مردم این است که زنان در رفت و آمد های معمولی، از شوهران خود اجازه نمی گیرند و اصلاً چنین تصویری برای شان ناخوشایند می نماید. حال اگر مردی می خواهد همسرش با اجازه ی او رفت و آمد کند، باید در ابتدای ازدواج، این مطلب را با نامزدش در میان بگذارد و توافق او را به دست آورد؛ الی قرارداد ازدواج، متقلبانه خواهد بود. بدیهی است که اگر کسی چنین شرطی را با همسر آینده اش در میان بگذارد، هیچ کس با او ازدواج نخواهد کرد. همین که اکثریت مطلق خانم ها با چنین مردی ازدواج نمی کنند، دلیل بر این است که چنین محدودیتی برخلاف عرف پذیرفته شده ی جامعه است. علی هذا هر قرارداد یا قانونی که برخلاف این عرف باشد، متقلبانه و نامشروع است و برخلاف شرایطی است که عقد ازدواج مبنی بر آن ها واقع شده است.

۳) در ماده ی ۱۳۲ آن قانون، آورده اند که بر زن واجب است که در هر شرایطی جوابگوی تمایل جنسی شوهر خود باشد. این ماده نیز برخلاف حقوق بشر و برخلاف آزادی و آسایش زنان و برخلاف فطرت و در نهایت برخلاف شرع است؛ زیرا اگر زن، آمادگی جسمی یا روانی برای مواقع جنسی نداشته باشد، عادلانه و

منصفانه نیست تا به او دستور داده شود که از شوهرش تمکین کند. شریعت عادلانه ی اسلامی هرگز چنین دستور ظالمانه و زورگویانه را نمی دهد و این اندیشه گرچه در قالب روایات آورده شود، بیانگر تعصب های محلی و محیطی پدید آورندگان روایت است، نه بیانگر قواعد عادلانه و ارزشی مکتب اسلام. اصولاً مسایلی از این دست، امور توافقی و روزمره ی زندگی خانوادگی است و نباید به صورت یک دستور قانونی درآید و قاضیان و سارنوالان را بر امور جنسی - طبیعی مردم مسلط کند. در نتیجه حیثیت جامعه را مخدوش کنند.

اگر عده ای عالم نما، سادیسم امور جنسی دارند، آن را به عموم شیعیان عرضه ندارند. و بهتر است که برای خود نگه دارند.

صدور این ماده با ذیل آن که به مردان حق می دهد به مدت چهار ماه، تماس جنسی با همسر خود را به تاخیر بیندازند، نه فقط اهانت، بل که تهمت به دین است؛ چرا که ابراز این مورد، تبعیض آمیز نشان دادن قواعد دین و ظالمانه جلوه دادن مقررات شریعت است.

مطالب تبعیض آمیز نیز محصول روایاتی هستند که برخلاف کتاب خدا و خرد انسانی می باشند که باید به دیوار کوبیده شوند. همچنان خرد انسانی در این گونه امور، دستور به تفاهم و توافق می دهد تا زوجین در شرایط آزاد و داوطلبانه، به نیازمندی های جنسی یکدیگر پاسخ دهند و انجام این وظایف هم به نحو متعارف و برابر خواهد بود. واضح است که مفاد قرارداد ازدواج هم همین است. بدیهی است که شریعت نمی تواند فرمانی صادر کند که با مفاد اصل قرارداد مغایر باشد.

ذیل همین فقره که مدت زمان بیتوته در بستر زن را در چهار چوب قانون قرار می دهد، این قانون را به ابتذال کشانده است؛ لذا آوردن این مسایل در قانون، فاقد ارزش حقوقی و ضمانت اجرایی است. به همین دلایل است که این گونه مسایل در قوانین هیچ یک از کشور های همسایه نیامده و در قوانین مدنی افغانستان نیز وجود ندارد.

احوال شخصیه، سه بار طشت رسوایی را از بام انداخته است. برخی از عالم نماهای درباری که هیچ نوع تحصیلات حوزه یی یا دانشگاهی نداشته اند و با سفارش دربار و با سوء استفاده از جهل و نادانی مردم، خود را آیت الله و مرشید مذهبی مردم، قلمداد کرده بودند، با در میان آمدن قانون احوال شخصیه ی شیعیان افغانستان، سه بار کوس رسوایی را زده و هر سه بار نادانی و لجنزاری خود را نشان داده اند! چه طور؟

بار اول، زمانی بود که قانون اساسی جدید افغانستان تصویب شد و در ماده ی ۱۳۱ آن، مذکور شد که شیعیان در احوال شخصیه، تابع مذهب شان هستند. این آقای عالم نما که نمی دانست احوال شخصیه چیست و به گمان این که احوال شخصیه یعنی... بلافاصله به تمام دفاتر و نمایندگی های حزب خود در داخل و خارج خبر داد که در بین مردم تبلیغ کنند و جشن بگیرند که با تلاش های خستگی ناپذیر این عالم نمای درباری، مذهب شیعه در افغانستان رسمی شده است و در ماده ی ۱۳۱ قانون اساسی، رسماً درج شده که شیعیان در احوالات خود، تابع مذهب خود شان هستند! در حالی که رسمی شدن مذهب شیعه در افغانستان، کذب محض است و به زعم جاهلانۀ ی این فرد شاید، تصور شده است.



واضح است که در تمام کشورها و نظام‌های حقوقی جهان، پذیرفته شده که انسان‌ها در همه جای جهان در احوال شخصیه (نکاح، طلاق، ارث، وصیت، حضانت، و کالت و...) تابع مذهب خود می‌باشند. فرقی ندارد که این مطلب در قانون یک کشور ذکر شود یا نشود. بنا بر این در قانون اساسی جدید افغانستان، تنها به نرخ این شاه عباسی تصریح شده و این مطلب هرگز به معنای رسمی شدن مذهب نیست. به عنوان مثال، بفرمایید که در سال‌های پیش از این قانون، مگر شیعیان افغانستان بر اساس مذهب خود ازدواج نمی‌کردند؟ مگر هم اکنون شیعیان اسماعیلی یا هندوهای افغانستان بر طبق دین و مذهب خود ازدواج نمی‌کنند؟ پس بار اول به ترتیب بالا، با این قانون، طشت رسوایی و نادانی از بام افتاد؛ گرچه آن آقا در جهل مرکب بود و حالی نشد! بار دوم نیز همین آقایی که گویا با مجاهدت‌های او، مذهب شیعه در افغانستان رسمی شده، در همان ایام تبلیغات و جشن و سرور، به مشهد می‌رود و جمعی از دانشجویان دانشکده‌ی رضوی مشهد (همان‌هایی که پیش‌نویس همین قانون احوال شخصیه را تهیه کرده بودند) به دیدنش می‌روند و ضمن گفت و گوهای دیگر، از وی می‌پرسند که حاج آقا بفرمایید منظور از احوال شخصیه چیست؟ حاج آقایی تحصیل‌نکرده و به مکتب نرفته که گویا با نبوغ، مساله آموز صد مدرس شده... طبق نظر و فهم خود پاسخ می‌دهد که منظور از احوال شخصیه: روزه، نماز و زکات است... شاهد و راوی آن ماجرا، همان دانشجویان رضوی هستند. من نام‌شان را نمی‌برم تا محذور اخلاقی پیدا نشود. پس بار دوم نیز به شرح بالا، طشت خجالت افتاد، ولی آقا حالی نشد (یعنی نفهمید).

بار سوم هم پیش نویس قبلی قانون احوال شخصیه، از نزد دانشجویان دانشکده ی رضوی گرفته شد؛ اما نسخه ی برعکس آن را به مجلس نماینده گان (ولسی جرگه) بُردند که فقط از مجاری سیاسی و واسطه بازی، تصویب شد!

من از زنان محترم و بزرگوار افغانستان و نیز از همه فرهنگیان، روزنامه نگاران، مطبوعاتیان، روشنفکران و آزادی خواهان افغانستان می خواهم که این بار به این مردک شیاد و حقه باز حالی کنند و کادوی خارجی اش را به صورت خودش و اربابش بزنند و این قانون عقب مانده و ضد بشری را مردود اعلام کنند و دیگر اجازه ندهند که این آدم دین فروش و جنایتکار، امور غیر دینی را به نام دین، به خورد جامعه ما بدهد.

من به سهم خود این قانون متحجرانه و عقب مانده و ناصحیح را مردود اعلام می کنم و خودم را در دفاع از حقوق خواهران و مادران و دخترانم، شریک می دانم.

و من الله التوفیق و علیه التکلان

علی محقق نسب

پاریس - ۱۳۸۸/۱/۱۶ ش

## – تروریزم یا طاعون جهاد؟

یادآوری:

متن زیر از سخنرانی علی محقق نسب در کنفرانس «بررسی چالش ها و موانع دموکراسی» (۲۰۱۷/۳/۱۹) در شهر پاریس است.

بسم الله الرحمن الرحيم

قال الحكيم، في قرآنه الكريم

وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا.  
(الاسراء، ۷۲) / هرکس در این دنیا کور باشد، در آخرت کورتر و گمراه تر است.

شهید مزاری، رهبر سیاسی ما بود. مراسم یا کنفرانسی که برای یادبود و گرامی داشت او برگزار می شود، سیاسی- اجتماعی است. در این گونه کنفرانس ها سخنان موافق و مخالف گفته می شود و هدف از گفت و گو در آن ها آگاه شدن و بیدار شدن است. یعنی ما می خواهیم در باره ی کشور و اوضاع سیاسی و اجتماعی و مشکلات خود بحث کنیم تا به یک راه حل مفید دست پیدا کنیم. یا حداقل، آگاهی کافی به دست آوریم. از این رو باید به خود اجازه ی شنیدن، گوش کردن و فهمیدن را بدهیم و به خود بقبولانیم که در یک کنفرانس سیاسی و اجتماعی شرکت کرده ایم. در نتیجه، ظرفیت شنیدن افکار و اندیشه های مختلف را داریم. بدین لحاظ، قبل از ورود به بحث، از باب تذکر، یک آیت قرآن کریم را می خوانم:

فبشر عبادی الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه. یعنی بندگان خوب خدا، کسانی هستند که سخنان گوناگون را می شنوند و سپس بهترین هایش را قبول می کنند.

مهمترین مساله ی امروز افغانستان، جنگ و تروریزم است. جنگ و تروریزم، مانع اصلی در راه دموکراسی، اجرای قانون و پیشرفت جامعه است. با بود جنگ و ترور و خشونت، هیچ کار سازنده و مفید، قابل اجرا نیست.

چرا خشونت، جنایت، ترور، آدم ربایی و قتل عام در کشور ادامه دارد؟ مسلماً جنگ را و خشونت را و یا جهاد را خود افغان ها شروع کردند. دکتور علی شریعتی، چهل سال پیش گفته بود: اگر جهل با عرق مذهبی یک جا شود، فاجعه ایجاد می کند، معجون کشنده می سازد و سم قاتل پدید می آورد! بلی، مردم ما، با این معجون کشنده و تباه کننده آغاز کردند؛ ولی قدرت تمام کردن آن را ندارند. یعنی آغازگر جنگ و خشونت و تروریزم، خود افغان ها بودند؛ اما خاتمه دهنده ی جنگ و تروریزم، خود افغان ها نمی باشند.

تمرکز سخنان امروز من، در باره ی عوامل ادامه ی جنگ و خشونت است. یعنی در باره ی آغاز جنگ، خشونت و تروریزم و فجایعی که در کشور اتفاق افتاده، بحث نمی کنم. تنها به این سوال پاسخ می دهم که چرا جنگ افغانستان، تمام نمی شود؟ عمده ترین عوامل ادامه ی جنگ و تروریزم، کدام است؟

حدود چهل سال است که جنگ، خشونت و جنایت در افغانستان ادامه دارد. از روزی که طاعون جهاد و مجاهد در افغانستان به عنوان یک امر دینی آغاز شد، کمتر کسی به آثار و پی آمدهای آن توجه داشته است. هیچ کس به فرجام آن و توطئه های پشت پرده ی آن نیاندیشیده بود. در واقع رویدادها و حوادث جهاد و

مجاهد، به گونه ای خود را بر مردم افغانستان تحمیل کردند که نه مجال اندیشیدن بود و نه فرصتی برای گفتن و شنیدن و فهمیدن. افغانستان تا آن زمان، تجربه ی چندانی از جهاد و مجاهد و انقلاب نداشت. این عنوان های پُررنگ و پُرآوازه ی سیاسی و دینی را نمی شناخت. از این رو در کوتاه ترین فرصت ممکن، همه «مجاهد» شدند. هر کس تفنگی را به شانه انداخت، بلافاصله عنوان مجاهد را کسب کرد. ارزش و اعتبار جهاد تا آن جا بود که حتی کسانی که عقیده ای به اسلام نداشتند و یا دزد و راهزن بودند هم مجاهد شدند.

جهاد در لغت به معنای کوشش و تلاش است؛ ولی در اصطلاح دینی، عبارت است از مشارکت در جنگ مشروع و با شرایط خاص که در زمان ما وجود ندارند.

جهاد افغانستان از موثرترین جنگ های قرن بیستم محسوب می شود. آثار و پی آمدهای این جنگ برای افغانستان و جهان خارج از تصور است. پی آمدهای این طاعون قرن، برای افغانستان، ویرانی و تباهی بود. صدها هزار شهید و معلول و صدها هزار بی سرپرست و بی خانمان، محصول این طاعون به ظاهر اسلامی بود؛ ولی دست آورد های بی کرانی برای دنیای غرب و کشورهای همسایه داشت. این جهاد، معادله جنگ سرد را به سود کشورهای غربی تمام کرد. بزرگترین رقیب دنیای غرب، یعنی روسیه شوروی را از گردونه ی ابر قدرتی خارج و جهان غرب را به قدرت بلا منازع جهان تبدیل ساخت.

سودمندی و کارایی جهاد افغانستان در ویرانی و تباهی، شکارچیان قدرت و بازی گران بین المللی را متوجه پتانسیل استراتژیک این طاعون مذهبی کرد و باعث شد نسخه های تازه ای برای افغانستان

و کشور های دیگر پیچیده شود. از این رو، می بینیم که کشور های عربی و خاورمیانه و شرق افریقا، گرفتار طاعون جهاد و با این معجون خطرناک، با خاک یکسان می شوند.

علی هذا تا زمانی که مجاهدان تروریست، قدرت تخریب و جنایت دارند، جنگ افغانستان تمام نمی شود و تا زمانی که کشور های دور و نزدیک بتوانند از خون و خاکستر افغانی، الماس بسازند و یا از ماشین جنگی جهاد ما، به نفع خود استفاده کنند، نسل افغانی امنیت و ثبات نخواهد داشت.

شهید مزاری را هم طاعون جهاد گرفته بود. او در ابتدا خواستار حکومت اسلامی بود. آن هم از نوع ولایت فقیه. شهید مزاری در ابتدای جهاد یا شورش مردم افغانستان، پرچم ولایت فقیه را بر دوش داشت و در اساسنامه ی حزب وحدت نوشته بودند که هیچ تصمیمی بدون موافقت نماینده ی ولی فقیه، مشروعیت ندارد. بعد از پیروزی مجاهدان و جنگسالاران، شهید مزاری و یارانش، یک عکس بزرگ آقای خمینی را در ساختمان سیلوی کابل آویخته بودند! ولی با این همه، مزاری، انسان راکد، خمود و مقلد نبود. برعکس مرد تحول و عمل بود. او بعد از حدود ۱۲ سال تجربه ی عملی و رابطه ی نزدیک با نظام ولایت فقیه و مجاهدان هفتگانه ی مستقر در اسلام آباد و حکومت مجاهدین در کابل دریافت که در این مراکز قدرت، شعارها اسلامی است؛ ولی عملکردها طبقاتی. از این رو، شهید مزاری، واقعیت ها را کشف کرد و تحول فکری و تکامل عملی پیدا می کند. دیگر همان پیرو ساده و صادق ولایت فقیه نبود. بل که شخص مستقل و اندیشه ی مستقل شد. این

بسیار مهم است که انسان حقایق را دریابد و خود را و افکار خود را تغییر دهد و به اصطلاح قرآن «ببنا» شود. اگر در این دنیا ببنا نشویم و خوب و بد را نشناسیم و همچنان با افکار غارنشینی خود زندگی کنیم، در آخرت کور تر و گمراه تر خواهیم بود. «من کان فی هذه اعمى فهو بالآخرة اعمى واضل سیلا».

شهید مزاری دریافته بود که جنگ و خشونت در افغانستان به نفع کشور نیست. او به این حقیقت رسیده بود که منافع این خروش و خیزش و انتحار و ترور، یکسره مال دیگران است و ما قربانیان داوطلبانه ی این طاعون قرن هستیم. او می گفت: دشمنی اقوام، فاجعه ی بزرگ افغانستان است.

شهید مزاری دریافته بود که حکومت اسلامی در افغانستان، یعنی حکومت ملا سیاف و ملا عمر و ملا محسنی! پس هواداری از حکومت اسلامی یعنی به قربانگاه فرستادن مردم هزاره و شیعه! این بود که تغییر عقیده داد و گفت: حکومت در افغانستان نباید بر اساس نژاد یا مذهب باشد.

حضار گرامی، دوستان عزیز و همشهریان افغان! درست است که ما جنگ و خشونت را در کشور آغاز کردیم و نامش را جهاد و انقلاب گذاشتیم، ولی هرگز در باره ی پی آمدها و نتایج آن نیاندیشیده بودیم. ما جنگ را شروع کردیم، ولی قادر به خاتمه ی آن نیستیم. ما انقلاب کردیم، ولی حوادث مرگبار آن را نمی دانستیم! ما نمی دانستیم که این جنگ، بیش از یک میلیون کشته و بیش از دو میلیون معلول و بیش از ده میلیون آواره و بی خانمان و بی سرپرست برجا می گذارد!

دوستان! هم اکنون بیش از دو میلیون معلول جنگی در کشور تولید شده است. اگر این جنگ ادامه پیدا کند، چنان کمر جامعه را خواهد شکست که حتی خانواده ها قادر نخواهند بود معلولان خود را نگه داری کنند.

شما می دانید که بودجه ی ملی افغانستان، حدود پنج میلیارد دلار در سال است. اگر هزینه ها و مصارف یک معلول را حداقل صد دلار در ماه، حساب کنیم، بیش از دو میلیارد و پانصد هزار دلار می شود. اگر هزینه های مسکن، درمان، آب و برق، ساختن اعضای مصنوعی و عایله مندی را هم در نظر بگیریم و برای هر معلول ۲۰۰ دلار حقوق و مصارف ماهیانه در نظر آوریم، تمام بودجه ی ملی کشور را باید به نگه داری از معلولان اختصاص دهیم. این یک مصیبت کمرشکن و غیر قابل جبران است. علاوه بر مصارف اقتصادی که آسیب های انسانی و اجتماعی اش بی اندازه می باشد. حال سوال اصلی این است که چرا این جنگ خانمان سوز، ادامه می یابد؟

یکی از واقعیت های عینی افغانستان این است که ادامه ی جنگ و تروریزم، در اختیار مردم افغانستان نیست. بل که بسیاری از کشور های منطقه و فرامنطقه در جنگ افغانستان سهم دارند. تا زمانی که این سهام پرداخت نشود و هر کشوری منفعت خود را به دست نیاورد، جنگ افغانستان پایان نمی پذیرد.

مسلماً یکی از عوامل مهم ادامه ی جنگ در افغانستان، دخالت بی حد و حصر کشور های خارجی در افغانستان است. با یک حساب ساده و سرانگشتی هم می توان متوجه شد که دیگر جنگ یا تروریزم در اختیار ما نیست. به قول عرب ها «من له الغنم فعلیه



الغرم.» اگر کسی سود می برد، ضررش هم مال اوست. حال سوال ساده این است که چه کسی وسایل و ابزار جنگ را فراهم می آورد؟ چه کسی اسلحه و مهمات جنگی طالبان را تهیه می کند؟ چه کسی کرایه ی سربازان یا قیمت انتحارگران را می پردازد؟ چه کسی زخمی های طالبان را مداوا می کند؟ مسلماً این امور از عهده ی مردم افغانستان بر نمی آید. پس هر کسی که سرمایه گذاری کرده، زمان و مکان جنگ و یا آغاز و فرجام آن را تعیین می کند.

پاکستان:

پاکستان به لحاظ مساله ی خط مرزی دیورند، با افغانستان مشکل دارد و نیز از لحاظ تجاری و حمل و نقل کالا و خدمات و منافع اقتصادی، افغانستان را حیاط خلوت خود می داند و هرگز راضی نمی شود تا افغانستان به ثبات سیاسی و قدرت نظامی، دست بیابد.

پاکستان، صدها میلیارد دلار را به طور مستقیم و غیر مستقیم از جهاد افغانستان به دست آورده است و ادامه ی آن را می طلبد.

پاکستان، یک کشور فقیر و نیازمند است. طبق آخرین آمار سرشماری جمعیت، پاکستان دارای ۲۰۰ میلیون نفوس است. کشوری با این جمعیت سرسام آور، نمی تواند تنها با درآمد کشاورزی، مانند چای و برنج زندگی کند. از این رو، چه گونه می تواند درآمد های هنگفت صادرات و ترانزیت کالا و خدمات به افغانستان و نیز درآمد های قاچاق، گروگانگیری، باجگیری و غیره را نادیده بگیرد؟

پاکستان در بین چهار کشور، مانند هندوستان، ایران، چین و افغانستان قرار دارد. این کشور با هندوستان در جنگ یا رقابت خصمانه است. با ایران به ظاهر دوست، ولی در واقع دشمن است.

با چین علاوه بر نداشتن راه ارتباطی مناسب، رفت و آمد پاکستانی ها به کشور چین ساده نیست. بنا بر این، تنها کشوری که از راه زمینی دره‌ایش به روی پاکستان باز است و روزانه هزاران مسافر و هزاران محموله‌ی تجارته‌ی، عبور و مرور می‌کنند، بندر تورخم افغانستان است. این بندر، علاوه بر درآمد سرشار برای پاکستان، وسیله‌ی باجگیری پاکستان از افغانستان هم هست.

شما شاهد بودید که پاکستان و طالبان چه گونه از این بندر مشترکاً علیه نیروهای بین‌المللی مستقر در افغانستان استفاده کردند و چه مشکلاتی را برای افغانستان و نیروهای بین‌المللی به بار آوردند؟ با توجه به این مسایل، دولت پاکستان رضایت نمی‌دهد تا افغانستان آرام باشد. به همین دلایل است که از شورای کویته و رهبران طالبان و القاعده و سایر تروریستان محافظت می‌کند و لانه‌های تروریستی را در خاک خود جا داده است.

ایران:

ایران، چهار هدف عمده را در افغانستان، دنبال می‌کند:

۱) گسترش مجانی و بی‌قید و شرط ولایت یک طرفه‌ی فقیه و گسترش حوزه‌ی نفوذ ایران در کشور. در نتیجه باعث بسیج مردمان کم‌آگاه و زیاده‌مقدس، زیر خیمه‌ی ولایت می‌شود. یعنی تداوم عشق یک طرفه‌ی مردم افغانستان به ولایت فقیه. چه کسی نمی‌خواهد مردمان زیادی عاشق چشم و آبرویش باشند و پای علمش مجانی سینه بزنند؟ بدون آن که کوچکترین مسولیتی را متوجه او کنند!

۲) دولت مردان ایران با استفاده از علم کشی‌ها، قمه زنی‌ها، سالگره‌ها و یاد بود‌های رهبران ایران در افغانستان، قادر می‌شوند

علیه امریکا شاخ و شانه بکشند و چنگک و دندان نشان دهند و بگویند که ای امریکا می بینی! مردمی که عاشق ولایت هستند، حاضر اند به طور رایگان و افتخاری هر کاری را برای ایران انجام دهند. این مردمان عاشق، حتی حاضر اند جامعه ی خود و مردم خود و فرزندان خود را به خاطر ولایت، قربانی کنند. جامعه ی خود را به اختلاف و نزاع و چند دستگی بکشانند. علیه شخصیت های جامعه ی خود شب و روز تبلیغ کنند و هر فداکاری دیگری را به عمل آورند؛ اما تنها به این امید که رضایت ولایت فقیه را به دست آورند!

شما گرامیان! خوب می دانید که یکی از عوامل اختلاف مردم ما در افغانستان، پاکستان، اروپا، امریکا، آسترالیا و سراسر جهان، مساله ی ولایت فقیه یا ایران است. برخی از ما طرفدار ایران و ولایت فقیه و برخی مخالف ولایت خود خوانده ی فقیه هستیم. روز قدس برپا می کنیم. سالیاد وفات می گیریم. علم کشی می کنیم. قمه می زینیم و نسبت به خلفا و اصحاب پیامبر و حتی نسبت به همسران پیامبر، بی ادبی می کنیم و... همه ی این ها منشای ایرانی دارند.

در افغانستان، اختلاف مذهبی یا جنگ مذهبی وجود ندارد؛ ولی عده ای از طرفداران ولایت فقیه با خواندن شعرهای دروغ، حدیث های دروغ، روضه های دروغ، به خصومت های مذهبی دامن می زنند. مثلاً گروهی از جاهلان طرفدار ولایت و مقلدان مراجع عظام! زیارت عاشورا می خوانند تا صواب کنند! از آن طرف هم مجاهدان و تروریستان می خواهند با کشتن و ترور آنان صواب ببرند!

با کمال تاسف، امروزه شاهد هستیم که گروه کثیری از مردم ما در سوریه، وارد جنگ شده اند! جنگ با کی و برای چه؟ آیا دفاع از سنگ و گل زیارتگاه های سوریه مهم تر است یا دفاع از صلح و امنیت و جان و مال مردم افغانستان؟

بشار اسد، چه ربطی به ما دارد؟ مخالفان بشار اسد، چه ارتباطی به ما دارند؟ دوستان! من کان فی هذه اعمی فهو بالآخره اعمی و اضل سیلا!

طبق آمار رسمی، بیش از دو هزار نفر از مردم ما، در سوریه کشته شده اند! یعنی در واقع پیش مرگ سپاه ایران شده اند! این پیش مرگان به اندازه ای کوشش کرده اند که حتی سپاه ایران و قاسم سلیمانی را به هوس جهان گشایی انداخته اند.

سپاه ایران، اعلام کرده که می خواهد از مردم شیعه ی افغانستان، جیش التحریر یا ارتش آزادی بخش یا ارتش جهان گشایی به فرماندهی قاسم سلیمانی به وجود بیاورد! این در حالی است که به یاد داریم تعداد زیاد مردم ما در جنگ ایران و عراق هم کشته شدند؛ ولی وقتی ماموران بنیاد شهید به خانه ی شهدای افغانی مراجعه می کردند تا به اصطلاح مواجبی را بپردازند، بعد از گرفتن ژست حمایتگرانه می گفتند: ببخشید شما افغانی هستید! ما خیال می کردیم شما ایرانی هستید! ببخشید ما نمی توانیم به شما کمک کنیم! قانون به ما اجازه نمی دهد! قانون اسلام را نمی توانیم نقض کنیم!

صد البته شعار مخالفت ایران با امریکا و به کار گرفتن مردمان طرفدار ولایت فقیه، اگر از یک سو اثر گزارى منطقه یی ایران را بیان می کند، از سوی دیگر زمینه ی همکاری ایران با گروه های

تروریستی را فراهم می آورد. یعنی سود قمه زنی و علم کشی عزیزان ما، در نهایت باعث نزدیکی ایران به طالبان، القاعده و داعش می شود؛ زیرا علم کشی ما، وزنه ی ایران را بالا می برد. بدیهی است که این وزنه ی بالا با جهادگران طالب و داعش وارد معامله می شود تا به اصطلاح علیه امریکا مبارزه کنند! یعنی در واقع، ایران از رفتارهای بی خردانه ی ما استفاده می کند، ولی در کنار قاتلان ما قرار می گیرد. مگر ملا منصور، رهبر جنایتکاران طالب، از ایران و از ملاقات با ولایت فقیه، نیامده بود که کشته شد؟ مگر جنازه ی کشته شدگان طالب در ایران، تجلیل نشد؟ همین ولایت فقیه، فاتحه ی مزارى را ممنوع کرد و کسانی که در مشهد، در خانه ی محقق کابلی در فاتحه شرکت کرده بودند را دستگیر و به اردوگاه سفید سنگ منتقل کردند؛ ولی فاتحه ی کشته شدگان طالب را ممنوع نکرد. بل که کمک هم کرد. مگر بارها محموله های نظامی ولایت که برای طالبان، ارسال شده بود، کشف نشدند؟

۳) ایران می خواهد آب های افغانستان را به طور رایگان تصاحب کند. از این رو نمی خواهد در افغانستان صلح و ثبات باشد تا خودش از آب های رود هیرمند و هریرود استفاده کند. دریاچه ی هاموند که بزرگترین دریاچه ی آب شیرین جهان است، از رود هیرمند افغانستان فراهم می شود. ارزش این دریاچه، بیش از صد هزار میلیارد دلار است؛ زیرا بدون دریاچه ی هامون، تمامی استان سیستان و بلوچستان خشک می شود و از حیز انتفاع خارج. از این رو، ارزش دریاچه ی هاموند برابر است با قیمت تمام استان سیستان و بلوچستان. ایران، حاضر نیست این منفعت کلان را از دست بدهد. از این رو، سعی در ناآرام ساختن افغانستان دارد.

همچنان رود هریرود افغانستان که از مناطق مرکزی سرچشمه می گیرد و از هرات به طرف مرز ایران و سپس به طرف ترکمنستان جاری می شود، سد دوستی ایران و ترکمنستان را پُر می کند. بلی، آب از افغانستان، ولی استفاده اش از ایران و ترکمنستان!

۴) ایران می خواهد آتش جنگ را در خانه ی همسایه ها روشن نگه دارد تا خودش در امان باشد. همان طور که بار ها گفته اند: اگر شیعیان افغانستان نبودند و نبرد بی اجر و بی مزد و بی خردانه را در سوریه اداره نمی کردند، داعش، نبرد را به تهران می کشاند.

دوستان! چرا مردم ما در سوریه می جنگند؟ چرا باعث دشمنی جهان اسلام با مردم خود می شوند؟ آیا جنگ مردم هزاره در سوریه یا علم کشی و قمه زنی در خیابان های افغانستان، یا ذوالجناح کشی و دعا برای سلامتی رهبران خارجی در پاکستان، باعث ناراحتی همشهریان سنی نمی شود؟ آیا درست است که بی جهت دشمن تراشی کنیم و نخواستہ وارد جنگ دیگران شویم. آیا درست است که قربانیان جنگ ایران و عربستان، ایران و امریکا و فارس ها و عرب ها باشیم؟ چرا مراسم عزاداری ما در کابل، در هرات، در مزار و... هدف قرار می گیرند؟ چرا گروه های مخالف مسلح یا برادران ناراضی، مردم ما را گروگان می گیرند، سر می برند و قتل عام می کنند؟ ما که با کسی در جنگ نیستیم! در افغانستان، جنگ مذهبی وجود ندارد. پس ما قربانیان جنگ نیابتی ایران با اعراب یا اهل سنت هستیم. جنگ اصلی بین ایران و دیگران است؛ ولی قربانیان این جنگ، مردم ما هستند!

امریکا:

امریکا، افغانستان را آوردگاه مقابله با قدرت های فعلی و آینده ی آسیا قرار داده و علاقه مند است که از قدرت تخریبی جهاد و مجاهد، حد اکثر استفاده را به عمل آورد. امریکا از سرزمین افغانستان می تواند بر اوضاع ایران، روسیه، هند و چین نظارت کند و در صورت لزوم، از قدرت انفجاری جهاد و مجاهد، علیه هر کسی که لازم بداند بهره ببرد.

امریکایی ها با روس ها رقابت دارند. امریکا به وسیله ی جهاد افغانستان، جنگ سرد را به نفع خود تمام و اتحاد جماهیر شوروی را مضمحل کرده است؛ ولی هنوز هم این رقابت تمام نشده است. از این رو، حضور جهاد و مجاهد لازم است.

اگر روزی امریکا با چین وارد خصومت شود، چه اسلحه ای کاراتر و موثر از جهاد و مجاهد است؟ بر اساس آمارهای غیر رسمی، بیش از ۷۰ میلیون مسلمان در چین وجود دارند. تنها ۱۰ میلیون مسلمان در ایالت ایغور (ایالت سین کیانگ) هستند. می گویند: در چین بیش از ۳۴ هزار مسجد وجود دارند. اگر آنان وادار به جهاد شوند، قدرت شان بالا تر از اتم نخواهد بود؟ از رسانه های عمومی شنیده می شود که همین حالا ناآرامی در ایالت تاتارها آغاز شده است... مسلماً امریکا در باره ی شورش تاتارها بی نظر نیست.

انگلستان:

انگلستان، کشوری است که پاکستان به عنوان فرزند نامشروعش پا به عرصه ی جهان گذاشته است. پاکستان را همان انگلیس ها بودند که با گرفتن بخشی از خاک هند و بخشی از خاک افغانستان، به نام پاکستان به وجود آوردند.

بنا بر عقیده ی برخی از نویسندگان، طالبان را هم کشور بریتانیا برای حمایت از پاکستان، پدید آورده است. اگر چنین باشد، بریتانیا هم جهاد و مجاهد را لازم دارد.

در این روزها وقتی می شنویم که روسیه با طالبان ارتباط برقرار کرده، چین هیأت رسمی طالبان را پذیرفته، ملا منصور، رهبر طالبان از ملاقات ولی فقیه برگشته، جنازه های طالبان در ایران تجلیل می شود، محموله های نظامی ایران در سنگرهای طالبان پیدا می شوند و کشورهای هند و پاکستان، فعالانه در نشست های صلح شرکت می کنند، عمق فاجعه را درک می کنیم و به این نتیجه ی روشن می رسیم که تروریسم در اختیار دولت یا مردم افغانستان نیست. این یک بازی جهانی است. با این وجود، آیا جنگ افغانستان، تمام می شود؟

آیا خود افغان ها قادر اند تا جنگ را به پایان ببرند؟ آیا شورای صلح افغانستان می تواند کار صلح را به نتیجه برساند؟ شورای صلح با تمام نام و عنوانش و با تمام هزینه ها و مصارف بی حسابش، توانسته است کوچکترین اثری در صلح و ثبات کشور یا جلوگیری از تروریسم، داشته باشد؟

جواب همه این سوال ها منفی است؛ چرا که جنگ و صلح و یا جهاد و مجاهد در اختیار افغان ها نیستند تا با اراده ی خود به کشور و به جامعه ی خود سر و سامان دهند. در چنین شرایط، تنها چند راه حل دشوار، باقی مانده اند:

۱) شیعه های افغانستان از ولایت فقیه، دست بردارند. اگرچه شیعه های ما نقشی در جنگ ندارند و با هیچ کس در جنگ نمی باشند؛ ولی با علم کشی ها، قمه زنی ها، سالگره ها و شعارهایی، حضور



تنقید روحانیت مرتجع / ۶۷

پُررنگ ایران را در افغانستان نشان می دهند. این امر انگیزه ی جهاد و جنایت و ترور را در کشور بالا می برد. از این رو، دست برداشتن از سالگره ها و علم کشی ها و روز قدس ها و به دور انداختن پارچه نوشته های عزاداری، می تواند انگیزه ی جهادگران را کم کنند.

همه می دانیم که اگر یک اسب، سیاهی کش کند، تا حد مرگ فرار می کند و جان صاحبش را به خطر می اندازد. مساله ی علم کشی ها و پرچم های سیاه و غوغای سالگره ها، باعث می شوند تا تروریستان طالبان و داعش و غیره سیاهی کش کنند و از ترس ایران، دست به هر جنایتی بزنند. پس به هوش باشیم و پرچم ایران را بر نداریم!

۲) برادران ناراضی آقای کرزی و گروه های مسلح مخالف آقای غنی هم باید توجه کنند که جان و مال جامعه ی خود را در راه کشور های خارجی فنا می کنند. آنان روزی به هوش خواهند آمد که صدها هزار معلول و مجروح و بی خانمان، روی دست شان بمانند و جامعه ی پشتون را به خاک سیاه بنشانند و چنان کمر جامعه ی خود را بشکنند که تا صد سال دیگر هم قد راست کرده نتوانند.

اگر چند سال دیگر هم جنگ ادامه پیدا کند، دیگر خسارت های جانی و مالی و اجتماعی کشور، قابل جبران نیست. مسلماً بیشترین خسارات جانی و اجتماعی را مردم پشتون، تحمل خواهند کرد. در آینده ی نه چندان دور، از هر دو نفر پشتون، یکی معلول یا بی خانمان خواهد بود. پس بهتر است تروریستان به خود آیند و بیش از این، جامعه ی افغانستان را به تباهی نکشند. آنان باید بینا شوند!

## – شبکه ی اهل بیت یا شبکه ی نفاق؟

از حدود دو سال پیش، یک شبکه ی تلویزیونی به نام مقدس اهل بیت (ع) در امریکا راه اندازی شده و گرداننده ی اصلی آن، آقای شیخ حسن الله یاری، از شیعیان هزاره است. او مدعی است که مکتب اهل بیت (ع) را تبلیغ و ترویج می کند و حقایق تاریخی و روایی و قرآنی را که از سوی مخالفان اهل بیت، نادیده گرفته شده و یا عمداً انکار شده است، بیان می کند؛ ولی با کمال تاسف، رفتار و گفتار ایشان و تندی و پرخاشگری او نسبت به اصحاب پیامبر و همسران و خویشان آن حضرت، نمی تواند تبلیغ از مکتب پُربار و مستند و منطقی اهل بیت باشد.

مکتب اهل بیت (ع) مکتب صحیح، منطقی و دارای مبانی استوار است؛ لذا نیازی به آن تند مزاجی ها ندارد. بنا بر این اگر سوء نیت در کار نباشد و انسان حرفی برای گفتن داشته باشد، می تواند بدون پرخاشگری و بدون توهین به مقدسات دیگران بیان کند و هرگز لازم نیست سخن حق و مبانی درست را همراه با فحش و ناسزا به خورد مردم دهد.

قرآن مقدس، بارها پیامبر اسلام را از تندی منع کرده و فرموده است: وما علی الرسول الا البلاغ. وظیفه ی رسول، تنها تبلیغ و بیان دین است. یا فرموده: انت مذکر لست علیهم بمصیطر و: انا هدیناه النجدین اما شاکرا واما کفوراً. ما انسان را به راه حق هدایت کردیم. می تواند شاکر و سپاسگزار باشد یا طریق کفر و ضلالت را در پیش گیرد. او در هر دو حال آزاد است. همچنان از هر گونه زورگویی و تجاوز در امور دینی، به شدت نهی کرده: لا اکراه فی

الدین قد تبین الرشد من الغی. کار دین با اکراه و اجبار و پرخاش، سامان نمی پذیرد.

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعاً أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ؟! اگر خدا می خواست، همه ی انسان ها دارای یک دین و آیین می شدند! آیا تو می خواهی مردم را با اکراه و اجبار، مومن سازی؟

در این آیت شریفه، پیامبر اسلام، مورد عتاب و سرزنش قرار گرفته و بی تابی او در امر دین را ناصحیح دانسته و به او هشدار داده که اگر کار دین با تندی و خشونت می شد و از راه پرخاشگری و زورگویی سامان می گرفت و چنین صورتی ارزش و اعتبار می داشت و می توانست باعث تکامل بشر و نجاتش شود، خود(الله ج) این کار را می کرد و نیازی به تند مزاجی شما نبود.

انتظار می رفت که شبکه ی اهل بیت، به صورت محترمانه و مودبانه و با گفتار متین و مستند، مکتب اهل بیت را تبلیغ می کرد و عقاید صحیح شیعی را- و نه هر خرافاتی را که در مکتب اهل بیت وارد شده- با قوت و قدرت مطرح می ساخت. آنان باید از هر گونه توهین به مقدسات دیگران پرهیز کنند و سعی و کوشش شان باید بر مبنای وحدت جامعه ی اسلامی و زندگی مسالمت آمیز و دوستانه و خیرخواهانه و بر اساس مکتب اهل بیت هم باشد؛ چرا که مکتب اهل بیت، یعنی مکتب قرآن و مکتب قرآن می گوید: انما الموءمنون اخوه فاصلحوا بین اخویکم. یا طبق روایت شیعی از رسول خدا(ص) و امامان اهل بیت: المسلم من سلم المسلمون من یده ولسانه. مسلمان، کسی است که مسلمان های دیگر از دست و زبانش در امان و آسایش باشند و به حقوق مادی و معنوی آنان

تجاوز نشود و به عرض و آبرو و حیثیت و منزلت شان بی احترامی نکنند.

اگر شما از رفتار و کردار طالبانی، اعلام انزجار می کنید و آنان را متجاوز به جان و مال و حیثیت انسان ها می دانید، آنان را طبق صراحت آیات قرآن، قاتل همه ی بشریت می دانید و عقیده دارید که گروه های افراطی، مانند طالبان، اصولاً مسلمان نیستند! چرا که به هیچ اصلی از اصول دینی و هیچ قاعده ای از قواعد حقوقی و انسانی پابند نمی باشند و تنها راهی که می شناسند و بدان ایمان دارند، راه آدمکشی و جنایت و ترور و بمب گذاری کور و قتل نفوس محترمه و تباهی حرث (کشت) و نسل مسلمانان است! بنا بر این، شما چرا دست به خشونت می زنید؟ واضح است که خشونت تنها با تفنگ و بمب و انتحار نیست. بل که خشونت می تواند چهره های دیگری هم داشته باشد. مانند سخنرانی خشونت بار، فتوای خشونت بار، نماز جمعه ی خشونت بار و خشونت ساز، روضه ی خشونت بار، مداحی خشونت بار، مناظره و مجادله ی خشونت بار، تبلیغ خشونت بار و...

به اهل دانش و اهل علم پوشیده نیست که هدف از ارسال رسل و انزال کتب، تحقق عدالت اجتماعی و تامین زندگی انسانی است تا انسان ها بتوانند در یک جامعه ی فاضله، با امنیت و آرامش و آسایش و بدون مزاحمت و ممانعت دیگران، به ترقی و تکامل مادی و معنوی خود پردازند و دارای زندگی شرافتمندانه و آبرومندانه شوند. زندگی ای که شایسته ی خلیفه ی خداوند در زمین، یعنی انسان باشد. زندگی ای که در سایه ی عدالت و اخلاق

و کرامت بشری همراه با صلح و دوستی و تعاون اجتماعی ادامه پیدا کند تا انسان، فرصت خودسازی و خود شناسی بیابد. قرآن مقدس می گوید: لقد ارسلنا رسلنا بالبینات وانزلنا معهم الكتاب والمیزان ليقوم الناس بالقسط. هدف از آمدن پیامبران و آوردن کتاب و میزان، استقرار عدالت در جامعه و ساختن جامعه ی فاضله یا مدینه ی فاضله می باشد. عدالت یعنی رعایت حقوق دیگران و محترم شمردن فرهنگ و آداب و رسوم ملی و دینی و مذهبی آنان. عدالت یعنی رعایت تساوی حقوقی انسان ها. عدالت یعنی دادن حق آرامش و آسایش و فرصت اندیشیدن و تشخیص دادن.

بدیهی است که دین برای ایجاد خصومت و نزاع نیامده. پس هر امری که جامعه را متشنج و باعث خصومت و نفرت شود، خلاف آموزه های دینی و منافی با فلسفه ی وجودی دین می باشد. چنین امری حرام است. تحت هر عنوانی که باشد.

نفاق، دو گونه است: نفاق فکری و نفاق عقیدتی. منظور از نفاق فکری این است که شخص منافق، به ظاهر خود را مسلمان قلمداد کرده و اظهار ایمان و دین می کند، اما در واقع و در باطن کافر است و ایمان ندارد. این نوع نفاق را نفاق اکبر نامیده اند و گفته اند که چنین نفاقی صاحبش را از دین خارج می کند و باعث ورود همیشگی او به جهنم می شود. قرآن کریم می گوید:

ان الْمُتَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَكُن تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا.  
مطابق یک آیت دیگر قرآن مقدس، چنین افرادی در برابر خداوند متعال و جامعه ی اسلامی، دست به فریب و خدعه می زنند؛ ولی نتیجه ای جز فریب خود به دست نمی آورند: يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ.

منظور از نفاق عملی این است که شخصی با داشتن ایمان قلبی، مرتکب اعمال منافقانه می شود. یعنی در عمل منافق و دورو و شور انداز باشد و در جامعه ی اسلامی، ایجاد اختلاف و نزاع و درگیری کند. چنین فردی با این که مسلمان محسوب می شود و بنا بر عقیده ی عالمان دین، مسلمان بودنش محفوظ است؛ ولی مفاسد اعمال او در جامعه و نسبت به سایر مسلمانان، بیش از نفاق نوع اول است.

بنا بر یک روایت منقول از رسول گرامی اسلام (ص) علامات نفاق عملی، چهار اند:

- هرگاه امانتدار شود، خیانت می کند.
  - هرگاه سخن بگوید، دروغ می گوید.
  - هرگاه عهد کند، خدعه می کند.
  - هرگاه خصومت کند، مرتکب فسق و فجور می شود.
- بر اساس این روایت شریف، آقای الله یاری، حداقل دارای دو صفت از این صفات رزیه می باشد؛ چرا که او در گفتار خود هم دروغ می گوید و با توهین به اصحاب رسول خدا و همسران پیامبر گرامی اسلام و خویشان آن حضرت، مرتکب فسق و فجور می شود و اعمال حرام و نامشروع را انجام می دهد. او در سخنان خود ضوابط دینی و قرآنی را مراعات نمی کند. قرآن مقدس، دستور اکید داده که حتی در گفت و گو با غیرمسلمانان هم باید ادب و احترام رعایت شود:

ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِي. قرآن کریم، پرخاشگری را در برابر ظالمان و ستمگران

تفقد روحانیت مرتجع / ۷۳

هم مجاز نمی داند؛ چنانی که به موسی و هارون فرمان داد تا با فرعون به صورت منطقی و ملایم گفت و گو کنند و از هرگونه تندی و پرخاشگری، خودداری بورزند:

اَذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ. فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ. مکتب حیات بخش اسلام، از هرگونه دشنام و توهین، به شدت منع کرده و حتی در برابر مشرکان و کافران هم اجازه ی فحاشی نداده است. قرآن می گوید:

لا تسبو الذین یدعون من دون الله فیسبو الله عدوا بغیر علم کذلک زینا لكل امه عملهم. تنها جایی که قرآن، پرخاشگری و فریاد را مجاز دیده، حق طلبی مظلوم علیه ظالم است. یعنی اگر کسی در حقش ظلم شده، می تواند فریاد بزند «لا یحب الله الجهر بالسوء الا من ظلم.»

آقای الله یاری با سخنان پرخاشگرانه و بی ادبانه، به مقدسات اهل سنت توهین می کند. در نتیجه باعث می شود تا در جوامع اسلامی و در بین مسلمانان شیعه و سنی، نفاق و اختلاف و خشونت مذهبی گسترش پیدا کند و پی آمدهای مخرب و ویرانگری برای مردم مسلمان و به خصوص مسلمانان پاکستان و افغانستان، داشته باشد. علی هذا، این شبکه برای همه ی شیعیان و مخصوصاً برای شیعیان پاکستان و افغانستان، خطرناک و شکننده است و باعث می شود افراد نادان و جاهل، گفتار و رفتار این شاگرد مصباح یزدی و سید احمد خاتمی و همکار آقای دانشمند و سایر متعصبان ایرانی را به حساب شیعه بگذارند و باعث شوند افراطی های اهل سنت و کسانی که همانند طالبان، شغل آدمکشی را برگزیده اند، بهانه ای برای جنایت پیدا کنند و با سوء استفاده از نا آگاهی عوام الناس، آتش فتنه را بیش از پیش دامن بزنند!

ناگفته نماند که تبلیغ و ترویج مکتب اهل بیت (ع) و دفاع منطقی و حساب شده از این مکتب لازم است، ولی باید توجه داشت که دفاع از یک مذهب و از یک تفسیر، نباید باعث تخریب اصل دین شود و یا هر آن چه را که به نام مکتب اهل بیت یا مکتب شیعه شنیده ایم، تنها فهم برتر و انحصاری دین تصور کنیم. از باب نمونه، آن چه را که آقای اللهیاری می گوید که حضرت علی (ع) اختیار طلاق همسران پیامبر را داشته است! ممکن است از کسی شنیده یا در یک حدیث جعلی دیده باشد؛ ولی این سخن با اصول مسلم و شناخته شده ی دین مغایرت دارد. همه می دانیم که حتی پدر انسان، حق طلاق همسر او را ندارد! آیا حضرت علی نسبت به حضرت پیامبر، حقی بالاتر از حق پدری داشته است؟ یا نعوذ بالله، پیامبر صغیر یا مجنون یا سفیه بوده که حضرت علی به عنوان قیم، حق طلاق همسران رسول خدا را داشته است!؟

آقای الله یاری از مکتب اهل بیت (ع) چنان دفاع می کند که خود اهل بیت و شخص حضرت علی هم نمی کردند. اهل بیت گرامی پیامبر، هیچ وقت خلفا و همسران پیامبر را کافر نگفته اند و به آنان بی احترامی نکرده اند. حتی امام علی (ع) که در جنگ جمل بر عایشه پیروز شد، به او بی احترامی نکرد. بل که او را با احترام همراه با محافظان بسیار به خانه اش برگرداند.

آقای الله یاری با چه ابزاری وارد جنگ شده است؟ بیشترین ابزار خصومت و نبرد فرهنگی - مذهبی آقای الله یاری، همانند افراطیان اهل سنت، روایات جعلی و گفته های خصومتگران صدر اسلام است. روایاتی که از لحاظ سند و دلالت، مورد ارزیابی قرار نگرفته اند و از جهت معنی و مفهوم، به قرآن مقدس عرضه نشده



اند. همچنان در باب تعادل و تراجم، مورد مقایسه با سایر روایات قرار نگرفته اند و این مطلب در آن‌ها نیز ملاحظه نشده که آیا فقهای اهل سنت به این روایات عمل کرده‌اند؟ بدیهی است تا زمانی که یک روایت، مراحل تصحیح و گزینش را پشت سر گذاشته باشد، معتبر نیست و نمی‌تواند حجت باشد.

آقای الله یاری، تنها سند و حجت شرعی خود را برای تکفیر اصحاب رسول خدا و چهره‌های معروف صدر اسلام، روایات جعلی و ضعیف و غیر معمول قرار داده است. او این چنین و بی محابا، جامعه‌ی اسلامی را در پرتگاه نفاق و جدال قرار داده است. همین رویه‌ی ناصحیح در طول تاریخ اسلام، دست‌مایه‌ی جاهلان و جنگ‌افروزان شیعه و سنی بوده، تا جایی که میلیون‌ها انسان بی‌گناه را مقتول و مجروح و بی‌خانمان کرده‌اند! کسانی که با تاریخ خونبار مسلمانان آشنایی دارند، می‌دانند که بر سر خلافت امام علی و خلفای راشدین، چه قدر خون ریخته و چه قدر مال و جان و ناموس مسلمانان تاراج شده است! به اندازه‌ای که بر سر خلافت، شمشیر کشیده شده، بر سر هیچ مساله‌ای در اسلام، کشیده نشده است! نمی‌توان قبول کرد که این خصومت‌ها بر اساس روایات جعلی و ساختگی نبوده است! علی‌هذا اگر با این گونه روایات به قضاوت تاریخ و دین و دیانت برویم، جز خطا و اشتباه و در نتیجه جز تباهی، چیز دیگری نصیب ما نخواهد شد. اگر این روایات به تنهایی و بدون تأیید قرآن، معیار فهم دینی باشد، نابودی دین و دیانت را نتیجه خواهد داد. به نمونه‌ای از این روایات توجه کنید:

۱- روایات بسیار زیادی از طریق شیعه و سنی نقل شده‌اند که زمین بر سر شاخ گاو است و گاو بر تخته سنگ قرار دارد و تخته

سنگ بر ماهی و ماهی بر آب و آب بر ظلمات یا باد تکیه داده است! در حالی که امروزه هر کسی می‌داند که کره‌ی زمین در فضا معلق است و نظریه‌ی تسلسلی مسلمانان و کُل روایات باب، غلط می‌باشند.

۲- روایات بسیار زیادی از طریق شیعه و سنی نقل شده که عمر جهان شش هزار سال یا هفت هزار سال است! یعنی همه روایات باب، به همین دو نظر منحصر اند! در حالی که امروزه هر کودکی می‌داند که از عمر جهان میلیارد ها سال گذشته و میلیارد ها سال دیگر باقی مانده است.

۳- روایات بسیار زیادی که می‌گویند که آسمان‌های هفت گانه مانند پوست پیاز، روی هم قرار دارند و ستارگان، میخ‌های نقره‌ی هستند که اجرام سفت آسمان‌های هفت گانه را با هم میخ کرده اند!

با توجه به همین روایات، علمای ۵۰ سال پیش، ادعای رفتن به کره‌ی ماه را دخالت در کار خدا و محال می‌دانستند یا مساله‌ی غروب خورشید در داخل چشمه یا شهاب سنگ‌های آسمانی که به سوی شیطان پرتاب می‌شدند و... این روایات را در جلد اول تاریخ طبری و در جلد اول تاریخ منتظم بخوانید.

باید یادآوری کنم: روایاتی که به عنوان نمونه آوردم، از بین روایات هر موضوع، دستچین نکرده‌ام تا بعداً بگویند مثلاً این قسمت آن‌ها ضعیف هستند یا مورد قبول علمای سابق نبوده اند و... بل که تمام روایات مربوطه در هر باب، دارای همان محتوایی هستند که مذکور شد.

آقای الله یاری! مگر بر اساس همین روایات برساخته ی راویان نبود که معاویه و دستگاه خلافت اموی، حدود شصت سال، امام علی را تکفیر کردند و علمایی مانند شما و ملامعمر و ملاسیاف و ملا محسنی و امثال شان هر وقت بر منبر وعظ و نصیحت قرار می گرفتند، اول بر وجود مقدس علی، ابر مرد جهان اسلام و فداکار ترین سرباز اسلام و قرآن، لعن و نفرین می کردند!؟ مگر بر اساس همین روایات و آموزه های وارونه ی دینی نیست که کشتن پیشوای شهیدان، حسین بن علی را واجب می دانستند و لشکریان کوفه هر کدام به قصد قربت شمشیری و یا نیزه ای بر پیکر مقدس حسین می زدند (کل یتقربون بدمه) و همه برای ریختن خون او قصد قربت می کردند! مگر بر اساس همین روایات جعلی نیست که گروه های متعصب سنی هر روز در پاکستان و افغانستان، دست به جنایت و قتل عام می زنند و هر روز ده ها نفر مسلمان و غیر مسلمان را می کشند و خانواده های مسلمان را بی سرپرست می کنند و ده ها یتیم و معلول و مجروح را برجا می گذارند!؟

اگر معیار تنها روایت باشد، در کتاب های شیعه نیز روایاتی وجود دارند که دارای معنای شرک آمیز یا غلوآمیز هستند و نیز روایاتی وجود دارند که با قرآن مغایرت دارند؛ ولی علمای شیعه به آن روایات عمل نمی کنند؛ هرچند برخی از آن روایات، دست آویز علمای متعصب سنی شده و فتوا به کفر شیعه داده اند؛ مانند لجنه/ انجمن فتوایی عربستان که گفته ذبیحه ی کفار پاک است؛ ولی ذبیحه ی شیعه نجس می باشد؛ چرا که شیعه مشرک است. یا فتوای آنان علیه جمهوری اسلامی که یک سال پیش صادر شد و مفتی اعظم عربستان فتوا داد که مومنان، دولت پادشاهی عربستان را علیه ایران کمک کنند؛ زیرا دولت ایران کافر است و... فتوا

هایی که بر اساس دروغ پردازی ها و تهمت سازی ها و خصومت های فرقه یی صادر می شوند.

آقای الله یاری باید بداند که هیچ عالم و هیچ دانشمندی در صدد اثبات چیزی نیست. بل که همه پی کشف حقیقت اند. بدیهی است که کشف حقیقت، نیازی به توهین و افترا و پرخاشگری ندارد و لازم نیست تا انسان دست به مجادله ی حرام بزند و از گفتار خصمانه و مغرضانه استفاده کند!

آقای الله یاری نیز راه و روش ملاهای عربستان و ملا عمر را در پیش گرفته و می خواهد با آن روایات کهنه و فرسوده و مخالف با قرآن، آتش بیار معرکه شود و هیزم در جهنم ایجاد شده توسط طالبان و القاعده و لشکر طیبیه و گروه فاسد جنگوی بیاندازد و بازار جنایت را گرم کند! او عقیده دارد که قرآن، تحریف معنوی شده است. یعنی برداشت ها و فهم هایی از قرآن که به نفع امام علی بوده، توسط عثمان بن عفان، خلیفه ی سوم، از قرآن حذف شده است! این سخن به معنای تحریف معنوی قرآن است. صرف نظر از این که این سخن تا چه اندازه طرفدار دارد، چه تفاوتی با سخن عایشه دارد که گفته بود: آیت رجم در قرآن بود، ولی لفظش مخفی شده یا به تعبیر الله یاری، آن را بز خورده یا به قول آقای شریفی، لوی سارنوال موظف کابل که گفته بود: چون عمل زنای محصنه بسیار شنیع بوده، خدا از آیت سنگسار خجالت کشیده و آن را مخفی کرده! در حالی که جناب الله یاری گفته است که عایشه، همسر رسول خدا، به دلیل این که می گوید آیت رجم در قرآن بوده و مخفی شده، کافر است! او همچنان خلیفه ابی بکر و خلیفه عمر را کافر می داند. او همسران پیامبر را دشمن

رسول خدا می داند و ابراز نظر می کند که آنان، پیامبر را مسموم کردند و سخنان توهین آمیز دیگر.

در حالی که اهانت به همسران و خانواده ی پیامبر(ص) از دیدگاه تمام علمای مسلمان حرام است. مضافاً آن که واژه ی «اهل بیت» در آیت مبارک تطهیر: *إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْأَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً*، بنا بر تحقیق، شامل همسران پیامبر گرامی اسلام می شود. اگرچه برخی از علمای شیعه، این آیت را تفسیر فرقه یی کرده و معنای دیگری به آن داده اند؛ ولی کوشش های فرقه یی و تعصب آمیز نمی توانند حقایق قرآنی را نابود کنند. مضافاً آن که خلیفه ی اول و دوم، پدر زنان پیامبر بودند؛ یعنی خلیفه ی اول، پدر عایشه، همسر عزیز و سوگلی رسول خداست که آن وجود مقدس، همیشه او را با لقب حمیراء صدا می زد و می فرمود یا حمیرا! پیامبر گرامی، او را شدیداً دوست می داشت. همچنین خانم حفصه، همسر دیگر پیامبر(ص) دختر عمر است.

حفصه، کسی است که وقتی اولین نسخه ی قرآن - پس از وفات رسول گرامی - تهیه و تدوین شد، آن را نزد او به امانت گذاشتند. این عمل، بیانگر آن است که اصحاب بزرگ رسول خدا، به شمول وجود مقدس امام علی(ع) این بانوی گرامی را داناترین و امانتدار ترین فردی شناخته بودند که اولین نسخه ی قرآن را نزد او به امانت گذاشتند و سایر نسخه ها را در بین مسلمانان توزیع کردند. بر علاوه ی این ها و بنا بر تحقیق، خلیفه عمر، داماد امام علی و فاطمه زهرا سلام الله علیهما نیز است. اگرچه برخی از توجیه گران گفته اند که امام علی، از باب تقیه، دخترش را به عمر داده بود و برخی گفته اند که ام کلثوم، دختر امام علی نبود، بل که پیش زاده ی او از اسماء بنت عمیس بود که قبلاً همسر جعفر بن

ابی طالب بود؛ ولی این سخنان، توجیه ناصواب است. تحقیق آن است که ام کلثوم، دومین دختر فاطمه زهرا و علی مرتضی، همان که در کربلا همراه برادرش حسین بود، همسر عمر بود.

به هر حال، چه گونه قابل گفتن است که اصحاب پیامبر، خویشان پیامبر، همسران پیامبر و همراهان پیامبر که شب و روز با آن وجود مقدس بودند، با او غذا می خوردند، در جنگ ها در رکاب او بودند و در مشکلات اجتماعی و سیاسی مشاور و مددگار، همه کافر اند! اما علمایی که نه در گفتار و نه هم در کردار، صداقت شان احراز نشده، مسلمان اند؟!!

بلی، البته که همه ی آنان مسلمان بودند و هستند. این که با جرات نسبت کافر بودن به کسی داده شود، بیانگر لابیالی گری نسبت دهنده است. پُر واضح است که کسی نمی تواند اصحاب و یاران پیامبر را کافر بداند، مگر جاهلان یا مغرضان. قرآن کریم می گوید:

وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ كَسَتْ مُؤْمِنًا. هر کس که به شما سلام کند، مسلمان است و حق ندارید او را غیر مسلمان بدانید.

آیا شبکه ی «اهل بیت»، تریبون شیعیان هزاره است؟ چنانی که مذکور شد، فلسفه ی وجودی دین، عدالت اجتماعی و آسایش انسان است؛ چرا که انسان، دارای سرشت مدنی می باشد و نمی تواند بدون جامعه زندگی کند. از جهت دیگر، دارای روحیه ی افزون طلبی و برتری جویی است. این روحیه باعث اختلاف و نزاع و جنگ و خشونت می شود.

برای این که جامعه ی انسانی، دچار جنگ و خون ریزی نشود و انسان ها در کنار یکدیگر با امنیت و آسایش زندگی کنند و به

قول قرآن، از نعمت قسط و عدل بر خوردار شوند، رسولان الهی با کتاب و میزان آمده اند تا بشر را با شیوه ی زندگی سالم آشنا و قوانین الهی را به مردم بیاموزانند و اجرای آن ها را از مردم بخواهند و بدین ترتیب آسایش بشر را فراهم آورند و جامعه ی انسانی را به وجود بیاورند؛ علی هذا، روح اسلام و جوهره ی ادیان الهی، تقریب انسان ها و برقراری زندگی سالم و ایجاد محبت بین نوع بشر بوده و می باشد و ادیان و مذاهب آمده اند تا روح و جان انسان ها و جوامع انسانی را به هم نزدیک بسازند و میان ملل و قبایل و فرقه های مختلف دوستی ایجاد کنند؛ نه این که بین آنان خصومت و دشمنی به وجود آورند و جامعه ی بشری را به جنگل حیوانات تبدیل کنند.

دین اسلام با داشتن تاریخ هزار و پانصد سال و نیز داشتن کتاب مقدسی چون قرآن، بزرگ ترین تمدن بشری را پایه ریزی کرده و در داخل جامعه ی خود، ادیان و مذاهب مختلف و اقشار گوناگون را تحت پوشش قرار داده و با بهترین وجه و انسانی ترین شیوه با آنان زندگی کرده است. چنین دین و مکتبی هرگز اجازه نمی دهد با بهانه های مختلف، آتش خشم و خشونت و نفرت دامنگیر اجتماع شود و امنیت و آسایش انسان ها از بین برود. بدین لحاظ، پیروان مکتب اهل بیت که خود را پیروان واقعی قرآن می دانند، هرگز به خشم و خشونت و نفرت دامن نمی زنند و هرگز با مبلغان کینه و نفرت همکاری و همراهی نمی کنند. شیعیان افغانستان و پاکستان عموماً و شیعیان هزاره ی سراسر عالم خصوصاً با این رفتار و گفتار مخالف اند و هرگز گفتار و رفتار آقای الله یاری را تایید نمی کنند. آنان شبکه ی مسمی به اهل بیت را تربیون خود نمی دانند و چنین حرکاتی را مخالف با سیره ی اهل بیت (ع) می دانند.

جامعه ی افغانستان که طی چندین قرن، گرفتار انواع نزاع ها و کشمکش ها بوده و همه ی هستی خویش را در راستای همین نزاع ها باخته است، دیگر توان و تحمل هیچ گونه تندروری را ندارد و هیچ قوم و فرقه ای نمی تواند واقعیت وجودی و دینی و فرهنگی دیگری را انکار کند. بنا بر این به صلاح این ملت نیست که بیش از این، گرفتار تفرقه شوند و زندگی را در کام همدیگر تلخ کنند و آتش فتنه را بار دیگر تحت عنوان های قومی و مذهبی روشن بسازند و یا هر روز به بهانه های مسایل سیاسی صدر اسلام، آتش به هستی خود و فرزندان خویش بزنند.

همه می دانیم که جوامع افغانستان و پاکستان در لب پرتگاه قرار گرفته اند و در حال تباهی و فرو افتادن در چاه جهل و خشونت می باشند. باید کاری کرد که این دو ملت از تباهی و نابودی نجات یابند. بدین لحاظ نیز فرهنگیان، مطبوعاتیان و دلسوزان واقعی دین و دیانت و جامعه ی اسلامی باید مواظبت و کوشش کنند و با صبر و دور اندیشی و درایت، مانع فتنه و فساد شوند و نگذارند که این دو ملت مظلوم و تاراج شده که هر روز به وسیله ی جاهلان و قاتلان و تروریستان، تار و مار می شوند، بیش از این گرفتار قتل و جنایت و هر روز خانواده هایی بی سرپرست، معلول، مجروح و بی خانمان شوند.

بنا بر مراتب، از تمام شیعیان جهان و مخصوصاً از شیعیان شریف و بزرگوار مردم هزاره در سراسر عالم می خواهم که از هرگونه کمک و مساعدت مادی و معنوی به شبکه ی اهل بیت و آقای الله یاری خوداری و از این شبکه و رفتار و گفتار آقای الله یاری، اعلام بی زاری و انزجار کنند. همان طوری که آیت الله محقق



تفقد روحانیت مرتجع / ۸۳

کابلی نیز هرگونه کمک و مساعدت به این شبکه را نامشروع اعلام کرد.

بسیار مهم است که مردم تمدن پذیر و صلح دوست هزاره، حساب خود را از پرخاشگران و جنگ افروزان - چه شیعه و چه سنی - جدا کنند و آنان را به حال خود رها کنند تا هر کاری که انجام می دهند، با مسولیت خود انجام دهند!



حسن الله یاری



## – فرو افتادن کاخ ولایت جهان در برابر مظلومیت مهاجران افغان

مدعیان ولایت جهانی و نایبان امام غایب و پرچمداران اسلام بدون مرز، سالیان بسیاری ست که در نبرد یک طرفه با مهاجران مظلوم و بی پناه افغان، قرار دارند؛ ولی با کمال تعجب، همیشه در برابر مظلومیت مهاجران افغان، شکست خورده و به خاک حقارت افتاده اند.

از روز های اول مهاجرت افغان ها به ایران، از حدود سال های ۱۳۵۸ تا کنون، این نظام فریبکار با مهاجران افغان درگیر بوده و به نحوی از انحا، مهاجران افغان را مورد توهین و تحقیر قرار داده و با آنان با خشونت های کلامی یا فیزیکی، برخورد کرده است. ماموران ولی امر مسلمین جهان، هر روز و با یک بهانه ی جدید، مانند نداشتن کارت اقامت، مسافرت به یک شهر غیر از محل اقامت، کار کردن در یک کارگاه یا کارخانه، خرید و فروش کالا یا دست فروشی، حمل و نقل پول و... مهاجران افغان را مورد شکنجه و اذیت و آزار قرار داده و به کرامت انسانی آنان توهین کرده اند! اینک فراز هایی از تاریخ ۳۳ ساله ی این نبرد نابرابر را باز می گویم تا در جریان این رفتار غیر انسانی نمایندگان امام غایب باشید و از سرعدالت و انصاف به حکومت صفوی نشسته در جایگاه حکومت اسلامی بنگرید و نتایج این جنگ نابرابر را ملاحظه کنید!

اولین شکست اخلاقی و ارزشی مکتب صفوی:

آیت الله خمینی و مبلغان انقلابی او، شعار می دادند که اسلام، مرز ندارد! اما در نخستین انتخابات ریاست جمهوری ایران که آقای

جلال الدین فارسی، از کاندیدا های معرفی شده توسط حزب جمهوری اسلامی و حوزه های علمیه و امامان جمعه ی سراسر کشور و به نام استاد جلال الدین فارسی نیز معروف و از اعضای موسس حزب جمهوری اسلامی شناخته می شد و مدت ها به دستور آقای خمینی در سنگر های جهادی لبنان خوابیده بود، همچنان او را یک نویسنده ی توانا و دانشمند به نام می دانستند، مضافاً آن که ایرانی بود و دارای شناسنامه ی قانونی ایران، با این همه حین تبلیغات انتخاباتی و در گرما گرم مسابقه ی سیاسی در نخستین انتخابات نظام جمهوری در ایران، آقای شیخ علی طهرانی، شوهر خواهر آقای خامنه یی، خبر داد که جلال الدین فارسی، افغان است! بنا بر این، آقای خمینی بلافاصله در تلویزیون ظاهر شد و اعلام کرد که جلال الدین فارسی چون افغان است، نمی تواند رییس جمهور شود!

بلی، جلال الدین فارسی تا زمانی که در لبنان مبارزه می کرد، ایرانی بود. تا زمانی که کتاب می نوشت و افتخار علمی بود، ایرانی بود. تا زمانی که حزب جمهوری را می ساخت و از مقام عظمای ولایت تبلیغ می کرد، ایرانی بود؛ اما زمانی که می خواست یک شغل آبرومند داشته باشد، افغان پنداشته شد!

آقای خمینی با تمام شان و شوکتش نتوانست بگوید که اسلام، مرز ندارد! درست است که اسلام مرز دارد؛ ولی آقایان تا زمانی که می توانستند با این شعار های خالی، شعور مردم را تحمیق کنند، اسلام مرز نداشت! ولی این جلال الدین افغان تبار توانست برای نخستین بار، روی آقا را کم کند و فضاحت را برای امام همام رقم بزند و او را در برابر شعارش سیاه بسازد!

این در حالی بود که جلال الدین فارسی ایرانی بود و شناسنامه ی ایرانی داشت؛ ولی آقای هاشمی عراقی که هم متولد عراق بود و هم تبعه ی عراق بود و هم دارای نژاد عربی بود و از سردمداران حزب الدعوه محسوب می شد، تا جایی که ده ها اعلامیه و سخنرانی ایشان به عنوان هاشمی عراقی موجود است و حتی در سال های ۶۲ و ۶۳ در دانشگاه عالی قضایی قم که استاد بنده بود، به عنوان هاشمی عراقی شناخته می شد. در آن سال ها اگر کسی به ایشان ایرانی می گفت، شدیداً ناراحت می شد! با این همه، او بلافاصله هاشمی شاهرودی و رییس قوه ی قضائیه شد!

حالا اگر مانند حادثه ی امروزی استان یزد، گناه همسایه از همسایه پرسیده شود، مردمان عراق به هزاران زن و دختر ایرانی بی حرمتی کردند و در گور های دسته جمعی دفن شان کردند و حتی شهر های ایران را خراب کردند و به مال و جان مردم رحم نکردند و صدها هزار نفر را کشتند و میلیون ها نفر را معلول و مجروح و بی خانمان کردند! چه طور شده بود که رگ غیرت ایرانی در برابر شان بالا نزد، ولی در برابر افغان های پناهنده که از بدی روزگار، به هم کیشان خود پناهنده شده اند، بالا می زنند و به کاشانه ی محقر شان حمله می کنند و مردم بی پناه را مورد ضرب و جرح قرار می دهند و خانه های شان را آتش می زنند! نکنند که رسم متمدن بودن شان این باشد که به پناهنده ی خود حمله می کنند، ولی با متجاوز، محترمانه و متمدنانه رفتار در پیش می گیرند؟! شکست دیگر ولایت فقیه:

بار دوم، حاج آقای خمینی در برابر همسر افغانش شکست خورد! ایشان یک همسر غیر رسمی داشت به نام حاجیه فاطمه که در سال

۱۳۸۵ ایشان را در قم دیدم که زندگی را با فقر و بی‌نوایی سر می‌کرد. از خودش شنیدم که گفت: زمانی که شهرک بنیاد (بنیاد مستضعفان) را در قم ساخته بودند، به رهبر کبیر مراجعه کردم که من، فاطمه، متصدی امور منزل شما و همسر غیر رسمی شما هستم! برایم یک خانه بدهید! آقای خمینی، رهبر کبیر، بدون آن که خانه‌ای برایم منظور کند، مرا به کمیته‌ی امداد معرفی کرد تا مقداری خوار و بار دریافت کنم. در نامه‌اش به کمیته‌ی امداد، مرقوم فرموده بود که این خانم، ظاهراً عراقی است. به ایشان کمک کنید!

البته از آقایان گله‌ای نیست؛ چرا که این رهبران کبیر، حتی به فرزندان شان هم رحم نمی‌کردند. نمونه‌اش رفتار رهبر کبیر با سید حسین، فرزند سید مصطفی، بود که او را به خاطر یک سخنرانی در مشهد که از سید ابو الحسن بنی صدر، رییس جمهوری وقت، حمایت کرده بود، رسوای عام و خاص و خلع لباس کرد. همچنان آقایان مهدوی کنی و محمدی گیلانی، فرزندان خود را اعدام کردند! شما می‌دانید که کشتن فرزند، حتی برای حیوانات جنگل هم قابل تصور نیست، ولی این آقایان می‌توانند به راحتی فرزندان شان را بکشند!

شکست دیگر ولایت مطلقه:

بار سوم، شکست اخلاقی و ارزشی رهبر کبیر توسط افغان‌های مظلوم، در سال‌های دهه‌ی شصت هجری بود. در آن سال‌ها حمل و نقل پول نقد توسط افغان‌ها ممنوع بود یا ماموران ولایت فقیه و ولایت مسلمین جهان، وانمود می‌کردند که حمل پول توسط به قول خود شان افغانه، ممنوع است. بدین لحاظ در هر کوی و برزن، پول افغان‌ها را می‌گرفتند و بدون هیچ حساب و

کتاب و حتی بدون دادن رسید، هر کس که زود تر از خواب بیدار می شد، روزانه صدها هزار تومان را از افغان ها می گرفت! در آن زمان، هیچ بانکی برای افغان ها حساب بانکی باز نمی کرد؛ علی هذا هر نوع معامله و تجارت و مسافرت و اخذ طلب و پرداخت بدهی با پول نقد انجام می شد و افغان بی چاره در این کشور امام زمان یا کشور ولی امر مسلمین جهان، چاره ای جز حمل پول خود نداشت. ماموران نظام ولایت هم از فرصت استفاده می کردند و در هر کوی و برزن، پول های افغان ها را می گرفتند و می خوردند و به هیچ کس هم پاسخگو نبودند! این وضع، افغان ها را به ستوه آورده بود و آنان از سر ناچاری به امام امت مراجعه کردند و نامه نوشتند و به اصطلاح فقه سنتی استفتا کردند که: ای رهبر کبیر و ای فلان و بهمان خدا و... ماموران ولایت مطلقه، ما را بی چاره کرده اند و دار و ندار ما را می گیرند... آیا افغان ها حق دارند پولی را که از محل کارگری در کوره پزخانه ها یا گاوداری ها یا مرغداری ها درمی آورند، برای خانواده های خود در افغانستان بفرستند؟ (در آن زمان از طریق حواله ی بانکی و راه های دیگر، ارسال پول امکان نداشت و تنها راه ارسال پول، حمل آن توسط شخص بود).

رهبر کبیر در سال ۱۳۶۲ در جواب استفتا نوشت: (این استفتا و جوابش در مجله ی پاسدار آن روز نشر یافته است) برای این که مملکت امام زمان نیاز به ارز دارد، جایز نیست افغان ها پول کارگری خود را برای خانواده های خود بفرستند! این یک شکست فضاحت بار دیگر بود که رهبر کبیر در برابر مظلومیت افغان ها خورد؛ چرا که رهبر کبیر یا امام فلان... با همه ادعاهای

تحقیق گرانه ی خود هم نتوانست همین مقدار مردانگی را از خود نشان دهد تا مال افغان را برای خود افغان مجاز بشمارد! شما را به خدا! تمام پول کارگری افغان ها در آن زمان- ماهیانه- چه قدر می شد؟ آیا حداکثر هر ماه بیش از یک میلیون دلار می شد که در سال ۱۲ میلیون دلار شود؟ آیا حدود ۱۲ میلیون دلار در برابر آن همه کار و کوشش افغان ها و سازندگی ها و آبادگری های آنان، چه ارزشی داشت که امام امت و ولایت مطلقه نتوانست هضمش کند؟ در حالی که کار افغان ها در ایران و برای ایران، سالانه بیش از صد ها میلیون دلار ارزش داشت.

اگر چه عده ای از بی خبران می گویند که ولایت فقیه برای افغان ها یا افغانستان کمک می کند، ولی من عکس قضیه را درست تر می دانم که این آقایان- مانند پاکستانی ها- هم از کار ارزان افغان ها استفاده می کنند و هم از حقوق مهاجرتی آنان بهره می برند. به عنوان نمونه، در سال های دهه ی شصت، دو میلیارد دلار با تعداد سیصد باب بیمارستان پیش ساخته، از سوی سازمان ملل برای مهاجران افغان مقیم ایران داده شد؛ ولی نظام ولایت، تمام آن بیمارستان ها را در مناطق روستایی خود نصب و گُل مبلغ دو میلیارد دلار را خورد و هیچ جوابی هم به مهاجران نداد! البته همه ساله مبالغی را از سازمان ملل، دریافت می کنند؛ ولی هیچ خدمتی را به مهاجران، ارائه نمی کنند.

شکست دیگر نظام ولایت جهانی:

تا جایی که تاریخ اسلام و فقه اسلامی، بازگو می کند، در هیچ تاریخی و در هیچ مقطعی و در هیچ سرزمین اسلامی، ازدواج مسلمان با مسلمان، ممنوع یا جرم نبوده است. حتی پیامبر اسلام با سعی و کوشش، برخی از بستگان خود، مانند زینب، دختر عمه ی

خود یا دختر عموی خود را به افراد سیاه پیوست، مانند زید بن حارثه و مقداد، داده است؛ ولی نظام ولایت مطلقه نتوانست ازدواج افغان‌ها با ایرانی‌ها را تحمل کند؛ لذا ازدواج افغان با ایرانی را جرم اعلام و از طریق مطبوعات و رسانه‌های جمعی اعلام داشتند هر کسی که دخترش را به یک افغان بدهد، باید مجازات شود!

بلی، رفتار مظلومانه‌ی افغان‌ها، شکست اخلاقی و مذهبی و شعاری دیگری را بر مدعیان جهانی وارد کرد. آنان را مجبور می‌کنند قانون ازدواج خود را تغییر دهند و ازدواج مسلمان با مسلمان را حرام و جرم اعلام کنند و بر این گونه بر فقه ۱۵۰۰ ساله شیعه و فتوای علمای خود شان خط بطلان بکشند!

شکست اخلاقی دیگر:

تمام مسلمان‌ها، کار و کوشش را برای تامین معاش خانواده، همانند جهاد در راه خدا، با ارزش می‌دانند و حتی کتاب و سنت مسلمانان پُر است از فضایل کار و کوشش؛ علی‌هذا بر مدعیان ولایت جهانی بود و هست که مردم را به کار و کوشش و سازندگی تشویق و ترغیب کنند. البته که این عزیزان هم وقتی که بر منبر تحمیق قرار می‌گیرند، همین کار را می‌کنند و مردم را به کار و بعد پرداخت خمس تشویق می‌کنند؛ اما وقتی نوبت به افغان‌ها رسید، دین خدا و سنت رسول و اخلاق حسنه، فراموش شان می‌شود و این مدعیان دروغین دینداری، کار را برای افغان، جرم اعلام می‌کنند!

ناگفته نماند که من این سخنان را به مدعیان می‌گویم و از جانب دیگر برای مقلدان جاهل و نادان شان تذکرمی دهم که فاتحه



گرفتن برای رهبر کبیر در کابل، به ریش خود خندیدن است! یک رهبر خارجی را رهبر خود دانستن، بیانگر جهل و بی خردی می باشد.

شکست دیگر ولایت مطلقه:

تابعیت، یک امر سیاسی و اجتماعی و بیانگر یک نوع رابطه ی شخص با نظام حاکم و تشکیلات و خدمات یک جامعه است. یعنی کسی که در مکانی متولد می شود، به لحاظ داشتن رابطه با کشور محل تولد خود، از حین ولادت، پس از آن و در زمان تحصیل که به مدرسه ی آن جا رفته و هنگام بیماری همچنان به بیمارستان آن جا رفته و هنگام اختلاف، به دادگاه آن کشور مراجعه کرده و... این امور ثابت می کنند که شخص مورد نظر، تبعه ی کشور محل تولد خود می باشد؛ چرا که این شخص همان رابطه ی ویژه را با نظام های کشور محل تولد خود داشته است و تابعیت، جز همین رابطه، چیز دیگری نیست. همین راه و روش را مکتب اسلام هم قبول کرده است. چون اسلام، نظام سیاسی ویژه و مخصوص به خود را ندارد، از این رو، مساله ی تابعیت را مطرح نساخته، ولی در مسایل عبادی، همانند روزه و نماز، مساله ی وطن را مورد توجه قرار داده است. واضح است که وطن و تابعیت، دارای معنا و مفهوم واحد هستند. یعنی اگر وطن کسی در ایران باشد، تابعیتش هم می تواند ایرانی باشد. اگرچه در قوانین تابعیتی کشور های جهان، روش های متفاوتی را برای تابعیت در نظر گرفته اند.

برخی از کشور ها سیستم خاک را پذیرفته اند و گفته اند که هر کس در خاک کشوری متولد شود، تبعه ی همان کشور است. حتی اگر در یک کشتی یا یک هواپیمای آن کشور هم متولد

شود، باز هم تبعه ی آن کشور می باشد. این روش در کشور های تابع نظام حقوقی «کامن لو» که در راس آن، کشور بریتانیا قرار دارد، معمول است.

بعضی کشور ها، سیستم خون را پذیرفته اند و معتقد اند که هر کی پدرش تبعه ی کشوری باشد، فرزندش نیز تبعه ی همان کشور است. فرقی نمی کند که در کجا به دنیا آمده باشد. این سیستم در نظام حقوق رومی- ژرمنی که در راس آن کشور فرانسه قرار دارد، پذیرفته شده است.

بعضی کشور ها، سیستم مختلط را پذیرفته اند. این کشور ها عقیده دارند که هر کی در کشوری متولد شود یا پدرش اهل آن کشور باشد، تبعه ی همان کشور است. یعنی تابعیت می تواند از دو طریق، نصیب یک شخص شود: از طریق تولد یا خاک یا از طریق خون.

از جمله ی کشور هایی که نظام مختلط را پذیرفته بودند، یکی هم کشور ایران بود و حتی در قانون تابعیت ایران، این ماده نیز به صراحت آمده بود که هر کی از پدر و مادر خارجی متولد شود و یکی از والدینش متولد ایران باشد، ایرانی است و در قانون ثبت احوال، مقرر داشته بودند که اگر یکی از والدین، به ثبت احوال مراجعه کند و برای فرزند خود درخواست شناسنامه بدهد، ثبت احوال برای فرزندش با نام خانوادگی او (مراجعه کننده) شناسنامه صادر می کند. فی المثل اگر مادر بچه به ثبت احوال مراجعه می کرد، ثبت احوال بدون هیچ مشکلی با نام خانوادگی مادر برای بچه اش شناسنامه می داد؛ اما زمانی که مدعیان ولایت مطلقه آمدند، صد ها هزار نفر از فرزندان معصومی را که پدران شان

افغان بودند، با این که مادران شان ایرانی بودند، از شناسنامه و در نتیجه از تحصیل و کار محروم کردند و در حق شان چنان ستمی را روا داشتند که هیچ گبر یا ترسایی روانمی دارد. یعنی با رفتار مظلومانه ی افغان ها، نظام ولایت مطلقه ناگزیر شد قانون تابعیت خود را تغییر دهد و این شکست اخلاقی را بپذیرد که شعار ولی امر مسلمین جهان، یک نوع فریب و کلاهبرداری است؛ نه چیز دیگر.

مدعیان ولایت جهانی، افراد تنگ نظری هستند که حتی تابعیت قانونی اشخاص را نمی توانند در اختیار شان قرار دهند. یعنی از شدت تعصب و تنگ نظری و انحصار گرایی، تحمل دیدن حق قانونی افراد جامعه را ندارند! شکست دیگر ولایت فقیه:

نظام ولایت جهانی در قانون اساسی خود مذکور داشته که وظیفه دارد از مبارزات آزادی خواهانه در سراسر جهان حمایت کند و در این راه، میلیارد ها دلار را خرج کردند. از فلسطین گرفته تا لبنان، عراق، سوریه، افغانستان و... اما زمانی که نوبت به شیعیان افغان رسید، حجت الاسلام شهید عبدالعلی مزاری، از مبارزان واقعی تشیع افغانستان، به دست طالبان و گروه سیاف و جمعیت اسلامی و حزب حرکت محسنی قندهاری کشته می شود و برگزاری مراسم فاتحه اش در ایران ممنوع و جرم هم اعلام می شود.

در روزی که گروهی از هواداران شهید مزاری در مراسم فاتحه اش در شهر مشهد، شرکت کرده بودند، به طور دسته جمعی و توسط نظام ولایت مطلقه، به زندان سفید سنگ، برده می شوند! این هم شکست مفتضحانه ی دیگری بود که ولایت مطلقه در برابر

مظلومیت افغان ها خورد و شعار بلند بالای حمایت از مبارزات آزادی خواهانه را پس گرفت!  
افتضاح دیگر:

همه به یاد دارند زمانی را که مردی در تهران بزرگ، دست به جنایت زد و بیش از ده زن را بعد از تجاوز به قتل رساند و به خفاش شب معروف شده بود. در ابتدا، سربازان ولایت اعلام کردند که قاتل و جانی، افغان بوده است! تا این خبر را مردم شنیدند، به زن و فرزندان بی دفاع افغان و به خصوص مهاجران هزاره حمله کردند و در نتیجه عده ای را کشتند و عده ی دیگر را مورد تجاوز قرار دادند! اما بعداً معلوم شد که آقای خفاش شب، اهل قوچان خراسان بوده و رژیم ناپاک، عمداً مردم را به جان مهاجران انداخته بود!

کور دلی دیگر:

باز به یاد دارید روزی که گروه طالبان، شهر مزار شریف افغانستان را اشغال کردند و بلا فاصله هیات کنسولی ایران در مزار شریف را کشتند. تا این خبر اعلام شد، با تحریک نظام ولایت، مردمان اوباش به مهاجران هزاره در ایران حمله کردند و گروهی را به قتل رساندند! در حالی که قاتلان هیات کنسولی ایران، قاتلان مردم هزاره هم بودند!

از داستان خفاش شب و کشته شدن کارکنان سفارت ایران در مزار می توان نتیجه گرفت که:

۱- نظام ولایت مطلقه، اسلامی نیست؛ چرا که قرآن با صراحت گفته است که جرم، یک امر شخصی است و تنها فرد خاطی و مجرم با رعایت تمام حقوقش باید مجازات شود، نه کسی دیگر

تفقد روحانیت مرتجع / ۹۵

(لاتزروا وازره وزر اخری) یا (لا تجزی نفس عن نفس شیء). چه طور نظام به ظاهر اسلامی به خود اجازه می دهد که گناه همسایه را بر فرض صحت از همسایه بپرسد؟

۲- این نظام خودکامه، هیچ شناختی از دوست و دشمن ندارد. بل که از نظر ولایت جهانی، همه ی بشریت بدخواه و دشمن او هستند!

۳- این نظام ولایت، هیچ ضابطه ی اسلامی و انسانی را رعایت نمی کند. یک روز در سراسر خراسان و بلوچستان و کرمان اعلام کردند و از تمام تربیون های نماز جمعه، بیان داشتند که هر نوع خرید و فروش با طالبان، به خصوص فروش نفت و گازویل به طالبان حرام است؛ ولی امروزه خود شان برای کشتن افراد بی گناه و افراد غیر نظامی و کشتن جهانگردان و خیر نگاران و امدادگران، به طالبان اسلحه و امکانات نظامی می دهند!

فضاحت دیگر:

در سال ۱۳۹۱ و از سوی رژیم اعلام شد که مهاجران افغان، حق رفتن به پارک صفا ی اصفهان را ندارند و نیز حق سکونت و تردد در مازندران را ندارند! همه می دانند که این رفتارها برخلاف حقوق بشر و برخلاف کرامت انسانی است.

آقای ولی امر جهان! مگر شما بارها نگفتید که ما متمدن هستیم و مردمان با هوش و با استعداد و مهمان نواز و شریف و... آیا معنای شرافت همین است؟

آقای رییس جمهور و هیات محترم دولت! مگر شما نگفتید که از هفت هزار سال پیش، دارای حقوق بشر بوده اید و آقای کوروش در یک کوزه ی گلی برای شما به زبان غیر فارسی نوشته است که فلان و بهمان است؟ آیا حقوق بشر شما همین است؟ آیا شجاعت

داریوش و حقوق بشر کوروش همین است؟ یا ملت ایران را سیاه می کنید؟ یا می خواهید ادعای متمدن بودن تان را ثابت کنید؟ آیا شنیده اید که تاکنون مردمان امریکا یا اروپا یا افریقا از ورود انسان ها در پارک جلوگیری کرده باشند؟ شما به عقب برگشته اید! یعنی در قدیم، آقای کوروش و بعدش هم اسلام ناب صفوی، تمدن داشته اند، ولی شما به قرن بوق برگشته اید؟ چرا برگشتید؟ مگر با تمدن بشری چه مشکلی داشتید که اینک وحشی گری را انتخاب کرده اید؟ من فکر می کنم همه ی این بازی ها به منظور برباد دادن افتخارات به زحمت فراهم شده ی ایران باشد. پدران و پدر بزرگان شما کوشش کردند با از خود کردن ابوعلی سینای سمرقندی، ابوریحان بیرونی افغان، ابو نصر فارابی افغان، مولانای بلخی، سید جمال الدین افغان، شیخ بهایی جبل عاملی و... تمدنی به وجود بیا ورنند، ولی شما تازه به دوران رسیده ها همه ی این چیزها را خراب کردید. اینک بی تمدنی و نژاد پرستی شما جهانگیر می شود!

آخرین تیر خلاص ب رشرافت انسانی تا امروز:

این روزها خبر از اذیت و آزار مهاجران افغان در استان یزد ایران است. نظام ولایت جهانی اعلام کرده که یک فرد ناشناس افغان، به دختر ایرانی تجاوز کرده و سپس او را به قتل رسانده است. اگر این خبر درست باشد، جنایت هولناک و دهشتناکی انجام شده است و هر وجدان سالم، آن را محکوم و از عامل آن ابراز برائت و انزجار می کند؛ اما در این میان چند مساله است که نظام ولایت باید پاسخ دهد:

تفقد روحانیت مرتجع / ۹۷

۱- چرا قبل از آن که کاملاً معلوم و مسلم شود که این جنایت توسط چه کسی انجام شده، آن را به افغان ها نسبت داده اند؟ چه طور از دروغگویی سابق خود در مورد خفاش شب، درس نگرفته اند؟

۲- فرض می کنیم که سربازان ولایت، حقیقت را دریافته و قاتل را شناسایی کرده اند؛ چرا این خبر خوش را از طریق رسانه ها اعلام کرده اند؟

۳- چرا این موضوع را از طریق دادگاه های فرمایشی خود که گناه ناکرده را به گردن افغان می گذارند، پی گیری نکرده اند؟ اگر می خواستند اعلام کنند، چرا پس از محاکمه و شناسایی مجرم و اثبات جرم، اعلام نکرده اند؟

۴- بر فرض صحت ادعای کارکنان نظام ولایت که یک فرد افغان، مرتکب جرم شده، مگر افغان ها معصوم اند یا کسی قول عصمت به نظام ولایت داده است؟ مگر ایرانی یا عراقی یا ترکی و یا هر ملیت دیگر، مرتکب جرم نمی شوند؟ چه توقعی از چه مردمی دارید که با دخالت شما یا بی دخالت شما، وطن شان خراب شده و خود آواره گشته اند و در نتیجه عده ای از این مردم هم گرفتار ضعف اعصاب و روان شده و جنایتی را مرتکب شده اند. حالا باید تمام افغان ها مجازات شوند؟ شما که مدعی اسلام ناب هستید، چرا گناه همسایه را از همسایه می پرسید؟ چه گونه این رفتار غیر انسانی خود را در برابر جهانیان، توجیه می کنید؟

اینک گزارشی را از سایت بی بی سی می آورم تا با رفتار نظام ولایت جهانی، بیشتر آشنا شوید و بعد خودتان قضاوت کنید که ادعای ولایت جهانی و تمدن هفت هزارساله، حقوق بشر کوروش و... چه معنی می دهند؟!

«در هفته ی گذشته، جسد یک دختر ۱۸ ساله ایرانی که به نوشته ی رسانه ها مورد تجاوز قرار گرفته بود، از چاهی در اطراف شهر یزد کشف شد. به نوشته ی روزنامه دولتی ایران، متهم این حادثه، یک فرد افغان بوده است.

پس از انتشار خبر کشف این جسد، تعدادی از شهروندان ایرانی در شهر یزد، با حمله به محل سکونت افغان‌ها، در محله ی «کشتارگاه» این شهر، عده ای از افغان‌ها را لت و کوب (ضرب و جرح) کردند و خانه های آن‌ها را آتش زدند.

سیما سمر می گوید دولت ایران بر اساس تعهدات بین المللی، مسئول حفظ جان و مال افغان‌های مقیم این کشور است. در عین حال، فرامرز تمنا، معاون سخنگوی وزارت خارجه ی افغانستان گفته که هنوز مقام های جمهوری اسلامی، هیچ گونه اسناد و شواهدی برای اثبات هویت متهم (افغان بودن) ارائه نکرده اند.

آقای تمنا در گفتگو با بی بی سی فارسی، همچنین خبرهای حاکی از احضار کاردار سفارت افغانستان از سوی وزارت خارجه ی ایران را رد کرد.

معاون سخنگوی وزارت خارجه ی افغانستان تاکید کرده که جنبه های حقوقی این قضیه باید از سوی مراجع ذی صلاح پی گیری می شد. او گفته چنین رفتار گروهی از مردم ایران که سه دهه میزبان مهاجران افغان بوده اند، انتظار نمی رفت.

پیشتر گزارش شده بود که دولت ایران، مانع سفر یک هیات دیپلماتیک از سوی سفارت افغانستان به محل حادثه در شهر یزد شده است. آقای تمنا ضمن رد این موضوع گفت که وزارت خارجه ی افغانستان در نظر داشته هیاتی از سفارت این کشور را به



شهر یزد بفرستد، ولی به دلیل «عملکرد خوب نیروهای امنیتی جمهوری اسلامی در حل این موضوع»، این سفر به تاخیر افتاد و در آینده انجام خواهد شد.

تصاویری که از شبکه ی تلویزیون خصوصی طلوع در افغانستان پخش شدند، خانه های سوخته و افرادی را نشان می دهند که با زبان دری، سخن می گویند.

هنوز جزئیات این حادثه، میزان خسارات وارد شده و شمار حمله کنندگان به خانه های مهاجران افغان، مشخص نشده است.»

به یک گزارش دیگر توجه کنید: «ممنوعیت فروش مواد غذایی و ارائه ی خدمات حمل و نقل به اتباع خارجی غیر مجاز.»

«کلمه - گروه اجتماعی: در ادامه ی روند اعمال محدودیت ها برای اتباع خارجی مقیم کشور، دولت در برخی استان ها نانوایی ها و تاکسی ها را به همراه دیگر خدمات دهندگان حمل و نقل و فروشندگان مواد غذایی، ملزم کرده تا به اتباع خارجی غیر مجاز، خدمات ارائه ندهند و برای تشخیص غیر مجاز بودن هم از آن ها خواسته است که از اتباع خارجی، کارت اقامت بخواهند.»

چنانی که ملاحظه کردید، جمهوری اسلامی برای مهاجران بی پناه افغان، محدودیت های غیر انسانی و غیر قانونی، وضع کرده است. بدیهی است که این رفتار های خشونت آمیز و محدودیت های غیر انسانی خلاف مبانی شرعی و خلاف حقوق پناهندگان است و اصولاً با نام حکومت اسلامی ناسازگار می باشد. مضافاً آن که این رفتار، نژاد پرستی آشکار است و خلاف حقوق بشر نیز می باشد و می توان ادعا کرد که رفتار مدعیان ولایت جهانی از دیدگاه مردمان جهان، عمل مجرمانه دانسته می شود؛ زیرا در اکثر کشور

های جهان، رفتار نژادپرستانه جرم است و نیز بدرفتاری با خارجیان به عنوان خارجی ستیزی جرم است!

این محدودیت ها و خشونت ها در حالی علیه مهاجران افغان اعمال می شود که قرآن کریم، حتی پناه دادن به غیر مسلمانان را واجب می داند (وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ). ای محمد! اگر یکی از مشرکان از تو درخواست پناهندگی کرد، به او پناه بده تا کلام خدا را بشنود و راه راست را پیدا کند.

تمام علمای اصولی قبول دارند که آن امر، اقتضای وجوب دارد. یعنی در آن آیت مبارک، خداوند منان به پیامبرش دستور داده تا تقاضای پناهندگی را قبول کن!

به علاوه ی آنان، اکثر مهاجرانی که مورد ضرب و شتم قرار گرفته و خانه های شان آتش زده شده اند، مهاجرانی هستند که کارت اقامت دارند و به اصطلاح مهاجر قانونی هستند! مضافاً آن که مهاجران غیر قانونی یا فاقد کارت اقامت هم به دلیل ناامنی هایی که خود جمهوری اسلامی در آن ها بی دخل نمی باشد، به ایران آمده اند و در واقع مهاجر هستند و باید کارت اقامت دریافت کنند. این که نظام اسلامی برای شان کارت اقامت نمی دهد، باید پاسخ دهد که چرا؟ مگر کنوانسیون حقوق پناهندگان مصوب سال ۱۹۶۷ را امضاء نکرده است؟

رفتار نظام ولایت جهانی با مهاجران افغان، هیچ مبنای قانونی و شرعی ندارد تا پناهجویان و مهاجران غیر قانونی را از حقوق ابتدایی همچون غذا خوردن و حمل و نقل و رفتن به مراکز عمومی، نظیر اماکن زیارتی و تفریحی و... محروم کند. جز دستور

دولت فعلی که نه تنها چنین محدودیت های غیر انسانی را بر صدها هزار مهاجر افغان تحمیل کرده، بل که ایرانیان را نیز تهدید کرده که اگر به این افراد غذا بفروشند یا آن ها را سوار اتوبوس یا تاکسی کنند، مجازات خواهند شد!

آیا دولت جمهوری ولایت جهانی، تصور نمی کند که در ناامنی های منطقه، دخالت داشته باشد؟ آیا این سپاه پاسداران نبود که در سال های دهه ی شصت با ترور یک عالم سنی دیوبندی، جنگ شیعه و سنی را در پاکستان شعله ور ساخت و بعد مردان نادانی مانند حسینی را به میدان جنگ فرستادند؟ آیا این نظام مقدس نیست که در اسلام آباد، پشاور، پاره چنار، کویته، کراچی و سایر شهر های پاکستان، امام جمعه نصب کرده است؟

آقای ولی فقیه! چرا در بین هزاره های کویته ی پاکستان، امام جمعه گمارده ای؟ چرا آقایان توسلی و نجفی و سید مبلغ را در کویته به عنوان امام جمعه و نماینده ی خود منصوب داشته ای؟ به چه حق قانونی در امور داخلی مملکت ها دخالت می کنید؟ شما با سوء استفاده از نام نماز جمعه به مشاغل سیاسی و اجتماعی کشور های دیگر، دست اندازی می کنید! اگر از سر و کله ی هزاره ها خوش نمی آید و برای آنان هیچ نوع حقوق انسانی قایل نیستی، چرا آنان را در کشور خودشان به حال خود رها نمی کنی؟ چرا در افغانستان و در بسیاری از شهر های آن کشور، از عرق مذهبی و نادانی مردم آن سوء استفاده کرده، آنان را به امامت جمعه و نمایندگی از خود یا یک مقام جاسوسی، نصب می کنی؟ و...

آیا نظام ایران در ایجاد جنگ ایران و عراق، نقش اصلی را نداشت و هر روز نمی گفت که مرتجعان عرب باید از بین بروند و انقلاب اسلامی از نوع ولایت جهانی اش صادر شود و صدام افلکی و

تنقید روحانیت مرتجع / ۱۰۲

حزب کافر بعث باید نابود شوند؟ اگر یادتان رفته است، لطفاً به روزنامه ها و بولتن های خبری آن روز مراجعه کنید! آیا این نظام ولایت جهانی نبود که بعد از صدام، صدها هزار نفر را در عراق و در رقابت با عربستان کشت و به کشتن داد؟ آیا این نظام ولایت نبود که بین گروه های شیعه ی افغانستان به خاطر ولایت فقیه، اختلاف ایجاد کرد و هزاران نفر را به کشتن داد و بین گروه های شیعه و سنی اختلافات را دامن زد و هنوز هم ادامه دارد؟ این شما نیستید که هم اکنون به گروه طالبان، اسلحه و مهمات و پول و تجهیزات می دهید؟ آیا این سفیر نظام ولایت در کابل نبود که دستور داده بود با امریکا درگیر شوید و قرارداد همکاری با امریکا را تصویب نکنید تا هرچه بیشتر گرفتار جنگ و خون ریزی باشید و هیچ کسی در این دنیا به شما کمک نکند و تنها من باشم تا از گروه ی افغان ها تسمه بکشم؟ آیا این شما نبودید که به منظور رسیدن به خواسته های نامشروع خود در افغانستان، به آقای کرزی رشوه دادید و می دهید و هر روز او را گمراه تر می سازید و با کشور های حامی افغانستان، درگیر می کنید؟ مگر شما نبودید که در اولین سفر آقای کرزی به ایران در تالار وحدت، دختران ایرانی را پیشش رقصانید و او را شبانه در کاخ سعدآباد، نوشابه های الکلی دادید و قرارداد رود هیرمند را به امضایش رساندید؟ مگر شما نبودید که شخصیت های مهم طالبان و القاعده را در ایران قایم کردید و خانواده ی بن لادن را با عزت و احترام نگه داری می کردید که پس از فرار دختر بن لادن و پناهنده شدنش به سفارت عربستان، دست تان باز شد؟

تنقید روحانیت مرتجع / ۱۰۳

آیا این جمهوری اسلامی نیست که در لبنان و فلسطین، آتش جنگ و خشونت را شعله ور نگه داشته و با خرج میلیاردها دالر، از آن مردم و جان و مال شان برای رسیدن به مقاصد خود سوء استفاده می کند؟ چرا این نظام داعیه دار، همه جا پی خشونت و آتش افروزی است؟ حال که خود سهمی در نزاع ها و آوارگی ها دارید، چرا از تبعات آن ناراحت هستید؟ وقتی که جنگ و خشونت و جنایت باشد، مهاجر هم خواهد بود!

ادعای های غیر انسانی:

آیا این درست است که هر کی کارت اقامت نداشته باشد، مریض است و مرض مسری دارد که ممکن است امثال این مرض ها به نژاد برتر و یا مردمان متمدن تر و یا مهمان نواز تر سرایت کنند؟ به یک گزارش برخی از خبرگزاری ها توجه کنید: «بر اساس اعلام اداره ی کل امور اتباع و مهاجرین خارجی استانداری فارس، در این باره با مجمع امور صنفی، دانشگاه علوم پزشکی، سازمان صنعت، معدن و تجارت استان فارس و نیروی انتظامی و مراجع قضایی استان، هماهنگی صورت گرفته تا با فروشندگان کالا و ارائه دهندگان خدمات به اتباع خارجی غیر مجاز، با شدت برخورد شود.

غلامرضا غلامی، مدیر کل اتباع و مهاجرین خارجی استانداری فارس، دلیل این تصمیم را «آغاز فصل تابستان و منطقی بودن نگرانی کارشناسان بهداشت دانشگاه علوم پزشکی از شیوع بیماری های مسری به واسطه ی اتباع خارجی غیر مجاز که به علت ورود غیر قانونی، هیچ کدام مراحل قرنطینه را هنگام ورود به کشور طی نکرده اند»، ذکر کرد.»

ممنوعیت اقامت افغان ها در ۳۱ شهر از ۱۴ استان ایران:

تفید روحانیت مرتجع / ۱۰۴

رفتار های غیر انسانی رژیم، محدود به افغانی های غیر مجاز نمی شود. بل که افغان هایی که مجاز هستند و کارت اقامت هم دارند نیز تحت فشار قرار دارند تا محل سکونت خود را ترک و یا از رفتن به بسیاری از شهرها و محلات خودداری کنند.

حسب گزارش برخی از خبرگزاری ها، لیستی از شهرها و استان های ایران اعلام شده که در برخی از شهرهای آن ها سکونت و اقامت اتباع افغان، ممنوع شده است. مانند: تهران، اصفهان، مشهد، مازندران، کرمان، فارس، خراسان، سمنان، قم، قزوین، خوزستان، زنجان، ایلام، البرز، گلستان، گیلان و لرستان!

آیا این واقعاً درست است که نظام ولایت، کنوانسیون حقوق پناهندگان را امضا کند، ولی با پناهندگان آن طور رفتار کند؟ شما در کجای دنیا سراغ دارید که فردی به عنوان پناهنده شناخته شده باشد، اما حق رفتن به یک شهر دیگر را نداشته باشد؟! این است حکومت اسلامی؟!

من بارها گفته ام و نوشته ام که دین اسلام، نظام سیاسی ندارد؛ ولی زوارها و کربلایی ها قبول نمی کنند. گفته ام که نظام اسلامی یعنی نظامی که مبتنی بر تصورات حاکم است. چنین نظامی، تابع هیچ ضابطه ی قانونی و یا اصول عقلانی نمی باشد؛ ولی کربلایی ها و زوارها این سخن را درک نمی کردند! اینک جمهوری اسلامی با رفتارهای اسلامی خود به آنان ثابت خواهد ساخت که حکومت اسلامی یعنی چه؟

وقتی حکومت جمهوری اسلامی، آنان را از سوار شدن به اتوبوس و تاکسی منع، فرزندان شان را از رفتن به مدرسه جلوگیری، خرید نان را برای شان ممنوع، مسافرت یا شرکت در مراسم فاتحه ی

تنقید روحانیت مرتجع / ۱۰۵

مادران شان را ناممکن ساخت... آنگاه زوارها و کربلایی‌ها درخواهند یافت که اسلام، نظام سیاسی ندارد و هر کسی که حکومت خود را اسلامی نام می‌گذارد، می‌داند که یک نام من درآوردی و برای فریب زوارها و کربلایی‌هاست و محصولی جز تباهی ندارد. چنانی که در طول تاریخ اسلام، حکومت‌های به ظاهر اسلامی، جز ستم و استبداد و خود کامگی از خود برجا نگذاشته‌اند.

اینک نوبت استبداد، به حکومت اسلامی شیعه‌ف رسیده است! همان طوری که ملاحظه می‌کنید، این نظام در ایران، چه فجایی را به راه انداخته است و چه گونه اشخاص بی‌گناه را به جرم‌های من درآوردی تبلیغ علیه نظام، تشویش اذهان عمومی، اقدام علیه امنیت ملی، انقلاب نرم و... به زندان انداخته‌اند و با احکام سنگین و باور نکردنی، به چندین سال زندان و شلاق و حتی اعدام محکوم کرده‌اند.

این نظام و ماموران گمنام امام زمان، پس از انتخابات سال ۱۳۸۸، چه بلایایی که بر سر مردم ایران نیآوردند؟ چه گونه به زنان و مردان تجاوز جنسی کردند و چه گونه جوانان مردم را با شکنجه کشتند؟

این نظام که مدعی بود آزادی و امنیت و رفاه اجتماعی می‌آورد، اینک بیش از یک میلیون کشته و اعدام شده بر مردم ایران تحمیل و بیش از ده میلیون نفر را مجروح و معلول و بی‌سرپرست و بی‌خانمان و بیش از صد هزار خانواده را با مصداری اموال و دارایی‌های شان به خاک سیاه نشانده و در حدود سه میلیون نفر را از ایران متواری که به عنوان مهاجر در شرق و غرب عالم پراکنده شده‌اند و بیش از هزار میلیارد دالر، خسارت مادی بر اقتصاد ایران

تفقد روحانیت مرتجع / ۱۰۶

وارد کرده اند و حالا هم ملت ایران را در آستانه ی جنگ خانمانسوز با دنیای غرب، قرار داده که اگر جنگی اتفاق بیافتد، مملکت ایران را با ویرانی کامل، رو به رو خواهند کرد!

آقای خمینی در برابر این همه خسارات و هزینه ها، چه دست آوردی برای ملت و کشور ایران داشته است؟ نظام به قول خودشان مقدس اسلامی، چه سودی به حال اسلام و مسلمین یا کشور ایران داشته است؟ چه نفعی به حال مکتب شیعه داشته است؟ جز این که شیعیان را در سراسر عالم در برابر دشمن قرار داده یا این که برای شیعه، دشمن تراشی کرده و شیعیان را با سایر مردمان درگیر کرده، چه خاصیتی داشته است؟ چه اخلاق و رفتار صحیحی را برای جامعه آموخته است؟ چه قدر بر دینداری و صداقت و درست کرداری مردم، افزوده است؟

اگر حکومت اسلامی همین است که در ایران برقرار است و اگر حکومت و امامت تشیع همین است که مدعیان نیابت انجام می دهند، بهتر است از خیرش بگذریم و دندان طمع را بکنیم و از خواندن دعای ندبه و انتظار حکومت دیگر صرف نظر کنیم و مانند آدم های دیگر به زندگی عادی و انسانی خود برسیم و از هوس های بی جا و ادعاهای کذب و دروغ پردازی های شیادانه پرهیز و بی جهت خود را به خُلی و دیوانگی نزنیم!

به امید روزی که مردم مسلمان و به خصوص مسلمانان هزاره به خود آیند و از پیروی مرشیدان بی رشد، صرف نظر کنند و از واردات امام و رهبر بی خیال شوند و قلاده های... را از گردن خود باز و دنبال روز قدس و راه فلسطین از راه کربلا نگردند!



تفہید روحانیت مرتجع / ۱۰۷

## – رسالہء عملیہء توضیح المسائل قرآنی

این رسالہء توضیح المسائل را کہ در اختیار دارید، مطابق با فتواها و دید گاہ های فقہی این جانب است. برای فہم بہتر و توجہ بیشتر خوانندہء گرامی، تذکرات ذیل را بہ عرض می رسانم:

الف- این رسالہء عملیہ را برخلاف سنت معمول کہ نوعاً توسط شاگردان و یا نویسندہ گان دیگر نوشتہ می شود، خودم شخصاً نوشتہ ام و تمامی مسائل مندرج در آن را بررسی و با منابع احکام سنجیدہ ام. این کار، حدود چہار سال طول کشیدہ است.

این دومین بار است کہ این رسالہ را می نویسم. بار اول در شہر قم نوشتہ بودم، ولی ہنگام مہاجرت بہ طرف اروپا... توسط مأموران دریایی کشور یونان مصادرہ و بازگردانندہ نشد. بار دوم حین اقامتم در شہر زیبای پاریس، از سال ۲۰۱۲ تا کنون (۲۰۱۷) مشغول نگارش این رسالہ بودہ ام.

ب- این رسالہ، تفاوت های بسیاری با رسالہ های معمول دارد و اختلاف نظر این جانب با سایر علما و دانشمندان مکتب تشیع دامت افاضاتہم، بسیار زیاد است و در تمامی ابواب فقہی وجود دارد. معمولاً در ہر رسالہ ای کہ اختلاف نظر داشته ام، با وجود تنگنای جا، اندک اشارہ ای بہ مبانی نظری خود نیز کردہ ام.

ج- مبنای حقیر در مسائل فقہی بر اساس «شریعت بر دو مبنای» می باشد. یعنی من اصول و منابع اصلی شریعت را دو چیز می دانم:

اول- کتاب: یعنی قرآن مقدس کہ بہ عقیدہء اکثریت قاطع مسلمین، از طریق وحی بر پیامبر اسلام نازل شدہ و سند اصلی شریعت اسلام است. من کتاب را راہنمای ظاہری می نامم.

دوم- عقل: یعنی صفت ممیزه انسانی و قاضی عادل بین حق و باطل. من عقل را راهنمای باطنی و ذاتی انسان می نامم. عقل، گوهری است که اگر شریعتی هم در کار نبود، می توانست در بخش غیر عبادات، راهنمای درست و شایسته باشد.

و اما از نظر بنده، منابع دیگر احکام، مانند سنت، اجماع، قیاس، مصالح و غیره، منابع فرعی احکام هستند. این منابع در صورتی قابل قبول هستند که مخالف با عقل یا کتاب نباشند و تنها وظیفه شرح و توضیح احکام مندرج در کتاب را بر عهده داشته باشند. یعنی اعضا و شرایط و مقدمات و مؤخرات احکام را بیان کنند، ولی قادر نیستند حکمی را مستقلاً تأسیس و به خصوص نمی توانند چیزی را بر احکام الزامی کتاب و عقل، مانند وجوب و حرام بیافزایند یا کم کنند. به عبارت دیگر، احکام تکلیفی شریعت باید به نحو کلی یا تفصیلی، در قرآن ذکر شده باشند و یا مفاد عقل و خرد آدمی باشند. در این صورت، منابعی مانند سنت، اجماع، قیاس، مصالح، عرف و غیره می توانند آن احکام را شرح دهند و کیفیت اجرا و شرایطش را بیان کنند، ولی اگر حکمی مطلقاً در قرآن یا عقل بیان نشده باشد، این منابع نمی توانند آن ها را تأسیس کنند. مثلاً اگر حکم سنگسار در قرآن نیامده باشد و یا مجازات ارتداد در قرآن موجود نباشد و یا دستور تقلید از مجتهد و یا ولایت فقیه در قرآن نیامده باشند، با روایت یا اجماع نمی توان چنین احکامی را تأسیس کرد. یعنی با منابع فرعی، تأسیس احکام الزامی، مانند واجب و حرام، ممکن نیست.

د- من تقلید از مجتهد را صحیح نمی دانم و عقیده دارم که هر انسانی وظیفه دارد در حد توان و امکانات خود، مسائل دینی و

تنقید روحانیت مرتجع / ۱۰۹

تکالیف شرعی خود را بیاموزد. از این رو، اگر کسی از نگارنده تقلید کند، ولی احکام مندرج در این رساله را نیاموزد، براءت ذمه حاصل نمی کند، اما اگر این رساله را حسب مورد بخواند و آموخته‌های خود را عملی کند، براءت ذمه‌اش حاصل می شود و یا عذر او در پیشگاه خالق هستی، قرار می گیرد. انشاءالله!

لینک دانلود رایگان:

<https://www.ketabton.com/book/12930>

<p><b>رساله عملیه توضیح المسائل قرآنی</b></p> <p>مطابق با فتاوی حضرت آیت‌الله علی محقق نسب</p>	 <p><b>وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ</b></p> <p>طلاق آیه ۳</p> <p>و هر کس بر خدا توکل کند پس او برایش کافی است؛ در حقیقت خدا کارش را (به انجام) می رساند.</p>
--	--

تفید روحانیت مرتجع / ۱۱۰

## تصاویر علی محقق نسب



به کوشش مصطفی عمرزی

تنقید روحانیت مرتجع / ۱۱۱









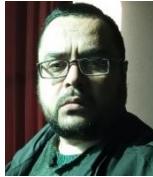


تنقید روحانیت مرتجع / ۱۱۵



تنقید روحانیت مرتجع / ۱۱۶





**معرفی مصطفی «عمرزی»**  
(نویسنده، پژوهشگر و روزنامه نگار)

- متولد ۲ عقرب سال ۱۳۶۲ش در کابل.
- فارغ از «لیسه ی عالی استقلال» در سال ۱۳۷۸ش.
- فارغ به سویه ی دیپلوم از بخش «رادیو و تلویزیون» پوهنځی ژورنالیزم پوهنتون کابل در سال ۱۳۸۲ش.
- دارنده ی گواهینامه ی «گزارشگر انتخابات» از پروژه های آموزشی شبکه ی جهانی BBC.

**تجربیات کاری:**

عضو شورای مرکزی، گزارشگر، خبرنگار، روزنامه نگار، مدیر مسوول نشریه، همکار قلمی، مصحح، نویسنده، تهیه کننده، کارگردان، مسوول ارزیابی نشرات، مسوول طرح و ارزیابی، مسوول واحد فرهنگی و همکار رسانه یی در نهاد ها و رسانه های چون «اتحادیه ی ملی ژورنالیستان افغانستان»، «اتحادیه ی ملی ژورنالیستان و خبرنگاران افغانستان»، «انجمن شاعران و نویسندگان افغانستان»، هفته نامه ی «قلم»، «تلویزیون ۱»، «رادیو و تلویزیون «باختر»، فصلنامه ی «بنیان اندیشی» (منتشره در جمهوری اسلامی ایران)، روزنامه ی «سرخط»، مجله ی «اوربند»، گاهنامه ی «تحریک»، گاهنامه ی «باختر» (منتشره در آسترالیا)، روزنامه ی «هیواد»، وب سایت «تپول افغان»، وب سایت «تپول افغانستان»، وب سایت «دعوت میدیا ۲۴»، وب سایت «تاند»، وب سایت «روهی»، وب سایت «حقیقت»، وب سایت «دانشنامه ی افغان»، وب سایت «سمسور»، وب سایت «لر او بر»، وب سایت «نن»، وب سایت «خبرپاڼه»، وب سایت «کتابتون»، واحد تولید «آمو فلم» و تیم انتخاباتی «صلح و اعتدال» به رهبری محمد حنیف اتمر.

آفرینش های کاری- فرهنگی

برنامه ها و فلم های مستند تلویزیونی:

- ۱- برنامه ی مستند تاریخی «یک سده فراز و نشیب» در تلویزیون «باختر»: ۱۴ قسمت ۲۴ دقیقه یی.
- ۲- برنامه ی مستند تاریخی «آینه ی تاریخ» در تلویزیون «باختر»: ۱۸ قسمت ۲۴ دقیقه یی.
- ۳- برنامه ی مستند ادبی «نای» در تلویزیون «باختر»: ۲۰ قسمت ۲۴ دقیقه یی.

- ۴- فلم مستند «۲۶ سرطان» در تلویزیون «باختر»: ۲۴ دقیقه.
- ۵- فلم مستند «پژواک کوهسار» (پیرامون زنده گی مرحوم فقیر فروزی) در تلویزیون «باختر»: ۴۰ دقیقه.
- تخلیقات:
- ۱- صحبت های مغاره نشینان (طنزی) - منتشر شده است.
  - ۲- افغانستان و بازار آزاد (سیاسی - اجتماعی) - منتشر شده است.
  - ۳- مرز و بوم (تاریخی).
  - ۴- چهار یادواره (معرفی چهار فرهنگی افغان) - منتشر شده است.
  - ۵- سخن در سخن (معرفی کتاب ها).
  - ۶- یک قرن در تاریخ و افسانه (تاریخ تحلیلی و شفاهی افغانستان از ۱۹۰۰م تا ۲۰۰۰م) - منتشر شده است.
  - ۷- افغاننامه (مشاهیر افغان) - منتشر شده است.
  - ۸- پشتون ها (تحلیلی) - منتشر شده است.
  - ۹- رسانه ها، مدیریت و نوسان ها (رسانه یی).
  - ۱۰- در هرج و مرج زیستن (سیاسی - اجتماعی).
  - ۱۱- تاریخ عمیق (طنزی).
  - ۱۲- اندیشه در بستر سیاست و اجتماع (مقالات منتشره در روزنامه ی سرخط) - منتشر شده است.
  - ۱۳- با زبان دری (تحقیقی - تحلیلی) - منتشر شده است.
  - ۱۴- روزگار (نوستالژی).
  - ۱۵- پاسخ (واکنش ها).
  - ۱۶- تامل و تعامل فرهنگی (فرهنگی).
  - ۱۷- ارتجاع و مرتجع (انتقادی).
  - ۱۸- سیر فرهنگی (فرهنگی).
  - ۱۹- پی آمد تصویر (فلم و سینما).
  - ۲۰- در منظر بیگانه (تحلیلی).
  - ۲۱- ذهنیت متنازع (ابراز نظر).
  - ۲۲- افغان زمین (مجموعه نوشته های منتشره در مجله ی اوربند).
  - ۲۳- در محور بنیان اندیشی (بازنگری و تدقیق تاریخ).
  - ۲۴- سمتی و سمتی (تبیین گرایش های منحرف قومی و روحانیت مزدور و عقب گرا).
  - ۲۵- افغان ها (در زمینه ی تاریخی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی).
  - ۲۶- فساد نزدیک (تبیین زمینه ی ایرانی).
  - ۲۷- ما همه «افغان» استیم! (ضد افغان ستیزان).
  - ۲۸- کتاب های من (معرفی کتاب های مصطفی عمرزی).

جزوه ها:

- ۱- به رنگ آبی (زنده گی شهید مینا).
- ۲- مردی از سرزمین آزاده گان (زنده گی و برنامه ی انتخاباتی محمد شفیق گل آقا شیرزی).
- ۳- محمد نادر «نعیم» (زنده گی و برنامه ی انتخاباتی محمد نادر نعیم).

تالیفات:

- ۱- هنر در سینمای افغانان (فلم هنری سینمایی افغانستان از ۱۳۲۷ش تا امروز) - منتشر شده است.
- ۲- دُر دری (پیشینه و مقال زبان دری).

گردآوری ها:

- ۱- زمانی که مفاخر ناچیز می شوند (تنقید تاریخی) - منتشر شده است.
- ۲- حقیقت خورشید (پیرامون کلمات افغان و افغانستان) - منتشر شده است.
- ۳- در جغرافیای جهان سوم (بررسی ستم ملی و ستیز قومی در ایران).
- ۴- در متن مدعا (اهل سنت در جمهوری اسلامی ایران).
- ۵- نگرش نو بر شاهنامه و فردوسی (تنقید فردوسی و شاهنامه) - منتشر شده است.
- ۶- مُنحی تاریخ (تنقید کوروش و سلسله ی هخامنشی) - منتشر شده است.
- ۷- آریایسیم (تنقید پدیده ی آریایی) - منتشر شده است.
- ۸- پور خرد (معرفی زنده یاد استاد ناصر پورپیرار) - منتشر شده است.
- ۹- دری افغانی (پیرامون زبان دری و ویژه گی های آن) - منتشر شده است.
- ۱۰- آیین های سخیف (تنقید ادیان زردشتی، مزدکی و مانوی) - منتشر شده است.
- ۱۱- کتاب من (پیرامون زنده گی و کارنامه ی مصطفی عمرزی).
- ۱۲- پندار ستمی (تنقید و بررسی پدیده ی معروف به ستمی).
- ۱۳- آرکایسیم (تنقید باستانگرایی) - منتشر شده است.
- ۱۴- معنی (گزیده هایی از سخنان اندیشمندان).
- ۱۵- محوطه ی سیاه (تبیین و بررسی فارسیسم).
- ۱۶- رسالت ملی (کارنامه ی محمد طارق بزگر).
- ۱۷- افغان ها و انگلیس ها (مجموعه ی تصاویر افغانستان، افغان ها و انگلیس ها در قرن ۱۹).
- ۱۸- رنسانس افغانستان (عمران افغانستان در سه سده ی پسین).
- ۱۹- افغان ها قبل از جنگ (سیمای زنده گی مدنی ملت افغان).
- ۲۰- صلح و اعتدال (مجموعه ی نوشته ها و ترجمه های مصطفی عمرزی در تیم انتخاباتی صلح و اعتدال به رهبری محمد حنیف اتمر).

- ۲۱- فاجعه ی سقوی دوم (سیمای بدترین تاریخ افغانستان).
- ۲۲- اتحاد شوروی در افغانستان (تجاوز، جنگ، جنایت و فرار).
- ۲۳- قبرستان امپراتوری ها (تاریخ افغانستان در کارتون ها).
- ۲۴- چهره های سیاسی افغان (از میرویس هوتکی تا محمد اشرف غنی).
- ۲۵- نوستالژی خارجی (خارجیان در افغانستان).
- ۲۶- روشنگری و روشنفکری (بخشی از آراء و افکار رفعت حسینی).
- ۲۷- تنقید روحانیت مرتجع (بخشی از آراء و افکار علی محقق نسب).

ترجمه ها:

- ۱- تا حصار پنتاگون (سفرنامه ی واشنگتن): محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۲- رسانه های کنونی افغانی: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۳- ساختار هندسی شعر پشتو: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۴- انگیزه های فرار نخبه گان حرفه یی از افغانستان: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۵- تخت دهلی را فراموش می کنم (سفرنامه ی هند): محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۶- افغانستان در پیچ و خم سیاست: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۷- اگر جهانیان شکست بخورند؟: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۸- درست نویسی پشتو: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۹- فقر فرهنگی: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۱۰- در قلب کرملین (سفرنامه ی مسکو): محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۱۱- مشی «تحریک ملی افغانستان»- در اختیار «د افغانستان ملی تحریک»، قرار داده شده است.
- ۱۲- اساسنامه ی «روند ملی جوانان افغان»- در «اختیار روند ملی جوانان افغان»، قرار داده شده است.
- ۱۳- اساسنامه ی «انجمن پیشرفت و رفاه زنان افغان»- در اختیار این نهاد، قرار داده شده است.
- ۱۴- اساسنامه ی «حزب حرکت مردمی افغانستان»- در اختیار این حزب، قرار داده شده است.
- ۱۵- مرامنامه ی «حزب حرکت مردمی افغانستان»- در اختیار این حزب، قرار داده شده است.
- ۱۶- ناگفته های ارگ: محمد اسماعیل «یون».

همکاری های فرهنگی با دیگران در تهیه ی کتاب ها، فلم ها و برنامه ها

کتاب‌ها و نشریات:

«سایه بان بی سایه» (مجموعه‌ی داستان‌های دری)، «تحقیقی پیرامون سوابق تاریخی و موقف حقوقی قرارداد و خط دیورند»، «پشتونستان»، «پژواک؛ زنده‌ی جاویدان است»، «منار نجات»، «حکیمیت انگلیس در سیستان»، «زنده‌گی امیر دوست محمد خان - جلد اول»، «پیروزی» (راجع به احمد یاسین سالک قادری) و «خانقاه عشق» (مجموعه‌ی شعر دری).

فلم‌ها و برنامه‌های تلویزیونی:

«مستند باختر» (برنامه‌ی تاریخی)، برنامه‌ی اجتماعی «همتا»، «بازتاب اعتماد مردم» (سلسله‌ی انتخاباتی) و «شهید ملت» (مستند زنده‌گی شهید عبدالحق).

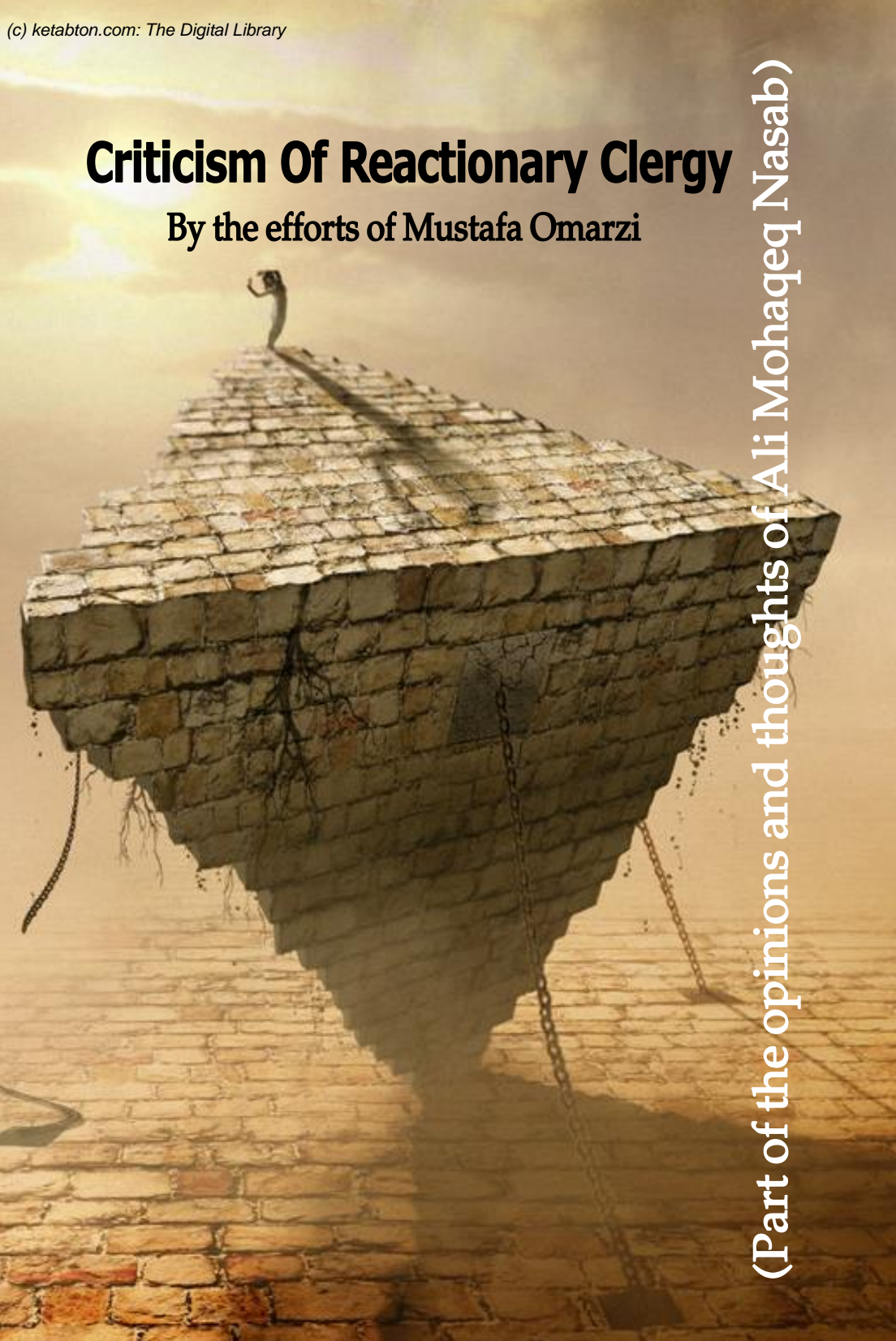
تاییدات فرهنگی - مدنی:

- ستایشنامه‌ی «پوهنځی ژورنالیزم» پوهنتون کابل در سال ۱۳۸۲ ش.
- ستایشنامه‌ی «مجمع صلح افغانستان» در سال ۱۳۸۶ ش.
- ستایشنامه‌ی «شورای ژورنالیستان افغانستان» در سال ۱۳۹۳ ش.
- ستایشنامه‌ی «مشرانو جرگه‌ی افغانستان» در سال ۱۳۹۶ ش.

# Criticism Of Reactionary Clergy

By the efforts of Mustafa Omarzi

(Part of the opinions and thoughts of Ali Mohaqeq Nasab)





**Get more e-books from [www.ketabton.com](http://www.ketabton.com)  
Ketabton.com: The Digital Library**